

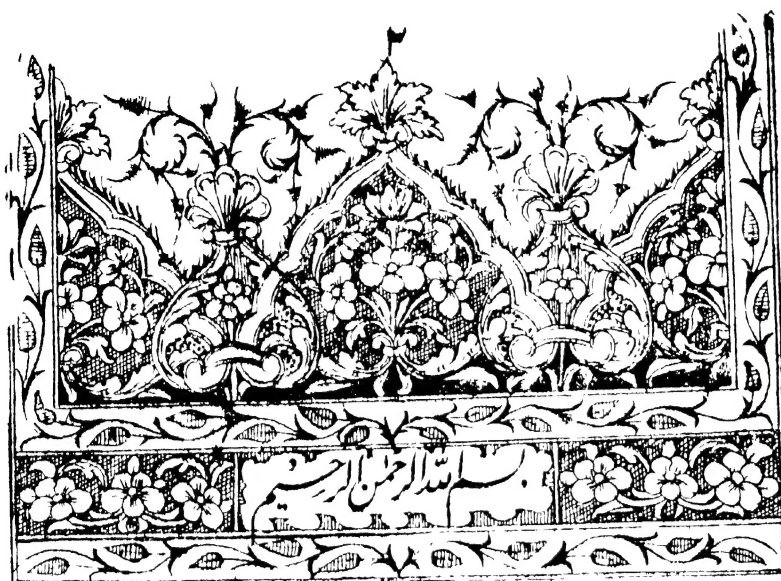
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوًا

از منصفه اجناسه سلامت استخرج الشها و بمن لانا شاه عبد العزيز قدس سها



حسبكم يا سامع عريان ابن محمد بن شيرازي ورجل طاهر محرم على السراخاں الله

دَرْطَبِ اسَدِ واقِعِ لکھنؤ طبع



الحمد لله افاض على الشهداء عتبات الرحمة من السماء واعطاهم نعيم الجنان فلم يروح
 ويرجأ وأن أحياءه بجنة لا يحوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان ، فهو في عبشة
 من الرضوان ، والصلوة والسلام على خير من شهيد لدعوة الخلق الى الحق
 بصدق البيان ، فهو الذي ليس كمثله شيء من الملائك والانس والجان ، هو
 عين الاعيان ، وعلى آله واصحابه الذين جاهدوا في سبيل الله وبذلوا اموالهم
 وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن ، فاولئك عليهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
 وهذه سبيل الايمان والعرفان اما بعد ، كسانكم سلك طريق بايت برگزیده
 ودا من فکار از خس و فاشاک فملالت بر چیده اند منغی مستتر نخواهد بود که ماجرای
 شهادت جناب بطین بلین حضرت حسنین علیهما التسلیمات والتحيات که احسن
 والحسين سید اشباب اهل الجنّت بلغای فرمان مناقب شان ست ، وندان
 انبای و هم از حیات نای من الدنيا کلي از گستان فضائل این هر دو منبع انبای
 خاصه سانه که بلا و واقعه شهادت جناب سید الشهداء علیه الوف من التحنه والثنا لعل
 که عقول عقلا دران متخیر و هر کسی از اهل خرد و اکتشاه آن گم کرده باز مرست که

نه ملکبان دوش نبی باشان محبوبتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا
 علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند روی اینهمه مصیبت هلویدند
 و چشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه
 که بکمال کارزدن و حالات محشوقانه دیگر شعر کل آنچه غم که بر سر سخت تحمل است *
 هر جا نیست بر دل مجروح بلبس است * پس سلفا و خلفا از علماء و فضلا سخنها
 درین باب گفته و در تحقیق در سلاک بیان گفته اند لیکن نغمی که ره بجای رساند
 و حرفیکه دل سامع آن فایده شود هیچ کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة النبیین
 زبدة الاصولیین و الفقهار و المتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبدالعزیز
 دہلوی نغمه البکد بالرحمة و الغفران و اسکنه فی اعلیٰ فرادیس الجنان که ذات ملکی
 صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
 از توجیه است افتاده فرج صباغ نکرده که در رساله الشهادتین پرده از روی این از
 که مرسته کشوده و این ستر مکتوم را چنان و انموده اند که کتب متداول علماء از ان
 عاری و اسفار متداوله فضلا از ان خالی است و رساله مزبوره با کمال بلاغتی که از
 هر چند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد
 بقیه و جملة عبارات عربی جاگزین و تالیفش بعنوان متین و مقیرین گشته منفعت
 عامه و افادت ثامنه داعی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد تا لغزش عام و فائده
 آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بخواهی این شعر **سحر**
 فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود لبس است
 روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استازالبریه مانده گلهای تافیق در دیا
 تحقیق مانده خواست که بذریعہ ترجمہ رساله مسطورہ و باستحصال نسبتی که ذره را
 با آفتاب مست بردارد و پاکتساب ابن سعادت علم افتخار برافرازد چنانچه با وجود

ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت با فصول این مسم در ساخته و در پیشتر
 از مقامات با ضافه روایات پرداخته و بجاییکه مناسب بوده باب تفصیل
 بر روی جمال اشتهاد این ترجمه را موسوم به تحریر الشها و تین نمود با آنکه
 رِ الْإِسْلَامِ وَاسْتَوْدَعَهُ عَلَى مَنَافِعِ الْخَيْرِ وَالْجُودِ وَآيَةُ الْتَوْفِيقِ وَالْعِدَائَةِ وَعَلَيْهِ
 التَّوَكُّلُ فِي الْبِدَايَةِ وَالْإِنْمَاءِ قَالَ الْأَسْتَاذُ الْعَلَامُ أَنَا اللَّهُ مُرَبِّهَا وَآفَافُ
 عَلَيْهَا فَيُضَاهِي إِيَّاهُمْ رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ الْكَلَامَ الَّذِي أَفْتَرَقْتُ
 فِي الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ اجْتَمَعَتْ فِي نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِذْنِ رَحْمَتِهِ بِرُتُوذَاتِ تَعَالَى الْبَسْمَةِ كَمَا لَا تَنفَرِقُ
 منتشر بودند در زوات پیغمبر ان علیه السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند
 در زوات پیغمبر با علیه الصلوة و الثنا و تفصیل این اجمال است که ارشاد فرمود
 فَقَدْ أُعْطِيَ الْخَلِيفَةُ كَمَا أُعْطِيَ آدَمُ وَدَاوُدُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 وَأُعْطِيَ الْمَلَكُ كَمَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْحَسَنُ
 كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْخَلَّةُ كَمَا أُعْطِيَ
 إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْكَلَامُ كَمَا أُعْطِيَ مُوسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْعِبَادَةُ كَمَا أُعْطِيَ يُوحَنَّا عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الشُّكْرُ كَمَا أُعْطِيَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 پس تحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داوود علیهما السلام
 و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد
 حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلعت و اتحاد را
 چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را چنانکه داده شد
 موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را چنانکه داده شد یونس علیه السلام

و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از
 انبیای کرام و صفی و لقبی خاص است که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از
 دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام حق
 و ترویج امور دینی و سیاست است و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال
 بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاشرت بندگان خداست و وصف ملک
 و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه است و وصف حسن و جمال
 که عبارت است از تناسب اعضا و صباحت خد و شرافت و دوام است و نگار و لطافت
 بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات ^{نیکو تشنگ} محبوبان که نه در قیاس و تخمین
 عقل و دانش انجمن و نه بمر آن اندازه و هم و گمان سنج و وصف خلعت که عبارت
 از یار جانی و دوست و روحانیست که تعبیرش یکجان و دو قالب کرده اند
 و این معنی شانی از شیونات خلعت انسانیست اما نسبت بحضرت حق جل و علا
 این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند
 که این معنی بخت و کیفیت صرف است که تعبیر و عنوانش از لوث تعلوق باقوالب
 الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که مبنی از تشریف همگامی با عالم است
 و وصف عبادت که بظاهر شعر از اظهار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمی
 و جبروت معبود است و حقیقت است هلاک هستی عبد درستی حق است که نقش
 ما سوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هم در میان نباشد
 و وصف شکر که مراد از قضای حق است بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و
 روح در امریکه مخلوق برای آن شده حاصل نشود بلکه اگر تعبیرش بلفظی باشد که
 در بقای نعم نمایند اولی و النسب باشد با کجمله وصف خلافت که موصوف آن
 آدم و داود بودند چنانکه ملقب به خلیفه اندگشته اند و ملقب به سلطانیت که از او و

غالباً حضرت سلیمان ست و حسن و جمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند ملک
 و اتحاد که مشتهر بانصاف آن ابراهیم خلیل است گشتند و کلام که لقب کلیم است کاشف
 از سه صوفیت موسی با نسبت و عبادت و طاعت که پوشش بانصاف آن مشهود
 و شکر که اثر نامزد نوح کرده اند مجموع این صفات و کلمات است این کمالات ذات
 معدن حسنات آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات ست خوش گفت
 آنکه گفت شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری به انچه خوبان همد دارند تو
 تنها داری به بلکه اگر دیده بصیرت و اشود و نظر بغور و اسمان رود حضرت
 ختم المرسلین علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده
 حکم نصب سبق ربائی درین میدان برافراشته قدم اعجاز تو ام را از سائر انبیا
 فراتر گذاشته اند بنی آدم و داود اگر لقب به خلیفه است ساختند نوبت
 چهار رسول است چنانکه بنام نامی نواختند عفرتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان
 حاضر نمود حق جل و علا خطاب سرور انبیا در مقدمه حضرت زینب زوجه کمال
 فرمود زنان مصر بشا بده جمال یوسف اگر دست بجائی ترنج بریندم و ان سوره
 در آیت کمال مطلق صورت من را نی نقد را می الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
 خلت پوشید محمد قبا می بوسیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور
 شنید خیر البشر حق را بر عرض از نزدیک به دیده سر دید شتهر عبادت اگر
 یونس بن تمی ست فاذا فرغنا فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
 مشهور است احمد و صبر و شکر هر دو مشکور المختصر به جمالی و کمالی که بسائر انبیا دارند
 همان و بهتر از ان بهتر و انبیا دارند چنانچه صفات مذکوره که فردای فردای در
 ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع دازد و اوج آنها در یک ذات
 پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کرد

لیکن چون اشترک دیگران عائق از تفرد و امتیاز کلی و اختصاص جمعی است
آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص و ممتاز بدیگر
اوصاف و کمالات ساختند تا شاید با فضیلت بی پرده برین صفت ظهور جلوه گزینند
و نقش شرفیت بی شائبه خفا و اختفا بر نگین شهوت نشینند لهذا اضافه می شود و قَدْ
زُيِّنَتْ لَهُ كَمَا لَا تُؤْتَى مِنْ أَنْوَاعِ الْوَلَايَاتِ وَالْمَحْبُوبِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ
وَالْإِصْطِفَاءِ الْمُطْلَقِ وَالرُّؤْيَا وَالْقُرْبِ الْأَتَمِّ وَالشَّفَاعَةِ الْعُظْمَى
وَالْجِهَادِ مَعَ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَمَالَاتِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيعِ
وَالْعِزِّ فَإِنَّ الْأَتَمَّ وَالْقَضَاءَ وَالْفَتْيَا وَالْاجْتِهَادَ وَالْإِحْسَانَ الْقِرَاءَةَ
وَعَلَيْهَا وَتَحْقِيقَ زِيَادَهُ كَرْدَهُ شَدِيداً بَرَأى آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
کمالات دیگر از اقسام ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلقه
و دیدار حق و قرب تام و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر این
کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد بجهت علم وسیع و عرفان اتم و قضا و فتوی
و اجتهداد و احتساب و قراة قرآن و غیر آن آباد و انست که ولایت عبادت
است از تصرف و تقلید و قرب و منزلت نزد رب المشرقی رب الغفرین
و این تصرف عام و قرب تمام متنوع با انواع کثیره و تقسیم باقسام عدیده است
که بیان تفصیلی آن بر سنجی دارین و صحیفه کونین هم ثبت نمی تواند شد و از اینجا
که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی حبیب ولایت نبی که عبارت از عالمه
رازدنیاز با خدا و قرب تمام با مولی است افضل از جهت نبوت است که مراد از
مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه بغیر از آن است
که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال و ظاهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خودش مترادف مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد

بر اصطفاى مطلق که ابطاها تفسیر محبوبیت مطلقه است و واقع مشابه بین و برهان
 آنست که چه محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البتة محبوب مطلق
 باشد فلذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیاری افتاده تا ترتیب وضعی میان دعوی
 و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدیم و تاخیر فیما بینما هیچگونه از
 دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
 معراج بیدیده سرست داده و قرب اتم که کریمه ذاتی افتد ثنی و کمان قاب توفیق
 او او ذی تفسیر آنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که
 با هم پیوسته باشد و اضافه بر تعالق و کس متعالق که هر یکی هم آغوش دیگری
 گردد و قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سبحان الله
 اَحْسَرُ لِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا باشد بت بذات
 منبعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی است که بیایه
 عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاید این مرتبه را بنابر طلاقت و ذلالت
 و آغوش نباید کشید باینکه مثل روح الامین بقرب و منترلتی که در مضمون
 این شعر شعر اگر یکسوی برتر پریم به فروغ تجلی بسوزد پریم به زبان کشاید
 طائر انعام و او هام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یار که آنجا پر پر و از کشاید
 و شفاعت غظمی که مقدمه آن نجات از تجلی دغانی که جمله اندیای کرام درین
 ضبطه سحر است تظلال حمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن استخلاص
 سائر عصای یونین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بنطوق و لسوف
 یُعْطِیْکَ رَبِّکَ ثَنًّا فَرَضَیْ بَدْوَنَ اَنْ نَّكْفِیْهُ اَنْدَ خَوْذِهَا هَرَّتْ وَ بَرَهْکُنَّانِ بَاهِرُ
 جهاد و دشمنان خدا اختصاصی است که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلو
 و السلام نفیس نفیس خود بآن مامور نشد و این کمالی است که مشعر از متهما سحابت

که کلام معجز نظام انا انشی لا کذب انا ابن عبد المطلب بخلافه بران گواه است
 و علم وسیع که فحوائی علمت علم الاولین و الاخرین کلی ازین کلماتان است و تمام
 فاکوخی الی مجتهد و اکوخی شمس ازین بوستان خارج از نطاق ناطقه انسان و حال
 عرفان اتم از تقدیمه قرب اتم ظاهر چه بر قدر که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و
 چون قرب اتم بجائی رسید که گناه آنرا بدیده عقل و دین نتوان دید پس عرفان
 اتم هم نیز نبیه فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت
 از رفع قضایا و قطع تنازع میان بندگان خداست از ملاحظه خلق کریم و لطیف
 عمیم آن مسلم کل و هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و
 باطل بکج صورت رضا و مرآت و امانت میدهند و غیر از آسنا و صدقنا شانه تال
 را در آغوش بیان نمی کشیدند و قانون فتوی از نظاره شواهد کتب احادیث
 و سیر نصارت بخش البصار ناظر است و دستور العمل برای قاضیان و فقهاء
 و اجتهدا و هدایت بنیاد که وحی باطنی عبارت از ان است بعد از مظهر وحی البصر و
 قوت عاقله عمل بدیه بیاضیای مبتنی بران و قاعده کلیه برای جزئیات اجتهاد
 جماعه مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه بندگان بندگان و جزا و سزا مبتنی بر است
 ابواب حدود و قصاص و ضایات و اضریات منادی بآن و کمال قرابت
 که مشتمل بر صورت تجوید و وجه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفکیک
 قرائت و غیر آن مستغنی از بیان اما غیر این کمالات محالاتی دیگر که در ذات
 آن جمیع کمالات تنبیه کرده اند پس جمله انچه متعلق بحیثیت شریف است ازین است
 که از پس لیسیت همچو پیش و در شیشه تاریک مانند و زروشن میسر میدهند
 این تسویه دلیلی است روشن برینکه بدن لطیف عنصر لطیف گوینار و مجسم
 بوده که کار فرمائی قضا از شیره اوج مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روان کشاده قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره کعبه
 معظّمه را پانزدهم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و باز دستاره عقد ثریای شام
 تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی ست که نگاه معجزان بنا
 و حقیقت دورین حق بینی بوده که هر کجا که می رسید کار خود میکرد و کمال سماعت
 بعدی بود که در می در مجمع صحابه جلو فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرمود
 ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
 نگشته بگوش من رسید و از آن باب هفتاد هزار ملائک برای متابعت سوره
 انعام نخت نزول از آسمان بسوی زمین کشید ازین حدیث قوت شنوایی و
 بینایی هر دو یافتنی ست که هر قدر که آن حضرت علیه الصلوٰۃ و التعمیة عنایت شد
 انصیب دیگری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب و من بوده خود مشهورست چنانچه
 شغای در چشم حیدر صفدر بر وزیر خیر از تطلیٰه نزاق شریف دست داده و رفع
 نشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیت ^{الیدین آب و کن} یدن لسان اعجاز بیان اتفاق
 افتاده که تمام روز از سیلابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعه کربلا اتفاقا
 الهیبت عظام همین معجزه را در سلک تخری علی الدوام یکشیدند و خلاوت آب بن
 که شان غسل شکسته و آب جسرت را در گلوئی قند مکر گره بسته چنان بود که یکقطره
 از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن و جمال
 و بر اقت و لعلان نور کمال چگونگی که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه
 روایت برادرین عازب بر آن گواه هست که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوٰۃ
 و السلام را آنکه سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب
 پا میگردم پسند که لعلان نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که
 شمع نورین جمال و خوبی بر طور اگر زخمی + ارنی بگوید آن کس که بگفت آن چرا

و حال لطافت و لطافت کف و عطر نیری و عنبر نشانی شمیم بدن از حدیث انس
 بن مالک مالی از باب ^{بجرت} و اصحاب بصیرت ست که و اما سبب و بیاجه
 و لا خیر الا لکین من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا شمتت منکما
 و لا خیر الا طیب من راحته النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نری کف آنحضرت
 علیه الصلوٰه و السلام زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد سیم بدن مبارک
 باب تفصیل بر روی مشک و عنبر کشوده و از نجاست که از هر کوچ و کوچ که میگذاشتند
 رگبذر تمام معنبر و موطر میگشت حتی که بهمین علامت و نشان پس ماندگان ^{حضرت}
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرسیدند علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که
 بیانش بسطی در کلام خواهد آمد و در این قسم کمالات پس کمال شوق فخر خود
 انظر من الشمس ست که از غروب تا هفتاد و شتار یافته چندانکه راجه سرانیدپ کار بند
 تصدیق این سانحه غریبه از برهمنان شاشتر دان شده مشرف باسلام گردید
 و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خودش این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر
 معراجی و سواری براق و گذشتن از سدره المنتهی و رسیدن تا قاف قوسین
 آنرا آذنی بمنطوق سوره اشتری عیان ست و عیان راجه بیان و کمال اول
 بر آوردن سراز قبر بروز محشر و حصول افاقه از بهوشی از همه پیشتر و سوار
 براق و بودن هفتاد و هزار ملائک در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی ستن
 و بمقام محمود و مشرف گشتن و لواهی احمد و ز دست دادن و حضرت آدم را با
 فریت و نفل آن لوا گذاشتن و اولین گذرا نزل صراط فرمودن و سابق بر
 همه در بهشت کشودن و بر تبه و سیکه که فوق آن هیچک مرتبه تصور نیست
 اعزاز یافتن و در مقام شفاعت مخیلی باطبیع شتافتن همه مخصوص بمسروانیا
 علیه الصلوٰه و انشا است مجلا استیفای کمالاتی که از دایره تخمین تجویز بیرون

اصحاح در فضیلت راحه ۱۱
 و در بیان کمالات آنحضرت
 و در بیان کمالات آنحضرت
 و در بیان کمالات آنحضرت

واحصای صفاتی که از دوره تحریر و تقریر اقرون است کار قلم زبان و زبان
 قلم نیست پس همان بهتر که قلم اختصار درین فضای ناپیدا کنار برافراخت
 و بدان بیان را به مضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت یعنی ع
 بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصره متوجه نشود که انصاف ذات سرور کائنات
 صلی الله علیه و آله و سلم بجهل کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که به نحوای خبر
 صدق اثر و دردت آتی اَقْتُلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ اُجِبْ ثُمَّ اُقْتُلْ ثُمَّ اُجِبْ ثُمَّ اُقْتُلْ
 باین قدر اهتمام از روی حصول و انصراف آن میداشتند معترض التوای مانند آنکه
 اسناد اک همین سخن است که بقدیم رقت می رود لکن بقی که کمال
 لَمْ يَحْصُلْ لَهُ بِنَفْسِهِ وَهِيَ الشَّهَادَةُ لِيَكُنْ بَاقِيًا مَذَانِ حَضْرَتِ رَاكِمَالِي
 که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود و آن شهادت است و چون عدم حصول
 چنین کمال محبوب و مرغوب به نفس نفیس بی خبری نباشد سخن در کشف این از
 سیر و السَّيْرِ فِي عَدَمِ حُصُولِهَا لَهُ بِنَفْسِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَنَّهُ كَوَاسُ شَهَادَةٍ فِي الْحُكْمِ أَدَّى ذَلِكَ إِلَى كَسْرِ شَوْكَةِ الْأَسْلَافِ
 وَ اخْتِلَالِ الدِّينِ وَ سَرَدِ عَدَمِ حُصُولِ شَهَادَتِ بِنَفْسِ نَفْسِ حَضْرَتِ صَلَوَاتُ
 علیه و آله و سلم اینست که اگر شهادت می یافت در معرکه جنگ میسر ساند
 آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال دین تین نمیدانی که در
 غرور و اُحْدَانِ مَثَلِ شَيْطَانٍ بِمَثَالِ جِبَالِ بْنِ سَرَّاقٍ وَ قُوَّةِ اَوْ سَجَرِ كَذِبِ اَثَرِ
 إِلَّا أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ جَاءَهَا اِرْحِصْ وَ بَيِّنْ كَمَا دَرَسْنَا اِسْلَامَ بِنَفْسَادِ وَ كَدَامِ كَمَا
 تَفَرَّقَ وَ اِنْتَشَرَ وَ حَبُو وَ نَصْرَتِ وَ فُودِ وَ نَدَادِ وَ هَرَاكِهَ جَنِينَ مَهْمُونِ كَذِبِ
 مقرون و راند که فرقت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فستح و نصرت
 پس با نهماء و غیر بیست شود رود و سطا بق واقع را معاذ الله قیام با بگوید

این سخن از حضرت زین العابدین علیه السلام است که در روز شهادت فرموده است
 اَلَا اِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ جَاءَهَا اِرْحِصْ وَ بَيِّنْ كَمَا دَرَسْنَا اِسْلَامَ بِنَفْسَادِ وَ كَدَامِ كَمَا

که کارنا کجا رساند و حال شهادت و فعی و ستری غیر ازین نیست که اگر ساد می شود
 و تَوَاسَّطُهَا عَمَلٌ وَ سَيِّئًا كَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْهَدُوا
 شهادت نه اگر شهید می گشت ناگهان و پشیده چنانکه واقع شد برای خلفا
 او اشتها نمی یافت امر شهادت و تاجرا می شهادت بعض خلفا که مراد از آن
 حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشتند آنکه بجهیل اختصاص دارند نیست
 که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه طلیعه نوی سید نبوی اشتغال
 با نماز نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را ابوالمولومی گفتند از
 مدتی در کین بده انتظار فرصت وقت میداشت در عین مشغولی نماز ثواب
 یافته از کار و دوسر و سه ضربت بر شکم آنحضرت زده اولین رخنه در بناس
 اسلام انداخته روی خود را بدوده و پنجم تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت
 زخمهای کاری خورده ها بخوابید و تحمل نشدند و عقده استخوانها را با دست کشیدند
 را در همان حالت بگردن عبدالرحمن بن عوف بستند بعد از آنکه آنحضرت را
 بخانه آوردند بنادیه و صایا تمیل شوی پرداخته روز سوم که یکشنبه غره
 محرم الحرام سنه بست و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورد
 بفرمودن اعلی شتافتند اما قصه شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله پس آن
 سالحه در حقیقت مقدمه الهیاش واقع گردید و هنوز آن در وقوع مصیبت
 و بلاست که آنجه از جوش مدائن بر سر وقت ظلیفه عصر ریخته صبر و تحمل بر آن
 که محض بداعیه حقن دمای کینه گویان بوده خارج از طوق انسان است خلاصه
 بعد نماز جمعه بنزد هم و سجد چندی کس از شور و خجنان بلوایان مصر از با هم سیاه
 در منزل شریف رسیده در حین مشغولی تلاوت قرآن شربت شهادت با
 شمشیر در گلوئی تشنه آن مظلوم ریخته دست خود را بدامن دوزخ آویختند

و تَوَاسَّطُهَا عَمَلٌ وَ سَيِّئًا كَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْهَدُوا

فصل
در بیان شهادت
خلفاء

۲
نویسنده

سوی پنجم
نویسنده

۳
حق و دایره
بازداشت
از زمین
خوناس

چنانچه سرخی خون آنحضرت شجر فی کرمیه کفر فیکم الله و هو السميع العليم که در
شهادت نوبت تلاوت آن و همان آیه آنوقت جاری بزبان بوده گردید و هنوز
با وجود القراض زمان و مرور و نور همان اشخون در آن مصحف که مشهور مصحف
الام است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این ساخته یعنی افتاد و آن
حضرت عثمان برای یاد کوره و رنگین شدن آن آینه است از آیات الهی که تفسیرش
محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا یعنی جناب
مرتضی علیه السلام و الثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی
شب برای روزه نماز فجر از خلافت سر مسجید کوفه تشریف آورده مردم خوابیده
بصدای بکیر تنبیه میفرمودند تا بیدار شده بسراجم وضو و طهارت پردازند و روز
بهین عادت از مسجد درآمدند که از عقب ستون ابن بلجم ملعون یک شمشیر
زهر آگین بر سر مبارک ایشان زد و هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود
منوده و این ماجرا نوزدهم رمضان سال چهارم از هجرت که زمان القطار غلام
نبوت بوده اتفاق افتاده و روز سوم سبت و یکم آنگاه هم مجلس شهدا علیین
و هم سفر عظمای خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجملة حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منحصر در همین دو صورت بوده
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتها خلعت شهادت می پوشیدند
یا ناگهان و پوشیده بصورت آتشداد و آیه اختفا میدیدند بر تقدیر اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت در هم و بر هم میگشت
و بر تقدیر ثانی امر شهادت بجد شهادت و شهادت میرسد بلکه شاهد شهادت حله
تمام و کمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند بَلْ لَّا تَهْتَبِ الشَّهَادَةَ إِلَّا
مِمَّا هُوَ الشَّهَادَةُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ فِي نَفْسِهِ وَ الْكُزْبَاءُ وَأَنْ يُقِيمَ

جَوَادُهُ وَيُلْقِي حَبَّتَهُ مَطْرًا وَيُقْتَلُ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنْ أَعْرَابٍ وَأَقَارِبِهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤَسَّرَ نِسَاؤُهُ وَأَيُّنَا مِثْلُ ذَلِكَ
 فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى بَلَكُمُ شَهَادَاتٌ بِاتِّمَاعِ سِرِّهِ إِذَا تَمَامَتْ شَهَادَاتُ الْأَنْسَاءِ كَمَا كُنْتُمْ
 مَرُوضَى فِي حَالَتِ غُرْبَتِكُمْ وَكَرِهْتُمْ بِهَا كَرِهْتُمْ شَوْدَاسُكُمْ مَرْكَبُهُ أَوْ نَادِي خَبَةِ شَوْدَبِنْ
 أَوْ بَرْزَمِينَ وَكُشْتُهُ شَوْدُ گِرْدَاگِرْدَا وَجَمَاعَتُ كَثِيرَةٍ مِنْ غَزَنِيَّانِ پَارَانِ وَفَرَبِيَّانِ
 أَوْ وَغَارَتِ كَرْدَه شَوْدُ مَالِ أَوْ دَاسِ شَوْدُ زَنَانِ أَوْ دَرَنْبَرِ رَوْنَدِ تِيْمَانِ أَوْ دَرِ
 اَيْنِ صَدْرَاتِ مُحَضِّ بِرَأْسِ خَدَايَتَعَالَى بِأَشَدِّ وَآئِكْسِ فِي سَبِيلِ اِسْدَانِ جَلَدِ صَابِ
 بِرِخُودِ گَوَارَا سَازِدِ وَچُونِ حَصُولِ خَشِينِ شَهَادَتِ كَمَا نَزْدِ بَرَجِ تَمَامِ وَكَمَالِ بَاشَدِ
 بِهَ نَفْسِ اَنْخُصْرَتِ مَلِي اِسْدِ عَلَيْهِ اَلَمْ وَسَلِمَ بَلَا مَا سَطَهْ مَكْنِ نَبُودِ فَاَقْصَرَتْ حَكْمَتُهُ
 اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَلْمَحَ هَذَا الْكَمَالَ الْعَظِيمَ بِسَائِرِ كَمَالَانِهِ بَعْدَ ذَلِكَ وَقَدْ
 آيَاتِ خِلَافَتِهِ الَّتِي تُنَافِي الْمَظْلُومِيَّةَ وَالْمَظْلُومِيَّةَ بِرِجَالِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ
 بَلْ بِأَقْرَبِ أَقَارِبِهِ وَأَعَزِّ أَوْلَادِهِ وَمَنْ يَكُونُ فِي حَكْمِ اَيْنَاكِهِ
 حَتَّى تَلْمَحَ حَالَهُمْ بِجَالِهِ وَيَنْدَرِجَ كَمَالُهُمْ فِي كَمَالِهِ بِسَ تَفَاضُلِهِ
 سَكَمَتِ وَكَارِ سَازِي خَدَايَتَعَالَى كَمَا لَاحِقُ شَوْدِ مُنْضَمِّ گِرْدَايِنِ كَمَالِ بَرْگِ كَمَا تَرَدُّدِ
 مُجُوبِ وَمَرْغُوبِ بُوْدَه بِسَائِرِ كَمَالَاتِ أَوْ بَعْدِ وَفَاتِ أَوْ عَقَبِ اِنْقِضَائِ اَيَّامِ خَلَا
 بِنُوتِ أَوْ كَمَا مُنَافِي مَظْلُومِيَّةِ وَمَظْلُومِيَّةِ سَتِ بِوَسَاطَتِ مَرْدَانِ اَزَا بِلِ مَسِيَّةِ
 أَوْ بَلَكِ بِوَاسِطَةِ تَرَدُّدِ تَرِيْنِ اَقْرَبِيَّانِ أَوْ عَزِيزِيَّانِ اَوَّلَادِ أَوْ شَخْصِيَّ كَمَا بَاشَدِ
 وَحَكْمِ بِرِ اِنْ اَوْ تَحَالِ اِيْشَانِ لِمَحَقِّ مُنْضَمِّ بِجَالِ أَوْ شَوْدِ وَكَمَالِ اِيْشَانِ وَرَضْمَنِ
 كَمَالِ أَوْ مَنْدَرِجِ گِرْدِ وَكُتُوْجِهَتْ عِنَايَةُ اللَّهِ تَعَالَى بَعْدَ اِنْقِضَائِ آيَاتِ
 اِنْخِلَافَتِهِ اِلَى هَذَا الْاَلْحَاقِ بِسَ تَوْجِهْ شَدِّ عِنَايَتِ خَدَايَتَعَالَى وَارَادَهُ
 أَوْ بَعْدِ گَزَشْتَرِنِ اَيَّامِ خِلَافَتِ بِطَرَفِ اَيْنِ اَلْحَاقِ تَا اَيْنِ كَمَالِ هَمِّ لَمَحْنِ مُنْضَمِّ بِسَائِرِ

کمالات آن حضرت گردد و حالت منتظره برای حصول کمالات باقی نماند
 وَاسْتَدْبَرْتُ الْحَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنَابِ جَدِّهِمَا عَلَيْهِ
 أَفْضَلُ السَّائِرَاتِ وَالنَّجِّيَّاتِ وَجَعَلَهُمَا عِرْأَتَيْنِ لِمَا لَحِظْتَهُ وَخَدَّيْنِ
 لِحَالِهِ پس نامحسوس و قایم ساخت آن عنایت و اراده الهی حضرت امام حسن و
 امام حسین علیهما السلام را مقام جدا جدا ایشان و گردانید این هر دو و قریب این
 دو آینه برای ملاحظه کمال او و در خساره برای مشاهده جمال او تا صورت
 کمال شهادت درین مرآت رسول تمام می شود و صفای طینت حسنین عینک
 شهادت رسول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر مختص در دو
 قسم از تنزیه و علانیه داشت و هر یکی را از اینها لوازم و آثار مخصوص است کما
 و تقسیم و تفصیل آن می رود و لما کانت الشهادة على قسمتين شهادة
 سيرة و شهادة على نية فسميت عليهما و هر گاه بود شهادت بدو قسم
 یکی شهادت سری و دیگری عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل احسن
 از محالات است نسبت نمودن کرده شد بران هر دو یعنی یکی را بسطین طبعین
 شهادت تنزیه و از یک در حجاب خفا و اختفا باشد حالش مستور و محبوب ماند
 و دیگری است شهادت علانیه چنانچه صورت این ماجرا چون آفتاب
 نیمه روز از ارض تا سما آشکارا و هویدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و صراحت
 بر علانیه تقدم بمثابة تقدم طمع بر وضع است و نیز مثل اجمال است و علانیه
 همچو تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و المبلغ فرزند کبر را مختص بقسم اول فرزند
 و فرزند اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محاطت تقدم و تاخر رتبی سیاه
 بسطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد از غیب و وقوع تفصیل بعد
 اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد می شود فَاخْتَصَّ السُّبُطُ

بکار
 بکار
 چادر ۱۲

أَكْبَرُ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت
 ستریه - اما شروع در لوازم و آثار میرود و لما كان أمرها مستورا لم
 يظهر لها ذكر في الوحي وأمرها عند الوقوع أيضا خفي
 وقامت على يدي زوجته والزوجة من علائق المحبة دون
 العداوة وكل ذلك لا يثبت مبني على السر والاختفاء ولذلك
 لم يخبر به النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا أمير المؤمنين
 عليه السلام والتشاؤ لا غيرهما وهرگاه بود حال شهادت ستریه پوشیده
 و پنهان از نظر مردمان ظاهر نگشت ذکر آن در وحی و ثبت به مانند حالش نزد
 وقوع نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او حال آنکه زوجه از علاقه های
 محبت ستند عداوت و اینهمه برای آن بود که این قسم شهادت بنی بر سر افتخار
 است و لهذا خبر نداد بوقوع آن مخفی خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه اسیر المشکین
 علی علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی هرگاه بنمای این قسم شهادت بر سر افتخار
 بوده از کتمان این راز ناگزیر افتاد لهذا وقوع آن از دست زوجه که از
 همچو چنین کار نباید برای اشتباه و استتار صورت بست و بیانش در وحی
 سماوی و هم در خبر خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر کشف در این نگاشت تا این سر
 مکتوب قبل از وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که بنمای او بر شهادت
 و اعلان است چنانکه مالش بیان میشود و انحصار السبب الاصفى
 بالقسم الثاني و لما كان مبني أمره على الشهادة والأعلان أنزل
 أولاً في الوحي على لسان جبرئيل وعمره من الملائكة ثم
 بتعيين المكان وسميت وتعين الزمان وهو رأس السنين
 ثم انشأ أمره وأعلن ذكره على لسان أمير المؤمنين

كَتَبَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي سَفَرِهِ إِلَى صِفِّينَ وَاخْتِصَاصَ يَافَتِ فَرْزَنْدِ اصْغَرِ قَبْرِهِ
 دوم از شهادت و هرگاه بود بنای امرآن بر شهرت و اعلان نازل کرده شد
 اول در روحی بزرگان جبرئیل و غیر آن از ملائکه اب از آن به تعیین مکان و
 تشبیه آن که مشهور بکبر بلاست و تعیین زمان که شروع سالی شخصیت و کیم
 از هجرت بوده پستراشته یافا شد امرآن و ظاهراً کرده شد ذکر آن بزرگان
 جناب اسیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و سرفرا و بطرف صفین که نام هر دو
 در حد و عراق است و بیانش بیاید یعنی چون مقامی شریفانی که مرتبه
 کمال شهادت است برشته و اعلان و شهادت ترتیب لوازم و آثار که تفسیر
 کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در روحی سعاد
 بالغین مکان و زمان و اردگشت و نیز بیانش از زبان ولایت ترجمان
 حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح ساخته صورت بست اما اموریکه
 بعد از وقوع واقعه موجب اشتها و اظهار باشد پس بیانش میرود و تشریفاً
 وَقَعَتْ وَاقِعَةُ الشَّهَادَةِ اشْتَهَرَ أَهْمُهَا بِإِنْقِلَابِ الثُّرْبَةِ
 دَمًا وَامْطَارِ الدَّمِ مِنَ السَّمَاءِ وَهَتَفَ الْهَوَاءُ قِفْ بِالْمَرَاتِي وَفُجَّ
 الْحَيَّ وَبَكَتْهُمْ وَطَوَّافِ السَّبَّاحِ حَافِظَاتِ الْحَيَّةِ وَدُحُولِ
 الْحَيَاتِ فِي مَنَاحِرِ قَاتِلِيهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَسْبَابِ الشُّهُرَةِ
 شهرگاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن با انقلاب خاک بخون
 و باریدن خون از آسمان و نالیدن با تفتان بر شیه با و نوحه جن و گریه ایشان
 و گریه و زاری درندگان گرداگرد برای محافظت بدن او و آمدن مارها و سگها
 بپیشی قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست
 که بعد سنوح ساخته هوش ربا و وقوع واقعه جانگزی شهادت حضرت سید الشهدا

علیه الوف من التجه والشمنا بشیتری از آتار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب
 اشتها و باعث اظهار این واقعه غریبه و ساجده محجبه گردد و از آن جمله انقلاب
 خاک بخون است حتی که سنگی از احبار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن
 خون تازه در غایت سرخی نه برآمد و باریدن خون از آسمان بجای رسیده بود
 که خمر با و سبزه با و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما اگر لیستن هوا توف
 برائی و نوحه جن و بجائی اینها پس بر عرف حال که از بدعات شنیعه مختصره
 بهالست و هیچ محملی از عقل و نقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از متصف
 بهوائف برائی اظهار خزن و ملال و گریستن بر حال شمایان و بجای وقت تیر
 سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرب و ذکر اسوات بطریق تاسف و تلمذ
 است و بس نوحه جنیان و بجای ایشان عبارت است از گریستن بفرایده
 فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم بتدعان این زمان است
 که در کتب صحاح در و ابلت معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بران
 ثابت و متختم پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر سبب بدعت ساختن
 خود را در باره ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر منی
 مراد مصنف علیه الرحمة فحادی مرائی و نوحه های منقوله از زبان جنیان است
 که بجای خود بیاید و آنچه گفته شایبه از لغصب ندارد که مقصود ازین کلامها
 خاص و عام است نه ضلالت کاذا نام اما محافظت و زندگان برای ابدان
 شهیدان و دزدان مارها و در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران
 سامعان و شنای و جزای بدبختان است اما و راسی اینهمه از اسباب شهرت
 و اعلان مانند غفل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته
 شدن زعفران و مایلیدن بر سر و زان و سیاه شدن روزگار همچو شهاب

وگر پسین آسمان تا استداوزمان و غیر از ان از حوادث دوران آمیزه
 مذکور بشود و ظهور چنین وقائع خون کین دل و بگز زمین و زمینیان و آسمان
 و آسمانیان برای آنست که مذکور می شود ایستماع الحاضرون و الغائبون
 علی و قیوم بکل بابقاء البکاء و الحزن المستمر و تذکر تِلْكَ
 الْوَقَائِعِ الْهَائِلَةِ فِي امْتِدَادِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نَهَائِيَةَ
 الشَّهْرَةِ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْحُجْنِ
 وَالْأَنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تاسطع شوند حاضران و غایبان بر
 وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه و زاری ستم و یادداشتن
 این وقائع هولناک در است اوتار و ز قیامت فلماذا تخفون رسید آن
 وقائع بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت و حین و انس
 و گویا و بی زبان که مراد از میوان است و حوادث است یعنی غایت از اظهار
 داشتند و ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع و انذار آنست
 که هر حاضر و غائب برین ساخته هوش با مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک
 و ترک و تابع یک چنین واقعه غم فراخبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض
 حقیقی ازین همه باقی ماندن غم و الم و اندوه و ذکر و یادگاری و قائل مول اند
 و دو سواخ غم فرسود درین است تا قیام قیامت است و لهذا واقعه ایست
 شهرت و شهرت در عالم علوی و غلی بسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و
 شهادت و حین و انس و ناطق و صامت شهرت گردیده و چون مقدمه شهادت
 مهشداوان بیان مقصود و آنچه متعلق با آنست رسیده چنانچه میفرماید
 إِذَا تَمَّ تَدَاتُ هَذِهِ الْمَقْدِمَةُ وَلَمْ تَنْدَكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا
 الْبَابُ مَعَ الْأَشَادَةِ إِلَى مَا مَهَّدُ لَأَمِينِ الْمُتَقَدِّمَةِ فِي هَرَكَةِ

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر نسیم چیزی را که متعلق باین باب است
 باشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه بکلام
 بیان مقصود دست و بیانش موقوف بر تخریر ابیت بدطین طیبین برای
 جناب رسول الثقلین و تقریر مرآتیت حسنین مظهرین برای ملاحظه جمال الکمال
 نبی الحزمین صلی الله علیه و آله وسلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه
 میشود اما مقدمه اولی پس تفصیلاًش اینست فنقول اما کون الله بطنین
 ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَهْ وَجْهَانِ پس
 میگوئیم اما بودن بدطین یعنی حسنین و حسین و و فرزندار حنبد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم پس برای آن دو وجه است یعنی ثبوت ابیت
 حسنین ایها السلام برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نبی بر دو
 وجه و جمیع است الأول ان ابن البنت له حكم الابن ولقد ائتمنا
 عيسى عليه السلام في بني إسرائيل وجه اول آنکه سیر خست
 یعنی نواسه برای او حکم سیر است و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام در فرزندان
 یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی سیر مریم است و حضرت مریم از اولاد یعقوب
 و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که سیر دختر در
 حکم سیر است والثانی الثبوت فقد ثبت بطرق متعددة ان النبي
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا ابْنَايَ ووجه دوم نمیشد یعنی سیر
 خواندگی است پس تحقیق ثابت شد بطرق متعدده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 وسلم فرمود ایشان یعنی حسنین هر دو پس برین اندواز مؤیدات این حدیث
 است آنچه امام احمد بن حنبل در مسند خویش وایت فرموده بیاننش این است
 وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّدِيِّ عَنْ هَاشِمِ بْنِ هَاشِمٍ

عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَبْدِ يَاسٍ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ
وَأَبُو تَعْيَمٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبْرَانِيِّ
فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُمَرَ وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَمَالِكٍ
بْنِ الْحُوَيْرِثِ وَالِدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَنَسٍ وَابْنِ عَسَاكَرٍ عَنْ عَائِشَةَ
وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبِي رَمْثَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا أَشْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَنَزَادَ ابْنُ
مَاجَةَ وَغَيْرُهُمَا وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبْرَانِيِّ وَأَبُو دَهَبٍ
أَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ وَابْنُ حِبَّانَ وَغَيْرُهُمَا إِلَّا ابْنَ الْخَالَةِ
عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ وَيَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا يَأْكُلُ خَمِيرًا يَأْكُلُ خَمِيرًا يَأْكُلُ خَمِيرًا

کردن سانی و رویانی و ضیای مقدسی از خلیفه و ابو یعلی از ابی سعید و ابن
ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه
و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و برادر ابن عازب و اسامة بن زید و مالک بن
حویرث و دلمی از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه
رضی الله عنهم که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حسن و حسین
هر دو سردار و جوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان
بهتر از ایشان است و نزد طبرانی و پدر ایشان فاضلتر از ایشان است
و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو و پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی
بن زکریا یا جملاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین
علیهم السلام است هر گاه بچندین طرق متعدد مروی از اجله صحابه است بعد ثواب
معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
از جناب حسنین طبعین که استفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است

ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و برادر ابن عازب و اسامة بن زید و مالک بن حویرث و دلمی از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حسن و حسین هر دو سردار و جوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نزد طبرانی و پدر ایشان فاضلتر از ایشان است و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو و پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا یا جملاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهم السلام است هر گاه بچندین طرق متعدد مروی از اجله صحابه است بعد ثواب معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از جناب حسنین طبعین که استفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است

شعر کمال بالای کمال و از قبیل نور فوق نور تصور باید کرد و استثنائیکه در زیاده
 حاکم و این جهان و غیر ایشان مذکورست محمول بر زمان نیست که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم نیز چنین استثناء در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثناء
 برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع استثناء از مرئی
 مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی باشد و تطابق
 میان مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت و اتحاد مرآت با مرئی
 است که ارشاد می شود وَ مِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هَذِهِ الْمِرَآتِ أَنْ تَكُونَ مُحِبَّةً
 مُحِبَّةً وَ بُغْضَةً مَا بُغِضَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ
 ابْنِ عَسَاكَرٍ وَغَيْرِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ
 أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ از جمله متفرعات این مرآتیتست بودن محبت
 و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و آنکه و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیره از ابن عباس
 رضی الله عنه که یک دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس تحقیق دوست
 دارد و مراو که یک دشمن دارد ایشان را پس تحقیق دشمن دارد و این محبت
 حسنین بعینه محبت بارشعول و دشمنی ایشان دشمنی بارشعول است و چون
 دوستی و دشمنی بارشعول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسنین و
 خدا و دشمنی ایشان دشمنی خداست و این معنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصو
 نباشد این بود بیان وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد مبنی و سیرت محبت
 سیارت مطلقه بوده اما وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد و صوشت آنرا باید شنید
 وَ الثَّانِي مِنْ جِهَةِ مُشَاهَدَةِ الصُّورَةِ فَإِنَّهَا كَأَنَّكَ تَتَصَوَّرُ مِنْ لَدُنْكَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا وَدُومِ از جهت مشابهت صورت زیرا که
 ایشان یعنی حضرت حسنین بودند گوید و تصویر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت رسالت بودند و صورت
 و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت آن حضرت داشتند و سندان مشابهت است که
 میفرماید فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَنَسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشَبَّهَ بِالنَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ أَيْضًا
 كَانَ أَشَبَّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَنِّ حَقِيقٍ رَوَايَتِ
 کرد بخاری از انس که گفت بنویسم یکس مشابه ترین مردم با بنی صلی الله علیه وآله
 وسلم از سن بن علی و گفت در حق حسنین نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا
 صلی الله علیه وآله وسلم یعنی حضرت امام حسن و مجتبان جناب امام حسین علیهما السلام
 اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة و التحية بودند و چون
 تشبیه در روایت بخاری مصو بصورت اشجال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر یک
 از حضرت حسنین بطاهر موهوم اشکال بوده برای تفصیل اجمال حل اشکال لغرض
 بحديث ترمذی می رود وَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مَفْصُلاً التِّرْمِذِيُّ
 عَنْ عَلِيٍّ كَسَامَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ قَالَ الْحُسَيْنُ أَشَبَّهُ بِرَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ أَشَبَّهُ بِالنَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا كَانَ أَشْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَ رَوَايَتِ كَرْدِ اِنْ حَرِثَ
 را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرده آنرا گفت حسن مشابه تر بود با رسول خدا
 صلی الله علیه وآله وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
 در چیز کم تر از صدر است یعنی در جهت فاقانی بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتانی بدن
 حضرت امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة و السلام داشتند پس حضرت حسنین را

مجموعه حشمتین تصویر صورت حضرت رسالت و مراتب جمال رسول خدا تعالی
بودند که گویا صورت همه طینت محمدی و دوصه شده در راه خلقت هر دو نور دیده
بنیوت جلوه ظهور یافته و بارقه شفاعت خود بر شید رسالت بر فرستاد و این هر دو سلا
و دو مان بنالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون وسط
بنیوت سیرت نبوی در حشمتین جناب علی مرتضی و ذریعه ظهور صورت محمدی در سیرت
حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که بمجموع حواس خمسہ هر یکی کامل و مکمل برآمده
و مایه الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیات چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب و ظهور
غریب از خلقت و اتحاد دارد که محبت و وداد این مهیت مجموعه فرس عین برابری
ایمان و موصل بدرجبعیت در روز قیامت بانی آخر الزمان باشد و فدا کردن
کلام و خلاصه همین مرام است که ارشادی شود و آخروج القرآن مدعی آن النبي صلی
الله علیه و آله و سلم اخذ الحسن و الحسین فقال من احببني و
احب هذين و اباهما و اتهم اكان معي في داري حتى يوم القيمة و قال
هذا حديث منكر و برادر ترندی بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسی که دوست دارد مرا
و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در
درجه من و در قیامت و گفت ترندی که این حدیث منکر است پوشیده نماند
که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه برخلاف ثقات
روایت کرده باشد و این از اقسام احادیث صفا نیست لیکن چون ترویج
دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام حنبل تقوی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این
حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد بآن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
و اتحاد است آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمة در رساله غرر الاقباس از این حدیث نقل فرمودند

خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَّحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ
نَجَاءَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ
فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌُّّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا بُرِّدُ اللَّهَ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمْ الرَّحْصَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ كَمَا طَهَّرَ أَبْرَوْنَ أَمْدَ بَغْمِ خَدِصِ صَلَاسِ
عَلَيْهِ وَالْهَ وَسَلَمَ زَنَانَهُ وَقَتَ صَبَحَ وَبَرَانِ حَضْرَتِ كَلِيمِي بُوْدَنْقَشِ كَشَكْلِ كَمَا وَه
شْتَرِازَانِ پیدَا بُوْدِازِ مَوِی سِیَاهِ پَسِ آْمَدِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِیِّ پَسِ دُخْلِ کَرْدِ اَوْرَادِ
کَلِیمِ پَسِ آْمَدِ حُسَيْنِ پَسِ دُخْلِ کَرْدِ اَوْرَادِ اَوِ پَسْتَرِ فَاطِمَةُ پَسِ دُخْلِ کَرْدِ اَوْرَادِ پَسْتَرِ آْمَدِ
عَلِیِّ پَسِ دُخْلِ کَرْدِ اَوْرَادِ پَسِ خَوَانْدِ آیهِ تَطْهِیرِ کِه تَرْجُمَه اَشِ اِیْنِسْتِ جَزَا اِیْنِ نِیْسْتِ
کِه مِیخَوَاهِ خُدَا اِی تَعَالٰی تَا بِیْرِ دَا زِ شَمَا پِلَیْدِی رَا اِی اِهْلِیْتِ پَغْمِیْرِ وِیَا کِ سَا زِ شَمَا
بِیَا کِی تَامِ پُوشِیدِه نَمَانْدِ کِه تَفْسِیرِ آیهِ تَطْهِیرِ شَرْحِی وِیَسْطِی دِرْ کَلَامِ خَوَاهِدِ کِه اِیْنِ عَجَالِ
مُتَحَمِّلِ اَنْ نِی تَوَانْدِ شَدَا اِمَّا اِنْجِه اَعْتِمَادِ رَا قِمِ الْحَرْفِ سِتِ اِیْنِسْتِ کِه ذِلِ نَفْسِ
اِیْنِ حَضْرَتِ قَا دَسَلِ زِلْوُثِ کِبَا ئِرِ وَصَغَا ئِرِ عَمْدِی وَاخْلَاقِ ذِ سِیمِی بَا طِنِی بَا کَلِیْمِ کِ
وَصَافِ سِتِ وَنِیْرِ دِرْ رِسَالِ عَزِیزِ الْاِقْتِبَاسِ سِتِ اَمَانِی مَلْکِ فِیْلِمِ عَلِی تَرَلِ مِنْ السَّمَاءِ
لَمْ یَتَرَلْ قَبْلَهَا فَبَشِّرْنِی اِنْ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ سِیْدَا شَبَابِ اِیْلِ الْجَنَّةِ وَاِنْ فَاطِمَةُ سِیْدَةُ
نَسَا وَاِیْلِ الْجَنَّةِ رَوَاهِ ابْنِ عَسَا کَرَامِ پَشِیْنِ مِنْ فَرِشْتَه پَسِ سَلَامِ کَرْدِ بَرِیْنِ فِرْوَدِ
اَمْدِ اَزْ آسْمَانِ کِه فِرْوَدِ نِیَا دِه بُوْدِ پَشِیْنِ اَزِیْنِ بَا زِ پَسِ فِرْوَدِ دَا وِ مَرَا پَا اَنکِه حُسَيْنِ وَحُسَيْنِ
سَرْدَارِ نَوْجَوَانَانِ بَهْشْتِ اَنْدِ تَحْقِیْقِ فَا طِمَةُ سَرْدَارِ زَنَانِ بَهْشْتِ اَنْدِ بَا یَدِ دَانِسْتِ
کِه اِیْنِ حَدِیْثِ مَبْشُوتِ سِیَادَتِ مُطْلَقِ بَرَا اِیْ حُسَيْنِ بَرِ مَرْدَمَانِ بَهْشْتِ وَ بَرَا اِی حَضْرَتِ
زَهْرَا بَرِ زَنَانِ جَنَانِ بَدَوْنِ هِسْتِنْدَا سِتِ وَ اِیْنِ مَرَا خِ اَنْ اِشَارَتِ سِتِ کِه
بَا لَکَلِ بَهْشْتِ وَ نِیْرِ دِرْ اَنْ رِسَالِ اِسْتِ اِنْ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ هِمَا رِیجَانَتَا یِ مِنْ الدُّنْیَا
رَوَاهِ التِّرْمِذِی هَرِ آیهِ حُسَيْنِ وَ حُسَيْنِ دَو کُلِ بَاغِ مِنْ اَزْ دُنْیَا هِسْتِنْدِ اِیْنِ کُلِ مَرَا وَ نَفَرِ

من از باغ دنیا غیر احسن و حسین دیگری نیست و نیز در آن سال است لهذا این
انجمنی و اینها بنی اللہم انی احببنا و احببتن یحییما رواه الترمذی این دو کس
یعنی حسن و حسین و ولید آمدند و ولید دختر من اند بار خدایا هر آینه دوست
سید ارم ایشان را پس دوست دارد ایشان را و دوست دارد کسی را که
دوست دارد ایشان را و هرگاه دعا رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم
مقرون با جابت است در دوست داشتن خدای تعالی حضرات حسنین
و دوست داشتن این ارتباطی نیست و از لطائف این حدیث است که من
ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ و التحیۃ و محبوبیت
حسین و محبت حسنین برای خدای تعالی هر دو واقع شد و نیز در آن سال است
صدق الله و سوره انما امواکم و اولادکم فترتہ لظرت الی الہدین الصّٰبِیْن
بمَشِیَانٍ و لَیْسَ اِنْ کَلِمَ اَصْبَحَ حَتّٰی قَطَعْتُ حَٰدِیْتِیْ وَ رَفَعْتُمَا رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِیُّ
و این ماجه و الوداد و الانسانی راست فرمود خدا و رسول و جز این نیست
که اموال و اولاد شما سبب زایش است نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی
حسن و حسین که می رفتند و می لغزیدند پس صبر کردم تا قطع کردم سخن خود
را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
مشغول بخشب خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
تشریف آوردند و بای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد و چنانکه مبادا بزمین
افتند و آیسیم بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را آن حضرت
در انجمنی خلیل شاه فرمودند بفرط شفقت از دست ضبط برآمده خطه الذا
هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام شفقت و محبت حضرت رسالت پر
کرد و نیست که چه قدر اهتمام ایشان حضرت حسنین داشتند و با اینهمه شورش

ولا ملاحظه شود که چهاچها از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه ها خاصه حضرت الشیخ
 و دیگر البیت مصطفی در واقع کر بلا بکشت و ازین شتم حادث کثیره که شطری
 از آن در آن رساله نیز باقی است در کتب صحاح مرویست که برای استیفای این
 آنها دفترها باید لهذا طبع کش ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و این نظر
 با خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمته از تالیف این رساله بیان سر شهادت
 سبطین مکرمین یعنی حضرات سنین علیهما التحبه و الاثناست و آن موقوف بر
 تمهید مقدمه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این راز و
 با اعلان این سر و مساز بوده فراخی حاصل شد شروع در بیان واقع میرود و
 اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق ششتم نمونه از خرواری میشود و قَالَ جَعْفَرُ بْنُ
 مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ جَبْرُ الْحَسَنِ حَمْدٌ عَشْرَةَ حَجَّةً مَائِيَةً وَ كَأَيْبُهُ
 نَقَادُ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ خَرَجَ مِنْهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ تَعَالَى وَ قَاسَمَ اللَّهُ مَا لَهُ ثَلَاثُ مَرَّاتٍ
 حَتَّى آتَاهُ كَانَ يُعْطَى نَعْلًا وَ يُسَاتُ نَعْلًا وَ يُعْطَى نَحْفًا وَ يُسَاتُ نَحْفًا
 و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
 حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه اسپها گول کشیده می بُرنند پیش پیش او و جدا
 شد از مال خود برای خدا و بار و به تنصیف نفسم کرد و مال خود را برای خدا سه بار آنکه بگوید
 که می بخشد یکتایی با پیش انگاه میداشت یکتایی با پیش دمی کشید یکتا موزه را و نگاه میداشت
 یکتایی دیگر را یعنی مجاهده بانفس و منافقت آداب کعبه ازینجا هویدا است که پانزده بار
 طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده یا فرموده با آنکه اسپها گول پیش پیش
 او می کشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زبید و ترک دنیا ازین کار پیاپی از او
 باره تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گوهر تنصیف اعطای مال
 فی سبیل الله در سلک نسیم کشید حتی که کار با عطای کینا نفل و موزه و نگاهداشت

سید و بیان
 شهادت
 سبطین
 و اثنا

کیتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت
 جلوه فرما و کرد اگر دموالی و اهلای چون هاله کرد و قمر دور نما بودند که مردی از کفار آمد
 و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد
 گفت که همان علی که مرد خو غوار و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملائم به نشان
 اسد السد غالب جاویده هرزه درائی را به نهایت رسانید حضرت مجلس گرامی
 اسماعیل چنین مهنوات خرافات مہات از دست ضبط برآورد و مستند که بتواذیب
 آن بی ادب پر داند که آنجناب سر بال تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه حالش
 شده ارشاد کردند که از نظر گرفتار و اطوارت پیدا است که ربخی داری و مصیبت
 گرفتاری اگر گیر سنده طعام لذیذ حاضر و اگر نشئه آب سرد موجود و اگر دومی بدست
 تست بادایش پر دازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم
 چون آن مرد همچو سخنان دلا و نیز شکریه نیز بمقابل کلمات زهر آفرین و خشونت انگیز خود
 گوش کرد و گفت که الحق تو پسر علی ولی اندستی که قانع باب خیبر و بدر و صبی و غیره
 و بدولت اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین شم
 نقل و حکایات بجایست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سریه
 موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرو و کان و فائده رضی
 اللہ عنہ سَنَةِ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ عَلَى أَزْجِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ ربيعِ الْأَوَّلِ
 أَوْ فِي الْآخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ وَبُودَ وَفَاتَ شَرِيفُ آن حضرت رضی اللہ عنہ
 سال چهل و نهم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین
 مشهور است یعنی تقبیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تارخ بست و هشتم
 و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سَنَةِ نِجَاهِ از هجرت وفات یافتند و سَنَةِ

این کلام را
 در کتاب
 مناقب
 حضرت
 علی علیه السلام
 مذکور است

مَوْنِهِ أَنْ زَوْجَتَهُ جَعَلَتْهُ بِلَيْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَلْبِيسَ سَمِيَّتُهُ يَا غَوَايَ زَيْدُ
 بْنُ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ زَيْدٌ مَضْمِنٌ لَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرَضَ الْحَسَنُ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةً إِلَى زَيْدٍ
 تَسْأَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ إِنَّا لَمْ نَكُنْ كَوْضَاكَ لِلْحَسَنِ أَفَدَرْضَاكَ
 لَا نَفْسِنَا فَصَارَتْ حِمْنٌ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
 الْمُبِينُ وَسَبَبُ وَفَاتِهَا أَنْ بُوْدَكَ زَوْجَهُ أَوْجَدَهُ وَخَرَّ اشْعَثُ بْنُ قَلْبِيسَ نَهْرَ
 دَاوَادِ وَأَبَاغَوَايَ زَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَبُوْدُ زَيْدِ كِهْ وَعَدَهُ دَاوِدَ بُوْدُ جَعْدَهُ رَابِعًا
 اَيْنَ كَارِ بَانِيكَ تَزَوُّجِ خَوَاهِدِ كِرْدَا وَاپِسْ جَعْدَهُ كِرْدَا نِجِي زَيْدِ خَوَاسْتَه بُوْدِ اِيسْ
 بِيَا رَشْدِ حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ تَا چهل روز پستِ وفاتِ يافتِ اِيسْ فَرَسْتَا دِجَعْدَهُ
 شَخْصِي رَا بِطَرَفِ نَزِيدِ وَنِجَوَاسْتِ وَفَايِ اِنِجَهْ وَعَدَهُ بَاوُ كِرْدَه بُوْدِ اِيسْ كَفْتِ
 يَزِيدِ رَا مَحْصِي نَبُوْدِ اِيسْ بُوْدِنِ تُو بِشِ حُسَيْنِ آيَا اِيسْ چِگونه رَا مَحْصِي بَا شِمْ بُوْدِنِ
 تُو بِشِ خُوْدِ اِيسْ كَشْتِ جَعْدَهُ اَز جِلْدِ كَسَانِيكَ زِيَانِ كَارِ دُنْيَا وَآخِرَتِ سَتِ اَيْنِ
 زِيَانِ كَارِي هِمَانِ زِيَانِ كَارِي سَتِ ظَاهِرِ وَكَانَ كَرَضُهُ اَلْاَسْهَالُ اَلْكَبْدِيُّ
 وَتَقَطُّعُ الْاَمْعَاءِ وَبُوْدِ بِيَا رِي اَنْ حَضْرَتِ اَسْهَالِ كَبْدِي وَپَا رَهْ پَا رَهْ شَدِنِ
 رُوْدِ اِيفِي نِهْ كَامِ اِجَابَتِ دِسْتِهَا پَا رَهْ هَايِ جِلْدِ رُوْدِ اِمْ بَرِيدَه شَدَهْ مِي بَرَا مِ چِيَا نَكِهْ
 شَخْصِي بَرَايِ عِيَا دَتِ اَنْجَنَابِ عَلِيهِ السَّلَامِ رَفْتِ اَنْ حَضْرَتِ چُونِ اَز بَيْتِ اَلْخَلَاءِ
 بَرَا مِ دِنْدِ فَرَسُوْدِنْدِ كِهْ جِلْدِ مِ نِ پَا رَهْ پَا رَهْ شَدِنِ اَنْ شَخْصِ گُوِيْدِ كِهْ مِ نِ اَنْ پَا رَهْ هَا رَا مِ اِظْهَرِ
 كِرْدِمِ وَدِيْدِمِ كِهْ فِي الْوَا قِعِ قَطْعَاتِ جِلْدِ بُوْدِنْدِ وَكَمَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاءُ اَوْ حَاءُ
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ اَيُّ اَخِي مِنْ صَاحِبِكَ قَالَ
 ثُرَيْدٌ قَتَلَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَنْ كَانَ صَاحِبِي لَدِي اَظُنُّ اَللَّهَ
 اَشَدُّ لَهُ نِقْمَةً وَاِنْ كُوَيْكُنْهُ مَا احِبُّ اَنْ تُقْتَلَ مِنِّي بَرِيًّا

تَمَّ الْقَوْلُ فَقِيلَ لِمَنْ مَكَارَا وَمَا سَقَيْتَ مَرْةً أَشَدَّ مِنْ هَذِهِ كَاهِرَةً
 حاضر شد و او وفات باید اما حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من کیان تو
 این حرکت کرد یعنی کدام کس تر از هر دو ادگفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت بهتر
 اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست بر او
 او در انتقام لینی خدای تعالی که منتقم حقیقیست برای گرفتن انتقام کافیست
 و اگر نیست او در واقعه که با و گمان نداشت دوست نمیدارم که بخشی با انتقام من
 بیگناهی را بگیر گفت که هر آنچه بجهتق نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم
 هیچ بار سخت تر از این بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از یقین و تشخیص قاتل
 اموری چند است اول چون مناط شهادت ستر به بر خفا و اشتباه بوده قاتل را
 هم بعضی گمان و اختلاف داشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد شعاع
 اظهار و ابراز برین شبستان ننابد و دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع
 حرم و احتیاط را در آن مدخلی تمامست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع یقین و یقین
 قاتل امضای آن جایز نیست سوم طی کش از تحقیق و متیج قاتل دلیل بر کمال
 حلم و کظم غیظست چه اگر نقص و لغتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من
 حیث الشرح ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلوان اخذ قصاص
 در نور دیدن کار همین حضرات است که شائبه از اغراض نفسانی و حیلت پاک
 طغیان در روز الست باقی نگذاشته اند و الا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کائنات
 دشواری که چه جا عوام از دست خواص هم سر بخام آن منعذرست و آنچه از شدت
 نوشانیدن زهر این باره نسبت بهرات سابق ارشاد شد کنایه مایس از حیات ایما
 بقرب وفاتست چنانچه از فضل الخطاب نقل کرده اند که امیر المومنین حسن علیه السلام
 را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کار گرفتند و در حلیه ابو نعیم

از عمیر بن اسحاق مرویست که من شخصی دیگر در مجلس موت حضرت امام حسن علیه السلام
 برای عیادت رفتم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که در نجات
 من می پرسیدن نمی توانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید
 راوی گوید که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده نشستند و آنجا پرسیدند
 پرسش که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که
 مرا چند باره زهر داده اند و این بار کار گرفتارند که پاره های جگر من بریده می افتد
 پس راوی گوید که من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت
 اجتماع دست و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته است
 از قائل میفرمایند الی آخر الروایه که آنجا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت
 علیه السلام بخواب و یک گویا میانه چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون
 این خواب را پیش سعید بن السائب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب
 امام حسن قریب رسیده المختصر هرگاه وقت رحلت قریب آمد جناب امام حسین
 وصیت فرمودند که من از عالیشان خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود
 جادید و عایشه با من وعده کرده است پس بعد وفات من جنازه مرا پیش نه
 رسول خدا علیه الصلوٰه و الثنا بپرید و از عایشه دستوری خواهد آید اگر اجازت
 دهد مرا در جوار قبر جد من دفن کند و می دانم که مردم نمی امتیاز این کار را خواهند گذاشت
 پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در بقیع بزنند و همانجا دفن کنند
 و چنان بود وقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام لشکری بدایع حق گفت
 جناب امام حسین بخدمت عایشه رفته دستوری خواست عایشه گفت که خوب است تا
 که حسن در نجاد فون شود و چون اینجا بگردان رسید بنزد و جبر تدفین در راه نهادند
 گذاشته مدفون کردند و پس جنازه آنحضرت از مدینه رسول خدا علیه السلام

والله وسلم به التبع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت
 مدفون گردید و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص
 که آن زمان امیر مدینه بود و با جازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و خلاصه در مقام
 همین قدر است که بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف بتعیین زمان ولادت پس
 نیست که رشاد میشود و کان محمد الشریف خمسة وأربعين سنة
 و سنة أمهم إلا أياما وقد ولد النصف من شعبان سنة ثلاث
 الهجرة على الصحيح وقيل في رمضان و بود عمر شریف او پهل و پنجسال و شش ماه
 که کسی که از روزها و تحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت تروا
 صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن
 علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است و لاری آنحضرت
 نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان سال سوم از هجرت
 و وفات آنجناب بر قول مختار و راه بیع الاول نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان
 مذکور و شهر رست و هشتم ماه صفر سال پهل و نه هجری است و سنین عمر شریف پهل
 و پنجسال و شش ماه چند روز کم بر وایت صحیح است پس اعتبار سنین حیات تقصیر
 ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم شعبان و تاریخ وفات روز پنجم بیع الاول می افتد
 تا پهل و پنجسال و شش ماه کسی که حجاب است آید و موید اینست آنچه گفته اند
 که عمر شریف آنحضرت پهل و پنجسال چند ماه بوده هفت سال در کنار آنحضرت
 رسالت علیه الصلوة و التحية پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
 یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال چند ماه دیگر فقط در کفایت
 حضرت رسالت زندگانی کردند و اینها ما تین بالشیخ آدرة الشریفة
 التي المختص بها الشیخ إلا کبر اینست آنچه مشایخ بود به شهادت ستم

که مختص بان فرزند ابر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید و
 اَمَّا النَّهْيُ فَكَذَلِكَ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السُّبُطُ الْأَصْغَرُ فَعَمِيَ مِنَ الْكِبَرِ
 الْوَقَائِعُ الْمَشْهُورَةُ وَالْمَشَاهِدُ الظَّاهِرُ فِي كِتَابِ الْاِخْتِصَاصِ بِأَنَ فَرَزْنَدِ اصْغَرِ
 پسر آن از بزرگ ترین وقایع مشهوره است و سبب شهرت آنها کونیها
 جَهْرِيَّةٌ وَسَبْكُهُمَا أَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيدٌ وَتَسَلَّطَنَ وَذَلِكَ فِي حِجَبِ
 سَنَةِ سِتِّينَ بِدِمْشَقٍ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ
 وَكَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ أُولَيْدِ بْنِ عُقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ
 الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَمْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهِ
 لِأَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وَسَبَّ شَرِّتِ أَنْ أَتَا
 شدن آنست و پیشتر آنکه هرگاه مالک و پادشاه شده یزید و تسلط یافت
 بر مملکت و آن دریا حجب سال شصتم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد
 نوشت نامه با بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت
 نامه بعامل خود به مدینه و لید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین
 رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه
 بود او فاسق دائم الخمر ظالم بآبدانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت
 کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با اقالیم و ممالک
 برای اخذ بیعت بعامل و حکام به مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش و لید
 بن عقبه حاکم مدینه بنیضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود و فای
 یافت و من بجای او شستم و بیعت القیاد برای خود بزدی میخواهم بایک
 از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر
 در اخذ بیعت نکنی و لید بن عقبه بجز در و دنامه حسین بن علی و عبد الله بن یزید را

که یزید پیشتر آنکه هرگاه مالک و پادشاه شده یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن دریا حجب سال شصتم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه با بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود به مدینه و لید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق دائم الخمر ظالم بآبدانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با اقالیم و ممالک برای اخذ بیعت بعامل و حکام به مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش و لید بن عقبه حاکم مدینه بنیضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود و فای یافت و من بجای او شستم و بیعت القیاد برای خود بزدی میخواهم بایک از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی و لید بن عقبه بجز در و دنامه حسین بن علی و عبد الله بن یزید را

که یزید پیشتر آنکه هرگاه مالک و پادشاه شده یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن دریا حجب سال شصتم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه با بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود به مدینه و لید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق دائم الخمر ظالم بآبدانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با اقالیم و ممالک برای اخذ بیعت بعامل و حکام به مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش و لید بن عقبه حاکم مدینه بنیضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود و فای یافت و من بجای او شستم و بیعت القیاد برای خود بزدی میخواهم بایک از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی و لید بن عقبه بجز در و دنامه حسین بن علی و عبد الله بن یزید را

وگویند که چون نامه نرید بولید بن عقبه رسید مروان مشورت کرد مروان گفت که
 حشین بن علی و عبدالرحمن بن ابی بلر و عبدالسد بن عمر و عبدالسد بن یزید اطلب کن این چهار
 کس و درخواست بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این چهار تن را گردن بزن
 تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت حلف نوزد و ولید مشورت
 مروان را ضی نگشت و گفت که من پس فاطمه و پس ابوبکر و پس عمر و پس زبیر را
 کشتن نمیتوانم آنحضرت گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید اینجا
 جماعه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در ساری ولید گذاشته
 تنها پیش او رفتند ولید برآه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه نرید نموده و خوا
 بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت نرید نخواهم کرد
 که او فاسق و دائم انحر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
 خود باز نیامده و دست از خبیثا طینت برنداشته بولید گفت که ای امیر
 حشین را بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر بر او قدرت نیابی او را ورنه باید در
 تابعیت کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود
 ولید گفت و یکجای مروان مرا بکشتن حشین میگوئی اگر شرق و غرب عالم
 به من بخشد من هرگز قصد خویش نکشم مروان بعد ازین خاموش ماند و
 آنجناب از آنجا برخاسته مراجعت بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه
 برداشتند چنانچه ارشاد میشود وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رِيْعَ خَلَوْ
 مِنْ شُعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ وَاقَامَ بِهَا وَرَوَانُ شَدَّ حَشِينَ يَسُوعِي مَكَّةَ
 بتاریخ چهارم شعبان پس دخیل شد بکه واقعت گرفت دران و چون خبر
 خروج حضرت امام حسین از مدینه منوره و وصول بکه معظمه را مصاد و بار
 گردید و مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه با طاعت

والتقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه با علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن طلب
ارسال اشتند چنانچه بیانش می رود و لکن وصل الخبر الى اهل الكوفة
اتفق منهم جمع کثیر و کتبوا الى الحسين عليه السلام يدعونهم
اليهم ويندوون له بالقيام بين يديه بانفسهم واموالهم وبالغوا
في ذلك و تباغت اليه نحو مائة وخمسين كتابا من كل طائفة
وجامعة فسئل اليهم ابن عمه مسلم بن عقیل و حشهم على نصرته
و حمايته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند ازینجا جماعت کثیر بودند
نامه با نجیست امام حسین بضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و اموالها و در
جهد متگذاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید
آنحضرت قریب صد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف
ایشان پس عمر خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنرا بر نصرت و حما
او با جمله کوفیان بالحال تمام نامه های متواتر و قاصدهای تشکاتر طلب
حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و در خصوص اصرار و استبداد
زیاده تر بکار بردند و گویند که نامه اخیر که به دست معتمدی از اهل کوفه رسید
عبارتش این بود للمؤمنین بن علی من شیعته و شیعته ابیه علی امیر المؤمنین سلام
ما بعد فان الناس يتظرونك و لا راى لهم غيرك فاعجل العجل یا بن رسول الله
و السلام عليك و رحمة الله وبركاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند
و اطاعت و التقیاد دیگری سواى آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا
خود را نزدی برسان و مایان را از بند انتظار و اربابان چون استدعاى
کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آنحضرت خود هستند که از خای عنا
غمت بانصوب فرمایند عبد الله بن عباس و دیگر اجداد اصحاب که در کوفه مخطوب بودند

ما لغت نمودند و گفتند که لجمو ای الکونی لایونی بیوفائی اهل کوفه ضرب امثل
 و مشهور در عالم است قول و فعل سکنه آنجا اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال
 و مقال قمریافت که آن حضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلان خوش
 با لطف روانه کنند چنانچه برادر عمر و مسلم بن عقیل را به نیابت خود فرصت کوفه
 فرمودند و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص
 و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوشش هوش شنیدنی عهد
 کوفیان بخیمه انصاف دید نیست فلما وصل مسلم الکوفه نزل فی
 دار المختار بن عبید و بایع الحسین علی یدیه خلق کثیر اکثر
 من اثنی عشر الفا فطلع علی ذلک الثمان بن بشیر و الی الکوفه
 من جانب یزید و کان صحابیا فهدد الناس علی ذلک لکن
 اکتفی بحجز الشهدید و کفو تعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم
 بکوفه فرستید در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق
 بسیار زیاده از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر
 که حاکم کوفه از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار
 لیکن گفتا نمود مجروح تهدید و متعرض نمشت برای هیچکس جملا چون مسلم بن عقیل
 داخل کوفه شده به خانه مختار بن عبید لقفی خست اقامت کشاد مردم کوفه هجوم
 آورده بیعت بر دست او نمودند چنانکه نوبت از دوازده هزار درگذشته کار
 به سحره هزار و بر و ایتی بستی هزار و بر و ایتی به چهل هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم
 کوفه که مردم را برین ماجرا و قوفت یا فیه بحسب ظاهر کار تند تهدید و
 تحویل نه با شیار اعراض و انماض متعرض حال جدی از مبایعتین نمشت
 بلکه در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بوده بهمانی ترغیب مردم بر بیعت

و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از
 بد نهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت و شکایت نعمان
 پیرا ختنه چنانچه می فرمایند فکتبَ مُسْلِمُ بْنُ يَزِيدَ الْحَضْرِيَّ وَعُمَارَةُ
 بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ إِلَى يَزِيدَ مُخْبِرَانِهِ عَنْ أَمْرِ مُسْلِمٍ وَمَيْلِ
 أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيْهِ وَتَغَافُلِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْهُ. پس نوشت
 مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبر و اسیر
 این هر دو او را از امر مسلم میل بل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از ولایت
 مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال در و مسلم کوفه و رجوع
 مردم مسجد است او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان بن بشیر او را
 خبر داد کردند فعزل بنزید النعمان و ولی مكانه عبد الله بن
 زیاد و كان والياً على البصرة فيجهد عبد الله من البصرة
 إلى الكوفة و دخلها ليلاً من الجهة البادية في لباس
 أهل الحجاز و أوهم أنه الحسين رضى الله عنه و أتته
 الناس في ظلمة الليل و سلموا عليه و مشوا بين يديه و
 قالوا أمر حباً بك يا بن رسول الله قد مت خيراً مقدماً فسكت
 حتى دخل دار الأماة پس مغرول کرد یزید نعمان را و حاکم گردانید
 بجای او عبید اسد بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس سامان سفر کرد
 عبید اسد از بصره بسوی کوفه و داخل شد در الوقت شب از طرف بیابان
 بلباس حجازیان و در و هم انداخت مردم را باینکه حسین است پس استقبال
 کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش او و گفتند
 مرحبا بآدمی پس رسول خدا آدمی تو نیک آمدن پس خاموش ماند بن یا

اما آنکه داخل شد مکان حاکم نشین را خفی مبارک چون مردم کوفه بعد از احتیاجیت
 در انقباض و اطاعت مسلم بن عقیل کو شعیبه داعی بر طلب حضرت امام حسین
 علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف عنان از مکّه بکوفه خیزید
 و خبر آمد آمد و اطراف و جوانب اشهر را یافته گویند که یزید بدربار افتابان
 سانچ بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان گشت مشاوران بدآل چنان
 اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق از دست مارت بلکه بنای این سلطنت
 و حکومت از هم شکست پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه
 مغرول و شخصه دگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او
 بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند آخر بعد از و تبخض قرار دادند که این کار
 غیر از دست عبید الله بن زیاد سر انجام نیابد یزیدیان زیاد را که حاکم بصره بود
 بامارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود از و خود را از بصره بکوفه
 رسانده مسلم بن عقیل و مبارکان و متابعان او را بکشد ^{ای بشارت} و از حسین طلب بیت
 مانماید اگر او قبول بیعت کرد بهتر والا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام
 ابن زیاد رسید بر او خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته بالفور عازم
 کوفه شد تا آنکه بقا رسید رسید سپاه خود را در آنجا گذاشته و از راه فریب
 خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه بسر بسته و بر اشری نشسته با حدود
 چند انداهی که قافله حجازی آمد در تاریکی شب میان نماز شام و عشا بکوفه آمد
 و مردم کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
 امام حسین پنداشتند و با استقبالش پرداختند و سلام کردند و مهربان
 گفتند و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد و قتل سکوت بلبانگنه هیچ نمی گفت
 اما آنکه داخل و اما الامانه گشت و این همه بهای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او

خبردار نشوند و دفعه بلوا کرده آماده فتنه و فساد و دفع او نکردند فلما اصبح
 جمع الناس و قرء علیهم منشور الایالة و هدا دهم و حد رهم
 عن مخالفة یزید و فرق جماعه مسلم بقوة التذیذ و اختف
 مسلم فی دارهانی بن عروة پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را
 و خواند بر اینها سندها که دست خود را تهدید و تهدید کرد اهل کوفه را از مخالفت
 یزید و مشفق گردانید چنانست مسلم بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم بخانه
 بانی بن عروه یعنی یحیی و تهدید اسمانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه سهایان حضرت
 مسلم متفرق گردید و مسلم خود را بخانه بانی بن عروه پیرده اختفا کشید فاذا سل
 عبید الله محمد ابن الاشعث مع فوج الی داره و کانوا بهانی بن
 عروة فحبسه و حبس جمیع رؤساء الکوفه عنده
 فی القصر و اتی الخیر مسلم فنادی شعاره فاجتمع معه ازبوع
 الفا و احاطوا حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را بانوجی بسو خانه بانی
 بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود و جمله رؤسای کوفه را نزد
 خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس از داد و اخصان رفیقان خود را پس سبب شنیدند
 او چهل هزار مردم را محاطه کردند و در قصر یعنی چون ابن زیاد بانی بن عروه و دیگر رؤسا که
 در آنجا از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدایت ایحال خاصان و رفیقان خود را جمع فرمود
 باجمعی چهل هزار کس محاصره قصر بیداد بن زیاد نموده قاصد عبید الله الاسادی من
 رؤساء الکوفه ان یکلموا عسائهم و یردوهم عن رفاقه مسلم فکلموهم ففرغوا
 کلهم و امسى مسلم فی حین فیما انضطاط الظلام ذهبوا لیک ایضا و بقی
 و حید که پس امر کرد ابن زیاد اسیران را که از رئیسان کوفه بودند با اینکه
 بفشانند غریزان و فریبان خود را و باندارند اینها را از رفاقت مسلم پس

فمانند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه اینها و شام کردند و مسلم
 در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
 باقی ماند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان بهم و باقی ماند مسلم
 تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماند بعد از آن چون
 شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم بن تنها باقی ماند و
 گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت
 پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید و درین تر
 فرصت همه هارفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک
 قصر ابن زیاد رسید و دید که مردم از همراه او گریخته اند تا آنکه از آن جمله قریب
 سه صد کس باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و می گفت که اینها
 ما کجا میرود و از آن هم دو دوازده کس باقی ماند انگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط
 متواتر فرستادید و مرا طلبیدید و حواله بآمد نمودید چون یک دو قدم دیگر
 رفت هیچکس با او نبود فَتَرَدَّدَ فِي الطَّرِيقِ فَأَتَى مَنْزِلَ امْرَأَةٍ
 فَأَسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْهُ وَادَّخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا پس آمد و رفت میکرد
 مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد پس آب نوشانید
 آن زن مسلم را داخل کرد او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را
 تنها گذاشتند و همه با گریختند مسلم در راه سر آید تنها میگشت و ازین طرف
 با نظر میرفت درین حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوط
 نام داشت او را طلب آب فرمود آن زن او را آب نوشانیده و داخل خانه
 خود نمود وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأُتْلِقَ
 فَأَخْبَرَ مُحَمَّدًا وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عَبْدَ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ

عَمْرُو بْنُ حَرْثٍ صَاحِبِ شَرْطٍ وَحُجَلِّ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَحَاطَ
 بِالذَّائِرِ وَبُودَ پسران زن مولی یعنی غلام آناد محمد بن اشعث پس رفت
 او و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید اسد را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حرث
 کو توالت شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه
 طوعه مسلم را بخانه خود جاداد از اتفاقات قضا و قدر پس طوعه که چیله محمد بن
 اشعث بوده مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن کس هماندم پیش
 ابن زیاد رفته سر کلافه این راز و انمود ابن زیاد و بجز در یافت این حال
 کو توالت شهر که عمرو بن حرث نام داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتار
 مسلم فرستاد ایشان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم در آن
 سکونت داشت محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حسیّت
 شجاعت بنی هاشم نهان نشستن در خانه گوارانکر و تخریج مسلم بیسیف
 يَقَاتِلُهُمْ فَأَنَاهُ حُجَلِّ بْنُ الْأَشْعَثِ بِالْأَمَانِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَيْدِ اللَّهِ
 فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَآلَفَى حَبَشَتَهُ إِلَى النَّاسِ وَصَلَبَ هَانِيًا وَكَانَ
 ذَلِكَ لَيْلَتِ خُلُوفٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنْ الْهَجْرَةِ
 وَقَتْلَ عُمَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدًا وَأَبْنَاهُ هَيْمَةَ ابْنِ مُسْلِمٍ أَيْضًا مَعَهُ
 پس برآمد مسلم با شمشیر خود در حالیکه جنگ میکرد با آنها پس پیش آمد محمد بن
 بامان پس آورد مسلم را بسوی بن زیاد پس او گردن زد او را و انداختن
 او را بطرف مردان و بردار کشید بانی را و بود این واقعه سوم ذی حجه سال
 شصتم از هجرت و کشتن ابن زیاد و محمد را بر اہم هر دو پس مسلم را با او گویند که چون
 این حرث کو توالت را ابن اشعث سر طلقه لایاب جدال با جماعت فحشت کس
 خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاصره

اگر چه که در چند انکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را به بنم سیاه فرستاد و اینست
 دانست که نخل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست بر او خلع پیش آمده اظهار این
 مسلم را از مقابل باز داشت و مسلم بن جحیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت را همراه گرفته
 این را ببرد آن سر آمد شقی قبل از رسیدن مسلم نزد او و ابان را حکم داد به هر وقت
 مسلم داخل روزه شود گردنش نند و سرش از تن جدا سازند چنانچه از رفیقان این
 زیاد انچه و راست شمشیر ناکشیده در دم در روزه استاده بودند مسلم ناگاه که از گرد
 گردنش زدند و سرش از تن جدا کرد پیش مردمان انداختند و گویند که تا اینکه مسلم داخل قصر
 این یادمی شد شغل تملیل و تسبیح بود که ریه بنا آنچ بنید و بدین تومنا بالحق و انت غیر الغافلین
 می نمود که موفقه شربت شهادت چشید و درخت اقامت از او رفا بدایع
 کشید بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را
 کشته بردار کشیدند و سرهای این بطله را بر نیزه کشیده در کوفه دریا
 گردانیدند و این سانحه سوم و سیج سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد تمام شد
 این دوستان حال ابراهیمای حال حضرت امام حسین علیه السلام در وانگی
 آنحضرت از یک بطرف کوفه رسیدن بکر بلا و مبتلا شدن با انواع کربلا
 گوش فرا باید داشت و فی ذلک الیوم خرج الحسین من مکه الی
 الکوفة و قیل کان حروجه یوم الذر و یه و در آن روز یعنی سوم
 ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده روانه شد حسین از یک بطرف کوفه
 گفته که بود روانگی آن حضرت روز تروییه یعنی هشتم ذیحجه و کان سبب
 حروجه آن مسلم بن عقیل کان قد کتب الیه بلیت و
 قدومه و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با جمل تمام شیشه
 تا و بالتماس قدم او مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسید و با سا

عظمای آنجا برادر است مردوش و طلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده
بر چهل هزار گرس و دخل در اثر بیت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب
امام حسین علیه السلام از که بکوفه شدند حضرت مسلم خدیست جناب امام شریف
که اهل کوفه قبول بیعت نموده همه باتن باطاعت و انقیاد در داوه در گرد
انتظار قدمینیت نزدش بسته اند لهذا آنجناب تصمیم غم روانی از که
بکوفه فرسودند و کماتجهمز بالخروج مئعه ابن عباس و ابنت
عمرو و جابر و ابو سعید بن اخضر رایی و ابی و اقد الکلبش
فلکم تمنیع بمنعم وقال ای سمعت ابی یقول سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول ان کثرتا تسخّل به مکة
قلا اکون انا ذلک الکلبش و هرگاه جناب امام حسین علیه السلام تنیه
سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمرو و جابر و ابو سعید
و ابو اقد لشی پس باز ماند از باز داشت ایشان گفت بدرستی که شنیده ام
از پدر خود که میگفت که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود
هر آنکه گویندی باشد که کعبه بان حلال گردد پس نباشم من آن گوینده
پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام غریت کوفه دست
فرمود اجابه صحاب که در یک معظمه حاضر بودند به مخالفت پیش آمدند چنانچه
عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانه خداست مرو و بر قول کو فیان
اعتماد کن نمیدانی که باید برو برادر است چه کردند و اگر تو باز نمانی اهل خیال
خود را همراه ببر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر
بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان و دختران
باشند چون عرض این عباس جابعرض قبول نیافت ابن عباس بدوین شد

و گفت و احبیب الد و یای یای که ایست و نیز عبد الله بن عمر از غزیت کوفه منع نمود
و گفت که ای حسین بر قول و فعل اهل کوفه غره مشو و از مکه بسوی کربلا بجهت جابر و
ابو سعید خدری و ابو و اقدلیشی و دیگر هر کس که هستین اما ده سفر کوفه دید فتح کرد
آخر کار چون مبالغه و اصرار مانعین از حد در گذشت حسین در جواب کشف راز
فرموده ارشاد کرد که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوٰۃ و الثنا شنیده است
که گویند می در یک گشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من میخواهم که من
همان گویند باشم یعنی شغفی را در یک گشته شدنش موجب بجز متی کعبه شود پس
من دوست ندارم که در یک گشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبرستان
و ترجمه صلوات و دیگر کتب مذکور و مستطوریست و باید دانست که مصداق حدیث
مذکور عبد الله بن زبیر بوده که او را در یک گشته شدن و این سفک و باعث بر آتجال
کعبه شد و هر چند این کشت و خون بجز و ظلم واقع شد لیکن چون منجر به تنگ حرم
کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه النجیة و الثنا بحال حرم و احتیاط و مراعات آب
کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب آتجال کعبه شود و درین مقام سخنی است ظاهر لفظ
که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا بطور آمد گو بطریق جزم
و یقین نباشد اجماع صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر
ایشان چرا اتفاق از رفاقت و معیت حضرت حسین فرموده فقط بر منع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا و زریده اظهار خیر خواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این
اعضال متنبی بلفظ صلی است که بسط در کلام خواهد و نیز اندیشه شایع نقصب نسبت
به بعض او بام در ربط و ضبط تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
نقصب افتاده پس طری کشف از تفصیل نموده بالا جمال این قدر گفته می شود که معلوم
بینین نموده که در همین سفر آنچه مقتضای فضا و قدر است از قوت بغفل خواهد آمد

نخستین خط

بعد از آنکه این عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و متحقق است
 باوصف انجمن بطنون خاطر خود تقاعد از رقابت کردند و با وجود قلق مفارقت
 و گریه های بانی همراه نرفتند هر چند یک برای ایشان قرار داده شود همان عذر
 را از جانب دیگران هم قبول باید کرد المختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم
 و پنجم بروایت صحیح و نیز بعضی ششم و پنجم روز ترویج با معبودی از اهل بیت
 و شیعیان و موالیان که میانش میشو و از که روانه کوفه شدند و سار
 مع انثنين و ثمانین نفساً من اهل بئته و شیعته و موالیه فسمع فی انحاء
 الطريق یقولون مسلم و یفرق جماعته فصر بالرجوع فقال بنو عقیل
 و الله لا نرجع حتی نصیب بئارنا او نقتل فقال الحسنین لا خیر فی
 الحیوة بعد کفر و روانه شد حسین با جمعیست هشتاد و دو کس از اهل بیت
 و یاران و علما آن خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او
 پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم
 تا آنکه با انتقام ریم یا کشته شویم پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی
 بعد شما یعنی چون آنحضرت با معبودی از اهل بیت و یاران و علما آن که
 بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و بدعت
 کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصفا نموده غم مراجعت بکند کرد که پس آن
 عقیل قسمتها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمی کنیم و بگونه میرویم تا
 انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان بگیریم یا خود بآن کشته میشویم یا نجیب
 بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل اگر شاد کردند که لطف زندگی
 بعد ازین نیست که شما همه با کشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت
 امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه حبیب پوش فرزدق شاعر ملاقات کردین

و احوال کوفه پرسید و فرمود که زبانی که در آن وقت مرخصی داشت
 که کلام کردن نمی توانستم لهذا با اشاره گفتم که بکوفه مرو و بکه روان شو و گویند
 که چون فرزند شایع بن حضرت حسین ملاقات کرد و دست آنحضرت پیوست
 آنجناب پرسید که ای ابوفراس از کجایم آئی گفت از کوفه فرمودند که بگو
 ملاطفت کند آشتی گفت که دلمهای مردمان با تو گدازتم و شیرهای ایشان بانی آ
 و قضا و قدر اند آسمان نازل است و الدفیل با شایع حضرت حسین در جوار گفت
 که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
 حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه میفرمایند فَقَدْ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتَّى إِذَا
 كَانَ عَلَى مَرِّ حَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ فَلَقِبَهُ الْحَزْبُ بِزَيْنِ الدِّينِ يَا حَسِبُ
 وَمَعَهُ أَلْفُ فَارِسٍ مِنْ أَصْحَابِ بْنِ زِيَادٍ شَاكِي السَّلَاحِ بَعْدَ انْجَا
 روانه شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجای که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی
 گشت با یزید و بن یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از همریان
 ابن زیاد و فقال لِلْحُسَيْنِ إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ
 وَأَمَرَنِي أَنْ لَا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدِمَ بِكَ إِلَيْهِ وَأَنَا وَاللَّهِ كَارِهُ
 فَمَا يَمْلِكُنِي التَّجُوعُ إِلَى الْكُوفَةِ وَلَا سَبِيلُ إِلَى مُقَارَفَتِكَ پيگفت
 جز با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا با اینکه
 جدا نشوم از تو تا آنکه پیرم ترانزد او و من بخدا ازین کار گرا هست کنند ام
 پس نیست ممکن همراه گشت بکوفه و نه راه بسوی جدای تو یعنی چون حرب
 یزید ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورده گفت که مرا هر چند ابن زیاد
 با هزار سوار مسلح برای گرفتن تو فرستاده است لیکن دل من راضی بآن نیست
 که ترا گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم و این همه می توانم که ترا گدازم و مرا

کوفه نماید فقال له الحسين اني لهما قدّم هذا البكد حتى آتيني كنت
 اهله وقد مت علي رسلهم وانتم من اهل الكوفة فان دمت
 على بيعتكم دخلت مصركم والا انصرفت فقال له الحور والله ما علم
 هذه الكتب ولا الرسل ولا يملكني الرجوع الى الكوفة فلا افارقك
 حتى اقدم بك اليك و طال الكلام بينهما پس گفت با حسين عليه السلام
 که من نيادم باین شهر تا نرسيد بن نامه های اهل آن و نيامند پيش من اينچي
 ايشان و شما از اهل کوفه هستيد پس اگر ثابت و قائم باشيد بيعت خود و دايم
 بشهر شما و گرنه باز گردم پس گفت چرا با امام حسين که بخدا من نميدانم اين نامه ها را
 و نيالچيان را و نيست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نيكذارم ترا تا آنکه بيرتم ترا
 پيش ابن زياد و دراز شد سخن ميان هر دو با جمله چون حزين يزدرياحي سبب
 آمد خود بخديست حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من
 از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفيان ^{مرا} نامه ها و قاصد ها فرستاده با مرا و مباد
 تمام مرا طلبيدند و شما که آمده آيد نيز از اهل کوفه هستيد اگر ثابت و برقرار بماند
 بيعت خود باشيد رخت غميت بشهر شما مي شوم و الا مرا حجت بوطن خود مي گم
 حزين خبري خود از ترقيم نامه ها و ترسيل قاصد ها عرض داشته گفت که اکنون با گشت
 من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زياد ممکن نيست و گويند که اولاً حزين
 و اگر داشت حضرت امام راضي شده گفته بود که جناب را اختيار است به جانب
 که خواهند بروند من بکوفه مي روم و پيش ابن زياد عرض ميدهم که حسين با من
 ملاقي نشد و بطرفي ديگر رفت که درين حال نامه ابن زياد بنام حزين مضمون
 رسيد که در اسير کردن حسين تقصيري نکنی و الا بنرا مبتلا گردی که تحمل آن
 نتوان کرد و بعد از آن حزين را خود ترسيميد که اگر سواران ابن زياد که همراه ما سوار

عرض ماجرا نماید خداوند که از دست جور این زیاد پرسروفت مایه برود باز
مبالغه در بردن آنجناب نزد این زیاد و بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول
آنجامید و سلسله سخن از جانبین در از کشید قصد کوتاه چون حضرت امام
مرضی حروریافت عنان غریت از کوفه بر تافت و سائق و قائم قضا و قدر
کشان کشان آنجناب را بکر بلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کار گذار
تقدیر دید نیست فَاَتَحَرَّفَ الْحُسَيْنُ عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ
وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْحَرَمِ سَنَةَ اِحْدَى وَبَسْتَيْنَ وَمَتَا
نَزَلَ سَأَلَ عَنْ اسْمِهَا فَقِيلَ هَذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ
مَوْضِعٌ كَرِبَ وَبَلَاءُ فَنَزَلَ الْيَوْمَ وَحَطُّوا لَهُ نُفَالًا وَنَزَلَ الْحَرَمُ وَ
قِيلَ لَهُ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ پَس بَارِگشت حسین
از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در آن بتاریخ دوم محرم سال
شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد که این مقام
ست که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلاست پس فرود
آمدند قوم و انداختند بار بار او فرود آمدند و لشکر او مقابل حسین رضی الله عنه
بزمین کربلا در تر جمه طبری و غیر آن نویسد که چون حسین بکربلا رسید
حربن نیز پدید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک نوح و گره فرستاد
این زیاد و میرسد جناب را میگذارد که شب شب کوچ کرده به جانب دیگر روند
چنانچه آنجناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده صبح دید
دید که بهمان زمین کربلا وارد است و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق
افتاده که هر شب راه میرفت و باز و صبح خود را بزمین کربلا می یافت تا آنکه
کار بجایی رسید که شتر انرا می زدند از جای خود حرکت نمی کردند پس چار و ناچار

به تقاضای مثبت کردگارها بخاست اقامت گشوده طرح مقام انداخت و
 همین که پنج در زمین میزدند و بنهرم از دخت میگردیدند خون از زمین و دخت
 گل میکرد و بشایده این حال فرمود که از اینجا رفتن نمی توانم که جای موعودین
 و مشهد و قتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین
 بکربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعه ملائکه
 آورده حسین را و کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزندان من میدانم که دشمنان
 قصد کرده و در صدد کشتن افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
 محروم اند و نزدیک است که خدای تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را
 برای تو آراستد و پدر و مادر تو منتظر است پس آنحضرت علیه الصلوٰه
 و السلام بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعظم الحسین صبراً و اجر الحسین زجراً
 بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و گریه آتاشد
 و انا الکیه راجعون بزبان رانند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین
 علیه السلام بر زمین کربلا و کوفه گوش ابن زیاد رسید آنچه از دست جوش
 بوقوع آمد آنرا باید شنید **فَكَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ كِتَابًا إِلَى الْحُسَيْنِ كِتَابًا**
إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَرَأَهُ وَالْقَاهُ
وَقَالَ لِلرَّسُولِ مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ فَرَجَعَ الرَّسُولُ إِلَى بَنِ زِيَادٍ
فَأَشْتَدَّ غَضَبُهُ وَجَمَعَ النَّاسَ وَجَهَّزَ الْعَسَاكِرَ وَصَبَّرَ مَقَاتِلَهُ
عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَكَانَ وَلَاهُ الرَّيِّ وَأَعْمَالُهَا وَكَتَبَ لَهُ فَأَسْتَعْفَى
مِنْ خُرُوجِهِ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ قَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ إِمَّا أَنْتَ
تَخْرُجُ وَإِمَّا أَنْ تُعَيِّدَ عَلَيْنَا كِتَابَنَا بِنَوَاسِيتِ الرَّيِّ وَالْجَمْعِ
وَتَقْعُدَ فِي بَيْتِكَ فَاخْتَارَ وَكَاتَبَهُ الرَّيِّ بِسَرِّهِ

کربلا
 حسین
 و انا الکیه راجعون

کربلا
 حسین
 و انا الکیه راجعون

کربلا
 حسین
 و انا الکیه راجعون

نامه حسین برای طلب بیعت نیرید پس سرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند
 آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب
 پس باز کردید ایلمچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را
 و سامان کرد لشکر را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد
 که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت رومی و اضلاع آن و نوشته بودند
 برای او پس استغفار نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین گفت
 با ابن سعد این زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسین و یا باز دهی ما را اسد ما
 که بگویم رومی و اضلاع آن بتو داده ام و نشینی در خانه خود پس اختیار
 کرد ابن سعد ولایت رومی را بجملا چون ایلمچی ابن زیاد ناگام گشته عوف بن قیس
 پیش او کرد و نامه غضب ابن زیاد رو بآشنداد آورده سری با سگاشید
 و بچو رسن سوخته بر خود چیده در بن محاربه حسین افتاد و جمع مردم و سامان
 لشکر برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل رومی و اضلاع آن ساختن بود
 طلبید تا مقتدره الجیش گشته پسر کردگی لشکر از پی قتال بکربا بار وانه شود
 و جنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استغفار نموده خود را یکسو
 کشید و خواست که بمقاتله و محاربه حسین نره که ابن زیاد با و نوشت که
 ای ابن سعد یا حسین خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت ری
 دست برداشته سندی که بنموده ام آنرا استر و نهد در خانه خود و حسین
 پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استر او سند حکومت ری
 و موقوفی ازان گوارا ساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت و طلع ایله
 قِتَالِ الْحُسَيْنِ بِالْفَسَاكِ فَمَا ذَاكَ بَنُ زِيَادٍ جَهْرُ حُمُوشِهِ
 إِلَى أَنْ يَجْمَعَ عِنْدَ كَمَرِ بْنِ سَعْدٍ لَشُكَّانٍ وَعَشْرُونَ أَلْفًا مَائِينَ

استغفار طلب
 معاف نمودن
 کارهای

فَارِسَ وَرَاجِلَ فَكَرُّوا شَاطِئَ الْفَرَاتِ وَحَالُوا بَيْنَ الْمَاءِ
 وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ وَكَانَ أَكْثَرُ الْخَارِجِينَ يَحْتَالُهُ
 قَدْ كَانُوا وَبِأَيْعُوهُ وَبَرَأَ مِنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ بِرَأْسِهِ بِالشُّكْرِ بِرَأْسِهِ
 ابْنِ زِيَادٍ تَهْنِئَةً لَشُكْرِ دَسَامَانَ فَوْجِ بَرَأْسِهِ ابْنِ سَعْدٍ مِكَرُوتًا أَنْكَمَ مَجْتَمِعٌ وَفَرَاهِمٌ شَدِيدٌ
 نَزْدَ عُمَرَوْنَ سَعْدٍ بَسْتُ وَوَهَرَ كِسْ أَسْوَارُ وَبِأَيْعُوهُ فَرُودَ آدَمَدَ بَرَكْتَ رَهْ آبِ
 فُورَاتٍ وَحَالٌ شَدِيدٌ دَرِیَانِ آبِ حُسَيْنِ وَاصْحَابِ وَوَبُودُنْدَ الْخَرْجُ خَرَجَ كُنْدُ
 بَهْجَنگِ اَوَكْسَانِ كِهْ بِحَقِيقَتِ نَامَهْ بِاَنُوشْتَنْدَ وَبَعِیْتُ بَا وَنَمُودُنْدَ لَعْنَتِ ابْنِ سَعْدِ
 بِطَمَحِ حَطَامِ دَنِیَوِ دِیْنِ سَابِدِ نِیَا فَرُوشْتَه وَذَخِیرَهْ نِکَالِ وَوَبَالَ اِخْرُوی آندُ
 بِمَقَامِ حُسَيْنِ بَرَأَمَدَ لَشُكْرِ شِیْهَا كَرْدِ اَبْنِ زِيَادِ حُسْرَانِ نِهَادِ پِی وَرَهْ
 نَوَیْهَا بِرَأْسِ كَمَكِ ابْنِ سَعْدِ مِیْغَرَسْتَاوَنَّا أَنْكَمَ ابْنِ سَعْدِ بِاجْمَعِیَّتِ بَسْتُ
 وَوَهَرَ اَرِیَادَهْ وَسَوَارِیْ هَفْتَمِ مَحْرَمِ دَرَكِرِ بَلَا سَیْدَهْ حَالِ مِیَانِ لَشُكْرِ حُسَيْنِ وَشَطِ
 فُورَاتِ كَرْدِ دِیْدَهْ بَرَكَنَارِ آبِ لَشُكْرِ فَرُوشْدِ وَصَرَفِ آبِ رَا از لَشُكْرِ حُسَيْنِ بَارِ
 دَهْشْتَهْ عَصَهْ رَا بَخَنَابِ تَنگِ سَاخْتِ چَنْدَا نَكَمَهْ چَهْ جَا مِیَارَانِ وَموَالِیَانِ
 صَفَارِ وَكِبَارِ اَلْبَبِیَّتِ سَاتِی كُوشِ وَتَفْطِیْعِ رُوزِ مَحْشَرِ مَحْتَاجِ بَرَأْسِ كِیْقَطْرَهْ آبِ
 وَازِ شَنْگِ بَنِیَابِ وَدَلِ سَیْنَهْ بَرِیَانِ وَكِبَابِ كَشْتَنْدَ دَرِیْخَالَتِ یَزِیدِ
 هَمْدَانِی كِهْ از لَشُكْرِ یَا حُسَيْنِ بِنِ عَلِیِّ بُوْدِ بَخِیْرَتِ اِمَامِ مَظْلُومِ عَرَضِ شَدِ
 كِهْ اَكْرَفَرَمَانِ رُوْدِ پِشِ ابْنِ سَعْدِ رَفْتَهْ هَسْتَجَا زَتِ آبِ كَنَمَ اَرِشَادِ شَدِ كَلَاخْتِ
 سَتِ چُونِ یَزِیدِ هَمْدَانِی نَزْدِ ابْنِ سَعْدِ رَفْتِ بَا وَوَرُودِ سَبَقَتِ بَهْ سَلَامِ
 كِهْ شَعَارِ اِسْلَامِ سَبْتِ نَكَمَدِ ابْنِ سَعْدِ خَطَابِ بَا یَزِیدِ هَمْدَانِی كَرْدَهْ گَفْتِ كِهْ اِیْ اَبْرَ
 هَمْدَانِی تَرَكِ سَلَامِ چَرِ گَفْتِ اَیَا مَنِ سَلَمَانِ نِیْسْتَمِ وَفَرَاوِزِ سَلَامِ اِنْمِی شَنَامِ
 یَزِیدِ هَمْدَانِی جَوَابِ دَاوَدِ كِهْ دَاوِی بَرِ اِسْلَامِ تُو كِهْ دَعْوِی سَلْمَانِی اِیْ اِنْمِی خُسْرُوجِ

بر این رسول و اولاد بتول نموده که به قتل ایشان بسند و تشنه برای خون اینها شسته
 و فرات دریای ست که سگ و خوک از آن آب میخورند حسین بن علی و برادران
 و فرزندان و زنان اهل بیت و طهارت از تشنگی جان بلب دارند و تو آب
 از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می شناسم و شما نمی شناسید
 گفت که ای یزید بهدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من را نمی بگذاشتن
 حکومت می و اضلاع آن نمی شود پس یزید بهدانی مرا جبت کرده حقیقت حال را
 بخبر مت حسین عرض نمود و ما نابین حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی و
 خلاصه اش اینک شخصی از اهل عراق بخبر مت ابن عمر از طهارت خون پشه رسید
 گفت ندکه عراقیان از خون پشه می پرستند و فرزندان رسول را کشتند و خوش
 حلال هستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 میفرمود و بهما رجایا تنمای سن الدنيا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد
 حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده رو بروی ایشان بایستاد
 و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان بنید
 که من کدام و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما
 را بختن خون من و تهک حرمت من درست است یا نیست و من پدر
 و خربنی شما نیستم و فرزندان غیرم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم
 من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سید
 شباب اهل البیت نفرموده و دیگر از فضائل مناقب خود بیان فرموده و حجت
 بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون شکریان ابن سعد آب را بر شک
 حسین بنید نموده کار بر اهل بیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی با بن سعد
 نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بکدرم یا اجازه ده که رخت

غزیت بیشتر دگر کشم و آنجا به نشینم یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد
 که باش تا باین زیاد بنویسم چون باین زیاد مایه فساد نوشت از تهدید می این
 کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید گذارد بهتر و آلا او را باید کشت و من ترا
 برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامه قتال با و کرم کنی و آلا
 بجای تو دگری میرسد چون نامه ابن زیاد باین سعد رسید همانوقت صفت
 آراست و لشکر را بمقالبه درست کرد و گفت که امی حسین من بسیار خواستم
 که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مبتلا نه شوم این کار سر انجام نیافت
 اکنون آماده جنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
 پس پشت گرفته فرود آمد و خمیه گاه چشمتین بگستان بوده آب هرگاه که منع کردند
 چاه ها کند یزد تا بهفتاد و دست کاویزند آب نیافتند ابلهیت نبوت و دیگر
 یاران و موالیان و دو اب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی اطفال
 گفتار نماند و با اشاره سخن می گفتند و با تیمم نمانی گذاردند چون بیطاعتی بر زبان
 و کوکان از حد در گذشت حسین عباس بن علی را باتنی چند برای آوردن آب
 فرستاد نیز پدیان نگذاشتند که آب بگیرد عباس را مجروح کردند و همراهیان
 او را کشتند عباس زخمها خورده بجایست حسین رسید و بزبان حال گفت که
 بجز آب شمشیری نصیب شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند که خیمه حسین
 در صحرا استاده بود شخصی بخیرست آن حضرت حاضر شد و دید که آنجناب مشغول
 بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این موضع
 شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و ما را طلبیدند
 و این زمان نشسته خون من شده اند و اکثر از خارجین بقتال من کسانیکند
 که دست به بیعت من واده اند و از ترحمه صواعق منقول است که چون حسین

این سختی گذشته نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد میکرد می گریست
 که وقت رحلت فرموده بودند که اسی حسین از سفهای کوفه و اعران آن میزد
 باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که موجب نفست پریشانی تو گردد و در ترجمه
 طبرسیست که حسین در خیمه آمد و حرم محترم نصیحت فرمود و امر به ما برت نمود
 زنان بگریه درآمدند حسین زنان را از گریه منع کرده نظر بجانب آسمان برداشت
 گفت که خداوند اتمیدانی که بیعت با من کردند و باز عهدش گسستن با من تو
 و او من از ایشان بستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که
 آنچه بر شما بود گردید و بشرط خدایت بجا آورید شما اندک آید و ایشان بسیار
 شمار از بیعت خود برون کردند هر یک که خواسته باشید بروید و من از جان خود
 نا امید شدم همه با غم داشتند که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدایان
 روز سیاه مبتلا بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت
 چه نکریم ما همه جانهای خود را پیش تو فدایم کنیم پس بضمون این شعر شعر

گردست دهد نهر احسانم | در پای مبارکت فشانم | همراهیان خضر
 که هست چست بستند و دست از حیات خود بستند و بشرط شهادت بستند
 که لشکر ابن سعد مقابل درآمده آماده کار را گردید پس انچه اتفاق افتاد آنرا
 باینند فلما یقین ان القوم قاتلوه احرأصحابه فاحتفروا
 حفرة شديدة بالحدائق حول الحسكر وجعلوا لها جهة
 واحدة يكون القتال منها وركب عساکر ابن سعد
 واحد قوا بالحسين ورحقوا واقتلوا پس هرگاه به یقین دانست
 که هر این جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
 ساختند سنگی شبیه خندق گردانید و اگر دشمنان را می بیند برای آن جهت

که باشد قتال آن درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نرغه کردند لشکر
 حسنین را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسنین منطلقه
 داشتند که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نمایند و مرابی جنگ نمی کردند
 اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد و شجاعت داده کسب نهادند
 نمایند پس یاران آنجناب بپنجه‌ری کردند اگر دشمن شبیه بخندق ساختند و بر
 آن راهی داشتند که همان راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند و همین که اصحاب
 حسنین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسنین را حلقه نموده جنگ
 پروا نداشتند و هنگامه قتال کرم ساختند پوشیده نماند که چون بهم محرم رسید
 و صبح عاشورا از افق مشرق محیبت و مهربانی ابن سعد شکوه راسته صفت بمقابل
 جنگ کشید جناب سید الشهدا علیه التحیه و الثنا بعد از ادای نماز صبح بر چهارپایه نشسته
 رو بر لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و لغت مصطفی صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان ببینید
 که ترسایان نشان سیم خمر عیسی را تعظیم می کنند و جهودان اگر اثری از آثار
 موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و منکره پسر دختر پنجبر شهاب استم که بقتل من
 بسته‌اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرزند خود خوانده است
 و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته‌ام که در صد قصاص
 او دشمن جان من شدید یا مال شما بر زده‌ام نیست که طلب آن می‌نمایید یا دیگر
 مطالبه دارید که برای آن عرصه بر من تنگ کردید من بخدمت منوره برگزید
 آنرا نوشته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم رسولان و طلب من فرستادید
 و نامه‌ها نوشتید نیز و شمار رسیدم با من عذر کردید و نقض عهد نمودید چون این
 خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شمار این

جمعی نیست و انشراح بخوابانید و بر اسب سوار شد و صف بپا راست تا ایشان را تبدا کند و گویند
 که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود و سب راجولان و ادویه
 بمیدان و غا آمد و دید که آتشی بر گرد عیال اطفال حسین بن شمر کرده اند تا کسی بخانه و غنمت
 که احمی حسین بشارت با و ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت آتجناب و در حق او دعائی به
 کرد و هماندم باجی آتش در گوی افتاده و او را بدان نندق پر آتش انداخت آخر آن
 ناری در میان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز شدند این
 طرف و کوس بمقابل بر آمدند و آن نیز و ارگشته جهنم سیاه رسانند و گویند که هرگاه مبارزی
 بر جنگ لشکریان ابن سعد بخیزند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و مولیان را نشمسیکند
 و می گفتند که یارب سول الله از انبیا آن کس هم زنده و سلامت ترا جنگ میگذاردیم با او
 ابن سعد یافتند که همراهیان حسین را برگ نهاده اند بمقابل فردی فردی از عده جنگ نتوان
 لهذا بمقابل یک کس چند تا بر آمده مبارز حسین تیر باران میکرد تا آنکه هر کس از لشکر
 حسین برای جنگ سیرفت زنده نمی گشت و از اینجا است که سیر فرایند و گفته اند که کشتن
 مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدٌ بِحَدِّ وَاحِدٍ لِيَأْتِيَ الْقَتْلُ
 مِنْهُمْ بِأَقْبَعِ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا وَبِمَوَارِدِ كَشْتِ بَشْدَا ابْنِ بِلْبِيتِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وِیْلَانِ
 او کی پس کی تا آنکه کشته شدند زینهار یاده بر نجا که کس نفعند ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ
 إِمَامٌ مُعْتَبَرٌ يُعْنِيْنَا لَوَجْهِ اللَّهِ إِمَامٌ ذَابِبٌ يَدُ بَعْثٍ عَنْ حَكَمٍ
 رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَسْ ویر مال فریاد کرد حسین
 آبا فریاد می هست که بفریاد ما رسیده برای خدا آبا و افعی هست که دفع کند از حرم نهیبر خدا
 صه الله علیه و آله و سلم یعنی چون اکثری از یاران و مولیان ابلیت القتل
 رسیده و زیاده بر نجا که کس از انبیا و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند
 حسین علیه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد دستغاثه

فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود که درین حال کدام کس از عیال
 اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد و اذایا الحزین یزید بن ابی احمی الله
 تقدّم ذکره قد اقبل علی نفسه الیه و قال یا بن رسول الله انی
 کنت اول من خرج علیک وانا الان فی حزبک فمرنی ان اکون
 مقفولا فی نصرک لعل انال شفاعه جدک عدا انکره علی عسکر
 کمر بن سعد فکم یزید یقاتلهم حتی قتل و قتل معه اخوه
 وابنه و مؤلاه ایضا پس بیک ناگاه حربن یزید ریاحی که مقدم شد و گاه
 تحقیق متوجه شد سواره بر اسب خود بطرف حسین و گفت ای فرزندی پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه بودم من اول کسی که خروج کرد و بر تو و اکنون در
 گروه تو ام پس بفرما مرا یا اینکه بشم کشته شده در مدد گاری تو تا بیا بم شفاعت
 به تو فرمای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله کردند آن قوم تا آنکه
 کشته شد و کشته شد با و برادر او و پسر او و مؤلا او یعنی چون حسین فریاد کشید
 و صدای استغاثه از امام ظالم بلند گردید حربن یزید ریاحی همین که بکسی جناب
 سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملا حمله کرد و به تیغ سعادت ابدی از اطاعت
 ابن سعد خود را یکسکه کشیده و به سابقه عنایت سردی از رفاقت یزیدیان
 انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسید و عرض داشت که چنانکه از او پس
 خارجین لقتال تو بود و من بچنان از سابقین تا صیرن تو ام فرمان رو و که جان
 خود را در محوای نصرت تو گذارم و فرمای قیامت نقد شفاعت جدای تو بد
 ایمان آرم این گفت و بمحبت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت
 و این هر چهار تن چندان بجزیه مقاتله گرم گیراد و پند که بسپاری را از قوم شقیان
 تیغ و تیر کشیده شادان شادان بمنزل شهادت رسیدند مجمل چون یاران

و موالیان حسین یک یک داو شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای خود را فدا می
 تو لای فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و
 قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالانوبت منست و خواست که از
 صف قتال برآمده متوجه به لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان
 فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد و ترا بجنگ نمی گذاریم چون از این
 هم کمی بعد و کرمی کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و نایار نوبت بمقابلت
 سید الشهدا تن تنها بالشکر اشقیار رسید اکنون آنچه ناشنیدی بود شنیدیست
 و هر چه ناویدی بود دیدی فاللحم القتال حتی قتل اصحاب الحسین باسلام
 و ولد و اخوته و بنو عمت و بقی و حده قباد ز نفسیه و سیفه
 مصلحت فی یدیه لکن یقاتل و یقتل من بذر الیه حتی قتل
 منهم الکثیر فاختنثت الجراحات و السهام تأتيه من کل
 جانب پس باشتاد رسید قتال تا آنکه شته شدند همه یاران حسین
 و فرزندان او و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها
 پس مبارزت فرمود بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود و در دست او
 پس بسیار مقاتله میکرد و میکشت هر کسی را که می برآمد بمقابلت او تا آنکه گشت
 از ایشان بسیار پس در گرفت او را زخمها و تیرها می رسیدند بر بدن او
 از هر جانب یعنی چون نائره قتال سر فلک کشید و کار باز یاران و موالیان
 و فرزندان و برادران و عمزادگان درگذشته نوبت محاربه بجهت الشهدا
 رسید تن تنها سیف سلول در دست گرفته بمقابلت تشون اشقیار پر خست
 و زبان بلاغت ترجمان را باین شعار آبدار آشنا ساخت نظم انابن علی انحر
 من آل هاشم کفانی بهذا منفر حسین افخره و جدی رسول الله اکرم من مشی

و سخن سراج اسدنی الارض نیز بهر و فاطمه امی سلامه احمد و عمی سیدعی
 و الجناحین جعفر و فینا کتاب اسد انزل صا و قاه و فینا الهدی و الو
 و الخیر نیکو و بهر کسکه از لشکر مخالف روی او میگشت او را می گشت
 تا آنکه جم غفیر و جماعه کثیر از دست و تیغ او به ماویه و دوزخ شتافتند و تزلزل
 عجیب و غرشی غریب در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقاتله
 بر لشکر اعدا تنگ شد از دور حمله کرده او را زیر تیر گرفتند چون ازین هم کار
 نکشود و مرموزی الجوشن حیل و گرانگینخت و آتش تدبیر تازه در کاسه فریب نیت
 بنا که میفرمایند و آفیس الشمر ذو الجوشن السکونی فی کتبه
 و آل بینه و بنین رطله و حرمله فصاح الحسین و یحکم بالشعبه
 الذی یمان الذی اقاتلکم فاکلمت عرضون الحرم فان النساء کثر فالتئم
 و قال لشمه اصحابه کفوا عن النساء فاصدوا الرجل فی نفسه
 فاکلوا بالسهم والرماح حتی سقط علی الارض شهیداً او بکار
 نضربن خدر شه قلم یقدر علی قطع راسه فکول خولی بن
 یزید قطع راسه و فی رواية فقال الشمه اصحابه و ایاکم
 ما تنتظرون بالرجل وقد اخذت الجراحات و توالث
 علیه السهم والرماح حتی وصل سهم شقی من الاشقیاء
 الی حنکة فسقط عن الفرس و ضرب به سهم
 علی وجهه فادس رکه سینان بن انس النخعی
 قطعته بریح و نزل خولی بن یزید لیتقطعه
 راسه فارتدت یداه فقتل اخوه شبل
 بن زبایه فقطع راسه و دفعه الی خولی

و فینا کتاب اسد انزل صا و قاه و فینا الهدی و الو
 و الخیر نیکو و بهر کسکه از لشکر مخالف روی او میگشت او را می گشت
 تا آنکه جم غفیر و جماعه کثیر از دست و تیغ او به ماویه و دوزخ شتافتند و تزلزل
 عجیب و غرشی غریب در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقاتله
 بر لشکر اعدا تنگ شد از دور حمله کرده او را زیر تیر گرفتند چون ازین هم کار
 نکشود و مرموزی الجوشن حیل و گرانگینخت و آتش تدبیر تازه در کاسه فریب نیت
 بنا که میفرمایند و آفیس الشمر ذو الجوشن السکونی فی کتبه
 و آل بینه و بنین رطله و حرمله فصاح الحسین و یحکم بالشعبه
 الذی یمان الذی اقاتلکم فاکلمت عرضون الحرم فان النساء کثر فالتئم
 و قال لشمه اصحابه کفوا عن النساء فاصدوا الرجل فی نفسه
 فاکلوا بالسهم والرماح حتی سقط علی الارض شهیداً او بکار
 نضربن خدر شه قلم یقدر علی قطع راسه فکول خولی بن
 یزید قطع راسه و فی رواية فقال الشمه اصحابه و ایاکم
 ما تنتظرون بالرجل وقد اخذت الجراحات و توالث
 علیه السهم والرماح حتی وصل سهم شقی من الاشقیاء
 الی حنکة فسقط عن الفرس و ضرب به سهم
 علی وجهه فادس رکه سینان بن انس النخعی
 قطعته بریح و نزل خولی بن یزید لیتقطعه
 راسه فارتدت یداه فقتل اخوه شبل
 بن زبایه فقطع راسه و دفعه الی خولی

و پیش آمد شمر بنی الجوشن سکونی بالشکر خود پس مائل گشت و بیان امام مظلوم
 خیمه و حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم که قتال
 میکنم با شما پس برای چشماتم عرض میشود بچرم که برآینه زنان قتال با شما نکرده اند
 پس گفت شمر باصحاب خود بازماند از زنان و قصد کنند بسوی این هر دو پس سل
 کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده و خواست که بر دسرا و انضر
 بن خرش پس قدرت نیافت بر رسیدن سرا و پس فرود آمد از اسب خولی بن
 یزید پس برید سرا و در روایتی است پس گفت شمر میارای خود وای بر شما چه غفلت
 می کنید این مرد و حال آنکه فر گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده برو تیرها و
 نیزه ها تا آنکه رسید تیر بخنجی از بدنجتان بسوی حلق او پس فرود افتاد از اسب
 و نزد شمر شیری بر روی او پس رسید او را اسنان بن النسخی پس مجروح کرد
 او را به نیزه و فرود آمد از اسب خولی بن یزید تا بهر دسرا و پس بجزید دستها
 او پس فرود آمد از اسب برادر او شبل بن زیاد پس برید سرا و او بینداخت
 آنرا بسوی برادر خود خولی جملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه اجتناب
 سید الشهدا علیه الوفاء من التجهة و الثنا در خود نیافتن شمر بدیکر حیل و گریز
 خود را با جماعه خود میان محسین و حرم محترم مائل کرده خواست که دست تعرض
 با بهیبت نبوت دراز کند که امام مظلوم لغوه و یکنم یا شیعۃ الشیطان زده
 فریاد کرد که من با شما می جنگم این چه نامردیست که بر زنان می تازید مجرد
 اصغای این صدای مهابت انما شمر از تعرض تخیم سرا برده عصمت و طهارت دست
 کشیده با همراهیان خودش متوجه آنحضرت گردید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرف
 دیگر فوج آخر حمله آورده بناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفتند
 آنقدر باران تیر و نیزه از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکه تاز

میدان و خالجام تسیم و رضا بدست گرفته از پشت اسپ بر زمین شهادت افتاد
 و عنان غریمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسکوشید خست اقامت لغز و س
 اعلی کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطه دائره نصف النهار بوده که خبر
 اول از اجزای وقت نماز پیشین است و گویا اینحال دال بر آنست که کعبه
 افتتاح بر پشت ابریش در کوع بعد از افران از آن رسیده هنگام وصول بر زمین
 دست داده و باین صورت هئیت جمعی نماز ظهر خست ظهور بدم و اسپین کشاد
 و احتمالی که در قاطع سربارک است در اصل ساله و لیست واضح همین است که
 شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی بن یزید بدآل نوشته اند اگر چه بادی این
 شناخت نصیر بن خرشه را گفته اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت
 جراحات سهام و براح غراب شد شمر ملعون تخصیضی باصحاب خود کرد که باوصف شبک
 شدن بدنش بر خنهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از دست
 بدبختی از بدبختان بجام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت اسپ
 بر زمین افتاد و در همین حال شمر نامر و شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان
 بن انس نخعی از پی رسیده بر خنمه مخرج ساخت و خولی بن یزید از اسپ
 فرو رفته خواست که بقطع سر بر داند که دستش لرزید و شبل بن زیاد سگ زرد
 بر او ریخت و از اسپ فرو آمده سربارک را از تن بریده پیش برادر خود خولی
 انداخت و بعد از آن آنچه از دست بیدار لشکریان شمر و ابن سعد بر بقیه آل طه
 و یسین رفت بیانش میرود **وَقَدْ خَلَقُوا عَلَى الْحَرَمِ وَأَسْرًا وَاشْتَرَى عَشْرًا**
غَلَا مَكَيْنَ بَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ كَانَ مِنَ النَّسَاءِ يُفْتَرِئْنَ بِرَجْمِ مُحَرَّمٍ
وَأَسِيرٍ كَرَدَمَ وَازْدَه كَسَ الرَّائِزُ جَوَانَانِ بَنِي هَاشِمٍ وَكَسَ رَاكِبًا وَذَنَابَ
زَنَانٍ وَآخِرَ ابْنِ سَعْدٍ وَشَمْرَ نَفَرًا فَرَسًا وَهُيُوكًا وَوَطُونَ حَسَنِينَ

در وقت نماز ظهر
 در وقت نماز عصر
 در وقت نماز شب
 در وقت نماز صبح
 در وقت نماز ظهر
 در وقت نماز عصر
 در وقت نماز شب
 در وقت نماز صبح

و حکم کرد این سعد و شمر گرویی را پس سوار شدند بر سپاه و پی سپاه شدند تن حسین
 علیه السلام را و آذین سواران را و آذین سواران را و آذین سواران را و آذین سواران را
 بن بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
 مالک و غولی بن بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر
 از تن جدا کردند و شجره رسالت و در وجه نبوت و بنالت را به همیشه ظاهر کردند
 و گویند که قیس بن اشعث پیرمیش از تن بی سر بر کشید و صیب بن ابی شیب
 او گرفت و شمر با هم میان خودش قصد خیمه الملبیت عفت و ملهات نموده و
 پرداخت علی بن الحسین که بر بستری بیماری افتاده بود و همین که نظر شمر بر او افتاد
 افتاد و خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که سلمان ان اطفال
 کفار را نکشند و تو این کودک بیمار را سلمان را می کشی شمر جواب داد که ای بنی
 ابن زیاد فرموده است که زنی از آل عبا نباید گذاشت او گفت که اینهمه را پیش
 امیر باید فرستاد و نام هر چه خواست او باشد لعل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
 که اسپان را بر تن حسین و دو اند چنانچه بست کس از سواران جسم شریف و
 عنقرط طیف حسین را با مال هم سپان ساختند چنانکه استخوان تن مبارک
 ریزه ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر بن مالک و غولی بن
 نضیر بکوفه پیش ابن زیاد فرستاد و زنان الملبست را بر شتران بی پرده سوار
 کرده و علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
 یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را و گور نموده و تن حسین و همراهانش
 تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن ننیکرد تا آنکه مردم عاصریه که آن قبیله را
 برکنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگری را شمر را در جنب او و با
 شمر را یکی کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای الملبست که با جناب سید الشهدا

ما
 دفن کردن در میان
 عاصریه
 علی بن حسین
 و شمر را
 و اسامی شهدای

در کربلا شهید شدند بایشانید و سرشک غم از دیده پرغم در ماتم ابن خیار اهل عالم
باید بارید و استشهد معه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مُحَمَّدٌ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَآلُهُمْ أَجْمَعُونَ
عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَعُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ
عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَثَلَاثَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ أَخِيهِ الْقَاسِمُ
بْنُ الْحُسَيْنِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ وَعُمَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَقِيلَ
أَبُو بَكْرٍ بْنُ الْحُسَيْنِ وَقُتِلَ مَعَهُ ابْنَاهُ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ فَاتَتْهُ قَاتِلُ
بَيْنَ يَدَيْ أَبِيهِ حَتَّى قُتِلَ شَهِيدًا وَعَبْدُ اللَّهِ قُتِلَ صَغِيرًا
بَكْرُ بْنُ عَلِيٍّ جَاءَهُ سَهْمٌ شَقِيٌّ وَهُوَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ فَقَتَلَهُ وَقُتِلَ
مَعَهُ فَهْلٌ وَعَوْنُ ابْنَاءِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ وَ
عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَجَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ لَا
مَعَ الْحُسَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا
مِنْ خِيَارِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
قَدْ اسْتُشْهِدُوا يَوْمَئِذٍ وَشَهِيدٌ شَدِيدٌ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيسٌ
الزُّبَيْرِيُّ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ وَثُمَّانُ بْنُ عَلِيٍّ وَتَمِيمُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَدِيرُ بْنُ عَلِيٍّ
وَجَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَنَدَاكَ كَسِ ابْنُ لَيْسَ ابْنُ حُسَيْنٍ بَرَادُ ابْنُ قَاسِمِ بْنِ حُسَيْنٍ وَعَبْدُ اللَّهِ
بْنُ حُسَيْنٍ وَعُمَرُ بْنُ حُسَيْنٍ وَكَفْتَةُ شَدِيدُ الْبُكَرِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ وَشَهَادَاتُ يَافْتَنَدُ مِهْرَاهُ شَهِيدًا
دُو لَيْسَ ابْنُ عَلِيٍّ الْكَبِيرِ لَيْسَ هَرَبُ ابْنِهِ ابْنُ مَقَالَةَ كَرْدُ بَحْضُورِ بِرْخُودِ تَا أَنْكَ كَشْتِ شَدِيدُ
مَعْرَكَةِ وَشَهَادَاتُ يَافْتَنَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ شَهِيدٌ شَدِيدُ صُغْرُ بْنُ بَكْرِ بَلَا رَسِيدُ بَلْخُودِ
تَمِيمُ بْنُ خَبْتِ دَرْمَالِيكَ أَوْ كَنَارِ بِرْخُودِ بُو دُو لَيْسَ كَشْتِ ابْنِ شَهِيدٌ شَدِيدُ بَالَا مِظْلُومِ
مُحَمَّدُ بْنُ عَوْنِ هَرْدُ لَيْسَ ابْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ
وَجَعْفَرُ لَيْسَ ابْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَيْسَ ابْنِ جَمَاعَةِ مِهْرَاهُ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَانِزُ

یا نهفته مرد از بهترین المیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق
 شهید شدند آن روز بمطابق پنج کس از برادران جناب سید الشهدا
 یعنی عباس و علی و محمد و عبد الله و جعفر ابناء عسلی مرتضی علیه السلام
 و قاسم و عبد الله و عمر و نذر و بعضی ابو بکر نیز از فرزندان حسن
 بن عسلی برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی عسلی الکبر که
 بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ بالشکر کفار رخت کارزار کشاده
 و دیگری عبد الله که بعضی او را علی اصغر گویند در خود سالگی
 از صدمه تیر و پیکر از بد بختان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده
 و کتار پدر جان داده و محمد و عون و کس از پسران عبد الله
 بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر هر سه
 پسر عقیل بن ابی طالب این جمله شایسته یافنده کس از خیار
 المیبت رسالت و معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز قصبات لیسبت
 در مضامین شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن
 روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است
 و واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خودش
 یعنی حضرت علی اکبر خدمت امام آل عبا حاضر شده عرض داشت که اجازت
 رود تا باد شمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم
 آن جناب فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عباسی
 اگر تو هم گشته شوی مثل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت اینچ و بن
 برکنده شود و باش که هنوز با تو حسابهاست و عقب من باد شمنان
 سار به ناز و همواره با صبر و شکر پرواز به با تیر و انست

خداوند شهادت
 حسین علیه السلام

که در اولاد شریف حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفرة الصفوة
 ابن جوزی منقول است که امام حسین را سه پسر مشتمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو
 دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاثیر در معالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند
 و عبد الله را بران سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در ذخائر
 العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که زیاده نمود علی
 اوسط و محمد است و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین است
 و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل
 بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقع که بلا فقط علی بن ابی
 مازنه و حق تعالی آنچنان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی
 عالم از اولاد امجاد ایشان پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین نسبیض و
 برکت نخواهد ماند و در بعضی از کتابهای جناب مصنف علامه علیه الرحمة مرقوم است
 که حضرت امام حسین علیه السلام وقتی که در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان
 سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر و علی اکبر
 بیست و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان
 اختلاف است بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید
 شدند شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته
 زبان خود برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از
 جانب اشقیاء بملقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه
 حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و
 در آنوقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط
 است در آنوقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه

در راه شام فوت شدند این هم غلطی محض است چنانکه ایشان ظاهری ایام زنده
 ماندند و با مصدق بن زید که در کوفه شام از پدر محمد زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه پیوسته و دختر کلان حضرت امام علی علیه السلام که
 فاطمه صغری نام داشت و همراه شوهر خود که حسن یعنی پسر حضرت امام حسن
 علی علیه السلام بود در مدینه مانده و در وقت که بلا نیامده و نام مادر را هم زین العابدین
 شهر بانو لقب بشاه زنان و دختر بزرگوار بن خسرو پسر و وزیران بنی امیران بنی عباس
 است و نام مادر علی کبر اعلی و دختر ابی مراد بن عروه بن سیدیه که سرور ابی نعیم
 بود و نام مادر پسر خود که شیر خواره بودند بیاور نیست این غلطی معلوم است که از
 عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب و دختر امیر القیس بن حنیف
 که از بنی کلب بود و از حله از واج خود حضرت رباب را بسجده و دست میزدند
 و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند
 شعی کعمری اننی لاجب انی انا بکحل بها سکینه و التراب یعنی قسم
 جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن باشند
 و منقول کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علی علیه السلام
 در مدینه مانده بود ام سلمه دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بشتی بودند مشهور
 و معروف اند و حضرت امام باقر در انوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه
 که بلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه نجاه
 هفت هجری پیدا شده بودند و از حله از واج حضرت امام در انوقت همراه ایشان
 شهر بانو و مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر از واج معلوم نیست که در انوقت
 زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علی علیه السلام که شریعت شهادت
 نوشتند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمر و ابوبکر و از فرزندان

بن زید
 و ابی اسحاق

حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنجکس همراه بودند حضرت عباس بن علی و
 حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبد الله
 بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از فرار
 حضرت امام در کربلا دو سه تیر بر تاب روضه ایشان جدست و دیگر شهیدان
 کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و آن فرزندان حضرت عقیل حضرت
 مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا و من و حج سینه شصت از هجرت
 و کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه فرموده بودند
 که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر
 شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله عبد الرحمن و جعفر پسران پیش
 بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار
 همراه حضرت علی کرم الله وجهه و دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون
 نام داشتند و خواهرزاده های حقیقه حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
 زینب که دختر حقیقه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول
 بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود
 و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر با خانواده
 صغیر السن در بنیدیان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهر بابو
 زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهل بیت همراه
 بودند در بلا و شام فرستند انتی کلامه الشریف اینست حال همایان کربلا که
 همراه سید الشهدا بودند آمار روز و سال شهادت پس بیانش سیر و دو گان
 شهادت که یوم عاشوراء سینه احدى و سیتین من الهجرة
 و له یوم مئین سینه و خمسون سینه و خمسة اشهر و خمسة ایام

و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت و سن پنهان
 آن حضرت آنروز پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده نخواهد بود که
 شهادت جناب سید الشهدا شهید و شست گمر بلا روز عاشورا یعنی دهم محرم هر روز
 جمعه بعد از وصال آن سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاد و بن عمر شریف در آن روز پنججاه
 و شش سال پنج ماه پنج روز بود و چون ولادت با سعادت نجم شعبان سال چهارم از هجرت شهادت
 روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بی کمالات پنججاه و شش سال پنج ماه پنج روز
 اگر چه درین باب اختلاف است لیکن صحیح و معتبر همین است که بر آن اختصار افتاد و القاص
 مبارک شهادت او دیگر شهیدان و شست گمر بلا با سیران اهل بیت رسول خدا بگونه سید مرتضی از و غنا
 و پیدا و این زیاد و پس وقت و دو مان مصطفی رفت شمره از ان ارشادی شود و
 اَمَّا الشَّيْقَانُ زَيْدٌ بِالرَّاسِ الْمَكْرَمِ قَدْ نَرِيهِ فِي سِكَكِ الْكُو
 نُفَةِ أَرْسَلَهُ مَعَ رُؤَسِ سَائِرِ الشَّهْدَاءِ وَ سَبَّأَ أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى
 بَزِيدِ بْنِ مُعَوِيَةَ مَعَ شُرَاطِ ذِي الْحُكُوفِ وَ كَانَ يَدُ شَيْقٍ ثَمَّ وَجْهَ ذِي
 الْحُسَيْنِ وَ رَأَسَهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى الثَّنَاءِ
 اَللَّهُمَّ وَ إِنَّا إِلَيْكَ رَاجِعُونَ وَ حَكَمَ كَرْدِ ابْنِ زَيْدِ شَيْقٍ وَ خُصُوصَ سِرِّ كَرَمِ اِمَامِ كَرَمِ
 که گردانیده شود و در کوچه های کوفه پستتر فرستاد سر مبارک را با سربای هات
 شهیدان و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معاویه یا شمر ذی الجوشن و بود
 یزید بدشوق بعد از ان روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی
 بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه مابرای خدایم و ما بسوی او قالی بازگشت گما
 بر ناظرین کتب سیر اخبار و ما برین اسفند ما را خیار غنی و متعجب بنموده باشد که
 هرگاه اسیران اهل بیت رسالت و بنده ان و دو مان نبوت و نبالت با سیر بر
 سید الشهدا و سایر شهیدان شست گمر بلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

و در این روز پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید و شست گمر بلا روز عاشورا یعنی دهم محرم هر روز جمعه بعد از وصال آن سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاد و بن عمر شریف در آن روز پنججاه و شش سال پنج ماه پنج روز بود و چون ولادت با سعادت نجم شعبان سال چهارم از هجرت شهادت روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بی کمالات پنججاه و شش سال پنج ماه پنج روز اگر چه درین باب اختلاف است لیکن صحیح و معتبر همین است که بر آن اختصار افتاد و القاص مبارک شهادت او دیگر شهیدان و شست گمر بلا با سیران اهل بیت رسول خدا بگونه سید مرتضی از و غنا و پیدا و این زیاد و پس وقت و دو مان مصطفی رفت شمره از ان ارشادی شود و اَمَّا الشَّيْقَانُ زَيْدٌ بِالرَّاسِ الْمَكْرَمِ قَدْ نَرِيهِ فِي سِكَكِ الْكُو نُفَةِ أَرْسَلَهُ مَعَ رُؤَسِ سَائِرِ الشَّهْدَاءِ وَ سَبَّأَ أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى بَزِيدِ بْنِ مُعَوِيَةَ مَعَ شُرَاطِ ذِي الْحُكُوفِ وَ كَانَ يَدُ شَيْقٍ ثَمَّ وَجْهَ ذِي الْحُسَيْنِ وَ رَأَسَهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى الثَّنَاءِ اَللَّهُمَّ وَ إِنَّا إِلَيْكَ رَاجِعُونَ وَ حَكَمَ كَرْدِ ابْنِ زَيْدِ شَيْقٍ وَ خُصُوصَ سِرِّ كَرَمِ اِمَامِ كَرَمِ که گردانیده شود و در کوچه های کوفه پستتر فرستاد سر مبارک را با سربای هات شهیدان و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معاویه یا شمر ذی الجوشن و بود یزید بدشوق بعد از ان روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه مابرای خدایم و ما بسوی او قالی بازگشت گما بر ناظرین کتب سیر اخبار و ما برین اسفند ما را خیار غنی و متعجب بنموده باشد که هرگاه اسیران اهل بیت رسالت و بنده ان و دو مان نبوت و نبالت با سیر بر سید الشهدا و سایر شهیدان شست گمر بلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

ائی یوم القضا و قضا امر است خود بیاار شد با هیبت و وقار در کوشکی نشسته و رخانه را
 بارعام کرد چون و شمع بر شمع ایستادند و مردم کوفه حاضر آمدند سبایای الهیبت مصطفی
 و زکوری و انانث در بیت رسول خدا را با بر سر بارگ سید الشهدا حضور خود طلبید
 همین که رسید مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظرش رسید بار با رسیدید
 و تبسم میکرد و چو بی که بدست داشت و طلب و دندان مبارک می نزد زید بن ارقم
 از عجب که بار و در آن مجلس حاضر بود و نگرفت که ای ابن زیاد چه سبب خود را از
 دندان حسین پرور و بار و گریه بر این بزرگوار کردید و دیدم که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم کلب و دندان حسین را می پوشیدید و از آن زید بن ارقم
 خود با بر سر است گریه سپرده و طلب خون از جوی هر دو دیده روان کرد و ابن زیاد
 ملعون چون آنرا دید بن ارقم شد و حال گریه او را چشمش پرور و نگفت بجای که
 چشم ترا پاک دارم اگر تو پیرانی بودی و بسین خرافت نمی رسیدی من ترا
 می کشم و کمر و نیت پیروم پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو
 چیزی را که ترا غصه دهند و نرو آذر و کفنده ترا از سابق باشد که دیدم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که حشون را بر زبان راست و حسین را بران چپ نشانید
 و در سب مبارک که بر سر ای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدا یا من ایشان را
 بجز و بر سر ای صالح امانت سپردم پس ای بن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی
 و گفت که ای مردم حق بجهان و تعالی از شما خوشنود سبا و که ابن فاطمه زهرا را
 و ابن مر جان یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر
 سر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین زید و لشکر
 او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبد
 بن عتیف از جای خود بر حسب و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

در و خنکوست و پدر تو را آنکس که ترا میسر ساخته او نیز در و خنکوست و پدر تو را آنکس که ترا میسر ساخته او نیز در و خنکوست
 نال که اولاد پیغمبر شتی و الهیست رسول خدا و لیس و خوار کرد و هر چه میسر کرد
 صد فیان است ایستادی و از خدا شرمید و از آنکه میسر و خوار کرد و هر چه میسر کرد
 کند با تو چه می پس روی او است که میسر و خوار کرد و از آنکه میسر و خوار کرد و هر چه میسر کرد
 حاضر که که خدمت الحریه را می آنکه میسر و خوار کرد و از آنکه میسر و خوار کرد و هر چه میسر کرد
 حضرت ام کلثوم چه باب اندازد که میسر و خوار کرد و از آنکه میسر و خوار کرد و هر چه میسر کرد
 کرد و مارا بجه و پاک کرد و پاک کرد و از آنکه میسر و خوار کرد و از آنکه میسر و خوار کرد و هر چه میسر کرد
 چگونه و دیدید قدیست خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند که چون در دنیا و دنیا پرستی
 بینا و بینکم نزد و هست که هیچ کس خدای تعالی را ندانند و انصاف فرماید و میان
 ما و شما یعنی در روز قیامت این زیاد ازین بسیار با صواب بر آشفته و گفت که
 نه از این قدر و لیری و تمدی در کلام است خواست که مقرب به کند که گفتندش
 سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگار این زیاد بر علی بن ابی طالب افتاد و چیده
 که این پسریست گفتند که پسری بن علی است گفت که این پسری را نیز بکشند که دوست
 ندارم که از نسل فاطمه زینیه باقی ماند شعله شهر خواست که علی بن ابی طالب را کشیده برود
 بیرون قصرش بکشید که حضرت زینب را در کنار گرفته خود را سپرد و گفت که
 اگر می کشید یا بکشید که از بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم با زنان است
 است اگر او را هم می کشید با جمله زنان بدون محرم با نیم این زیاد از کلام حضرت
 زینب جیدتی در گرفت و از سر خون علی بن ابی طالب در گذشت گویند که چون زنان
 الهیست بر شتران بی پرده و پیراهن در پرده رسیده کوفیان حال خرابی
 و دوران نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم که خود را لا برای چه
 گریه می کنید اینهمه بیدار که بر سر رفت از دست شما رفت ما را شما کشید و باز

می گریید و این ابیات بر زبان عفت بیان راندا بیات **مَا ذَا الْقَوْمِ لَوْنِ اَوْ**
قَالَ الْبَنِي كَلْمٌ **مَا ذَا قَوْمٌ دَوَّاهُكُمْ خَيْرُ الْاُمَمِ** **بِعِزَّتِي وَبِاهْلِي اَجِدُ مُعْتَقِدِي بِمَنْتُمْ**
اَسَارِي وَتَمَلِي كَمَنْ حَوَّاهُكُمْ **كَاَنَّ اَبْدَا جَزَاؤُكَ اَصْحَبْتُ كَلْمٌ** **اَنْ تَخْلَعُوْنِي الْقَبْوَةُ**
 مِنْ دَوَّاهِي رَحِمَ حَاصِلِ ابیات جواب چیست شمارا اگر سوال کند محمد علی از
 شما بر و جزا که آن چه بود که با اهل بیت من کردید چون بملک بقار فتم از
 ساری فنا جزای آنکه شمارا بحق نمودم راه را بود که چنین با ما بارسد شما
 التقتصر بن زیار بعد ملا حظه حال اسیران الهیبت حکم داد که اینهارا در بندی خانه
 دارند و حسین را بر نیزه گذاشته در کوچهای کوفه بگردانند چنانچه دست علی
 بر حسین بسته و زنان الهیبت را گرفته داخل زندان خانه کردند و حسین را
 بر نیزه سوار کرده خانه بخانه و سنگ و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم
 مردی است که چون حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در
 غرغزه نشسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند **اَمْ حَسِبْتَ**
اَنْ اَتَّخِذَ الْكُفَّاءَ وَالتَّزْوِجَ كَانُومًا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم گوید که هرگاه این
 کدیبه از زبان مبارک بگوش من خورد و جدا که تمامی سوار بر تن من بر خاست
 و گفتم که یا بن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن این
 سر سید الشهدا و سایر شهیدان رشت کر بلا و جمله اسیران الهیبت را با شتر ذی الحوز
 بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافلہ زنان و یتیمان الهیبت
 بر شتران بی پرده سوار و حسین بر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید فریاد و اولای
 و مصیبتا از زمین تا آسمان میکشید تا آنکه بقطع منازل طوی اطل قافلہ سبا پای
 الهیبت بدمشق رسید همین که یزید علیه السلام باقیه را خبر شد قصر امارت الاسته و تین
 قماش خود برداخته در زمانیکه جمله عظامی شام پیش او حاضر بودند حکم با بعضا اسیران

داد با لغد سرای شمدار باز زنان و میتمان الهیبت بحضورش آوردند چنانچه سر
 یک یک ملازم شهیدان دیدن و حال صاحبان سرای شهیدان آغاز کردند و
 شمردن و الجوشن سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و بلباس
 راجرای جنگ با سبالت و افتخار پر دخت با صغای واقعه کربلا و مشاهده صورت
 حال سبایا و سرای شهید المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن خسر
 مال می تابید چنانچه ابیات ابن الزبیری یعنی **لَيْتَ أَشْيَاخِي يَهْدِيهِمْ شَمْدُ**
تَا آخِرِ مِجَاوِدٍ و از کمال همت از و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب دندان
 شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان نبود که سنین عمت
 تا این مدت رسد و سر وریش تو از خضاب محفوظ باشد و رنات قب السادات منقول
 ست که در آن ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید بر دندانین در شاد می میشد
 و غم مخورد و سر مبارک را با انواع امانت میکرد و خبر به بعض صحابه رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم برفت گریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرده و
 صحابه را آن روز گردن بزدگویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس
 بود چون ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان ملاخط کرد و از دست پلید
 برآمده بایزید پلید مخاطب شد و گفت **قَطَعَ اللَّهُ دِيكَ** که چوب بر لب دندان میزد
 که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة و التنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته
 گفت که ای سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا را نافع نمیشد این وقت گردن من
 میزد و سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاخط صحبت رسول می کنی با جگر گشته
 رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافر می با مسلمانان ننگد این گفت
 و از آن مجلس برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود و هرگاه
 حسین او دید پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر نکست است که اعیه مقابل

با نیکو و آرا و خلافت برای خود کرده تا جرگفت مکه صاحب این سرش را نمی داشت
 که بواسطه داعیه خلعت نبوت می داشت نیز میگفت که آئین از آن نبی ما غم بوده
 پیوسته می پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش که را می پرسید میگفت نام او
 حسین و نام پدرش علی بن امیرالمسلم و نام مادر او فاطمه بود و چون از آن حضرت پرسید
 و قهر و غم و اندوه می گفت معلوم شد که سر غیر زینب نیست و گفت آن سر را
 پیوسته بعد از این حرف انگشت چپش بزدان گشود و سر را در دست گرفته و
 گفت که ای یزید میانه من و حضرت را و و پیوسته دستش را بر سر و دهنش
 پیروان تعظیم مرا نمی میدارند و غرض از این احترام من بجای می آید و محمد صلی الله علیه و آله
 که دیده از این جهان رفته شما امروز چنین معامله با او می دارید و او که دیده
 نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده و ای بر شما که بدگسانید و بزرگوارانیکه یزید
 علیه السلام بی ابیهما با سربارک سیدالشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود و گفت که در
 اینجای از جزا نشانستم حضرت عیسی باقی است بایان هر ساله زیارت آن میفرمید
 و نذر و از جواهر و لالی و زروسیم همراهی بریم و در رتب تعظیم و تکریم آن بجای آیم
 چنانکه شما تعظیم خانه کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجای آید حیف که شما
 فرزند و ذریه نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید و یزید گفت اگر
 تو رسول قیصر روم نبی بودی ترا می کشتم رسول قیصر گفت که شربت نمی آید که
 احترام رسول قیصر نگاه داشته و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی و یزید جواب
 بخرسکوت ندیده متوجه بطرف زنان و یتیمان الهییت شده زینب و کلثوم
 و علی بن حسین را نزد یک تر طلبی چشم حضرت زینب چون بر سربارک شاه شهادت
 افتاد گفت و آجده و آهمده بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ سیدانی
 که زمان خود را بر سر پرده عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را

باین بی پر دگیمها بر شتران سوار گردی و در مجمع مردان پیش خود طلبیدی و مردی
 قیامت از عهده عمل خود چه جواب توانی بیاویزی پرسید که این کدام زن است
 گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهرا است پس از آن کاشو مرزجاست و بر
 حسین افتاده لب و دندان خود را بر آن لب و دهان چندان مالید که بهوش
 بر زمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد و رجی برید که دو گفت که ای یزید متع
 از دنیا نیایی و چنانکه ما را در بلا افکندی تو هم در دنیا و عشی روی رحمت نبی
 یزید پدید گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کاشو و دختر فاطمه
 است پسر توجه بسوی امام زین العابدین کرد پرسید که این پسر کیست گفتند که
 این علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد
 گفتند که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر هر دو
 کشته شد و علی اوسط که بیمار بود او را میگردان آوردیم یزید گفت ای کودک
 میدانی که پدرت میخواست که بر سر مندا خلافت نشاند و بر سر مندا را طلبید با خود خد
 شود الحمد لله که بر او خد نیاید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این خبر را پدران
 مانده اند یا پدران تو خلافت و امامت از آن پدران بابوده است که در راه
 جهاد کردند یا پدران تو که شرک با خدای نمودند و در جزا معامله ما و شما فیصل
 شد نیست و گریه میکردند *الذین ظلموا انی مقلب بقلبهم* خوانده ختم کلام فرمود
 پسر یزید حکم داد که سب با یای اهل بیت را بغزو نگاه اینها بر عهد و حسین را بر دروازه
 و مشق آوران نمایند چنانکه گویند که تاسمه و زسر مبارک بر دروازه و مشق آوران
 ماند بعد از آن فریت حسین را بر سر مبارک او دواند بکنه کرد و با جمعی از روایات و
 اشغال آن گوی بعضی از آن خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید
 پدید آمد و از حق و سبب شتران قتل حسین را ایستاد و همین است که سبب قتل چهارم بود

جان کورانی و شتران یزید بن ابی سفيان

اهل سنت و جماعت چنانچه در کتب معتبره مثل مفتاح النجاة و مرآة احمد بن حنبل و مناقب ائمه
 ائمه العظام قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقاید الشافعی ملا سعد الدین
 آقنای و تكمیل الایمان شیخ عبدالحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با
 شواهد و دلائل مذکور و مستطوریست و لهذا امن آن ملعون به حج قاطعه و بر این
 ساطعه ثابت کرده اند و مختار اتم الحروف و اساتذہ صوری و معنوی باین
 است که یزید آمر مدافعی و مستبشر بقتل حسین بوده و تحقق لعنت ابدی و ال
 و نکال سر نیست و اگر تامل بکار رود و قصور بر مجر و لعنت در حق آن ملعون
 قصور نیست که مقصور بر آن نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحف عثمانیه
 عایه الرحمه در رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیا یستحقه تعلیق فرموده اند
 افاده می نمایند که علیا یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایه ابلغ من التصریح
 از قواعد مشهوره عربیت است و لهذا در ابهام یستحقه لغزشی نشین است که در
 تصریح بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در تفسیر غنشیهم من الیوم غنشیهم مذکور
 می شود و حق اینست که الکتاب بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که
 این قدر را جز سطلون قتل مؤمن مقرر کرده اند قال الله تعالی و من قتل مؤمناً
 متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و عذابه عظیم
 و یزید را درین عمل زیادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت عبارتست از
 احواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز است و الله اعلم
 و علمه حکم انتی کلامه الشریف اتمم بر اینکه در فن سر مبارک حضرت امام حسین
 علیه السلام اختلاف و آنچه تحقیق است اینست که سر مبارک را در مدینه منوره بمکان
 بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام
 را بحدیدین فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام فن کردند و در الوفا

مروی است که جسد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینت
 بکمان بقیع پهلوئے حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک
 را در کربلا برده و دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک
 در خزانة نیریز بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک با دوشاه شد و او را
 خبر کردند چون سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید بانی
 است پس او را خوشبو مالیده و کفن داده و در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند
 که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بنجواب دید که ملاطفت
 و ملائمت بحال او میفرمایند چون بقیع بن خواب از حضرت حسن بصری پرسید
 فرمودند که شاید از تو احسانی بحق الهیبت آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام بظهور
 آمد گفت آری حسین که در خزانة نیریز بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده
 و دفن کرده ام حسن بصری گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد همچنین روایت ما کرده اند لیکن صحیح است
 همان قول اول است که سر مبارک آنجناب در مدینه منوره بکمان بقیع مدفون است
 منقول است که چون نیریز علیه السلام تحقق الهیبت رسول و ذریت بتول را بداد
 بمدینه نمود لغمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینرا بمدینه بیا
 چنانچه امام علی بن حسین سر سید الشهداء و سرای دیگر شهیدان دشت کربلا
 فرا گرفته همراه زنان و یتیمان الهیبت روانه مدینه منوره شد و اینرا تا گلی هم
 عاری از حلیت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر است
 جائیکه گفته که از جور و بیداد این زیاد که نسبت با الهیبت نبوی اهل آورد
 عجب نیست که او محکوم و نفاق نیریز بوده لیکن اگر ای نیریز نبیست عجب است
 که چوب بر دندان حسین زده و الهیبت را بر شتران نهاده بدلت و خواری

بانی کربلا
 حضرت حسین

سوار کرده هاست مبارک بطرف مدینه فرستاد و پسر گفته که هیچ مقصود ازین بنوده مگر نصیحت کردن اگر در دل او کینه جا بلیست و عداوت کشته شدن افزای او که روز بدر از کفار کشته شدن نمی بود هر آینه تعظیم و تکریم سسر مبارک می کرد و کفن میداد و دفن می بست و بنیکوی بآل رسول و ذریت بتول می نمود و القصد چون قافله البلیست نبوت از دمشق ما نهم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بود عیبه عداوت با آل نبین خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب طاعت و تعظیم و تکریم و احترام و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بخدمت رسانید و در زمانیکه خبر مراجعت البلیست رسالت بخدمت رسید او را و مابرج و انصار و دیگر اهل مدینه از صفار و کبار استقبال و دیدن همین که ذریت رسول و جگر گوشه ای بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم نمانده و گریه زاری ایشان گذشت که خارج از محیط شرح و بیان است گویند که مصیبت که در ذوات حضرت در کائنات علیه افضل من الصلوات التحیات اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آنروز گذشت که امام زید العباسی با زنان بیتیمان البلیست نبوت و سسر مبارک سید الشهدا علیه التحیات و الشهادت و شوق بخدمت فریادی عجیب و شوری غریب درید بر پا بود که یاد از هنگام قیامت میداد جمله اربابین و داندو و در در پیش و همه از کمین و همین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که عذر حال اهل المؤمنین حضرت و سسر مبارک گشته ازان چه توان گفت که فردی فتوی زنان بیتیمان البلیست نبوت را بکنار میگرفت و میگذاشت تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شده ناز ناز میالید و بزبان حال می گفت ای آقا

ای بیت خوشن من سازار و غمنا کنین
کس مباداد و چنان یار و یار و یار

یا رسول الله بر آرزو دهه ستر تا بگری
یای دشمنان دین گرفتار آمده

و سسر مبارک که بیان واقع کرد بلا و صاعق اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و الشنا

و سسر مبارک که بیان واقع کرد بلا و صاعق اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و الشنا

که دل قلم از تحریرش خون دویده دوات از لقر برش میجوست آنچنان نیست که
در حیطه احصا کنی یا بنیران اثنتیفا سنجید و نیز تفصیل روایات با حالی از تفراط و
افراط ندشته و بیان واقعی را عاری از غلط و غلط نگذاشته اند لکن احباب
مصنف علامه علیه الرحمة بر تحریر مجملی از ان الکفاور زبده در دست تفصیل
آن کشیده بیان اخباریکه درین احواله واقع میگفتند و از جمله اخباریکه
مشهور و متواترست نقل می نمایند چنانکه رشاد می رود آثار اسطوره
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهَذِهِ الْوَاقِعَةِ الْخَائِلِكَةِ مِنْ حَبْرَةِ
الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرِئِيلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُورٌ وَهُوَ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله وسلم باین واقعه هولناک از جهت وحی که
جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور متواترست یعنی اخبار و رویه از ان حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که مبنی از واقعه هائله کربلا و مشعر به شهادت جناب بلبل
است بکثرت طرق از درج شهادت درگذشته در بیشتر کتب باقواتر معنوی پیدا
کرده است مِنْ ذَلِكَ مَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَحْبَبْتُ جِبْرِئِيلَ
إِنَّ أُنْبَى الْخُسَيْنِ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الشَّامِ وَجَاءَنِي بِهَذِهِ
الْكُرْبَةِ فَأَحْبَبْتُ أَنْهَا مُصِيبَةٌ أَزِلُهَا جِلْدِي أَمَّا جِلْدِي أَمَّا جِلْدِي
از عايشه رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزند خرمشین کشته شود پس هرگز من بزمین
طفت و آوردمین این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرد قدا و باشد پوشیده
نماند که طفت بالفتح و تشدید فاصو وضعیست قریب بگونه که حالا مشهور بکربلاست
و مِنْهُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَ الْحَاكِمُ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بَنَتْ الْحَارِثَ

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَنَا بِي جَبَرُوتِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ
 سَمِعْتَهُ قَبْلَ نَبِيِّ هَذَا الْبَيْتِ الْحُسَيْنِ وَأَنَا بِي بَرْبِي مِنْ تَرْبَةِ حَمَلَةٍ وَأَنَا بِي
 سِتْ أَخِي بَرَّادُ الْبُودُ وَالْحَاكِمُ إِذَا الْفَضْلُ فِي خَرَاتِ يَمِينِي مَا وَغِيْبُ السَّيْرِ بِي
 فِي بِي سَمِعْتَهُ كَمَا هَرَّيْنِي فِي بِي سَمِعْتَهُ عَلَى السَّيْرِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَسُودَ كَمَا نَزَدَ مِنْ جَبَرُوتِي بِسَمْعِي
 وَأَمَّا بِي بَرَّادُ الْبُودُ كَمَا هَرَّيْنِي فِي بِي سَمِعْتَهُ عَلَى السَّيْرِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَسُودَ كَمَا نَزَدَ مِنْ جَبَرُوتِي بِسَمْعِي
 سَمْعِي فِي بَرَّادُ الْبُودُ كَمَا هَرَّيْنِي فِي بِي سَمِعْتَهُ عَلَى السَّيْرِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَسُودَ كَمَا نَزَدَ مِنْ جَبَرُوتِي بِسَمْعِي
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَى الْبَيْتِ مَلِكٌ كَمَا دَخَلَ عَلَى قَبْلِهِ
 فَقَالَ يَا ابْنَ بَيْتِكَ هَذَا بَيْتُ حُسَيْنٍ مَقْتُولٍ وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتَكَ
 مِنْ تَرْبَةِ الْأَرْضِ السَّيْرِ يُقْتَلُ بِهَا فَأَخْرَجَ رُبَّةَ حَمَلَةٍ بَرَّادُ
 مَامُ أَحْمَدُ فِي بِي سَمِعْتَهُ عَلَى السَّيْرِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَسُودَ كَمَا نَزَدَ مِنْ جَبَرُوتِي بِسَمْعِي
 نَبَايَدَ بَرَّادُ الْبُودُ كَمَا هَرَّيْنِي فِي بِي سَمِعْتَهُ عَلَى السَّيْرِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَسُودَ كَمَا نَزَدَ مِنْ جَبَرُوتِي بِسَمْعِي
 كَمَا هَرَّيْنِي فِي بِي سَمِعْتَهُ عَلَى السَّيْرِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَسُودَ كَمَا نَزَدَ مِنْ جَبَرُوتِي بِسَمْعِي
 خَرَجَ الْبَغْوِيُّ فِي مَعْجَرَةٍ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ قَالَ اسْتَأْذَنَ مَلِكُ الْمَطَرِ
 بَيْتَهُ أَنْ يَرُورَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا أُمُّ سَلَمَةَ اخْفِظِي
 مَيْنَا الْبَابَ لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ قَبْلَنَا هِيَ عَلَى الْبَابِ دَخَلَ الْحُسَيْنُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْفَخَ قَوْثٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَلَمَّةً وَيَقْبَلُهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ خَبْرَةٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ
 لَكَ سَمِعْتَهُ وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتَكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ
 فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ أَوْ تَرَابٍ أَحْمَرَ فَأَخَذَ مِنْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَعَلَتْهُ فِي
 بَهَا قَالَ ثَابِتٌ كَمَا نَقُولُ لَهَا كَرَبْلَاءَ وَأَخْرَجَهُ الْيُضَاءُ أَبُو حَاتِمٍ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰ و از باب بیع به بیعین فی الامانی و دفعها فی انظاره بریزد بجهت او سه گزینتن در درگاه کشتی بخت لازم از برای کارهای علمی و معاشی

فِي صَحِيحِهِ وَفِي رَوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْنَدِ قَالَ ثُمَّ نَأْتِي
 كُفَّاءَ مِنْ تَرَابِ أَحْمَدَ وَبِرَاورِ وَبِقَوِي يَعْنِي إِمَامَ مُحَمَّدٍ السَّنَدِ وَبِمَعْنَى خُودِ الزَّيَادَةِ
 النَّسْ كُفْتُ أَهْزَاتِ خُورَاسْتَ وَنَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه
 كُنْدَه بِمَعْنَى صَلِّ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِقَوِي يَعْنِي إِمَامَ مُحَمَّدٍ السَّنَدِ وَبِمَعْنَى خُودِ الزَّيَادَةِ
 بُوَدِيسْ كُفْتُ أَهْزَاتِ خُورَاسْتَ وَنَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه
 هِيَكْسَ رَنْبَادِيسْ مَرِينِ أَتْنَا إِمَامَ سَلَمَةَ بَرْدِ كَمْبَانَ بُوَدِيسْ كُنَاكَاهَ وَآلِهِ جَسِينِ إِيْسَ مَرِينِ
 وَآخِلِ شَدَّ وَخَانَه إِيْسَ جَسْتِ بِمَعْنَى صَلِّ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِقَوِي يَعْنِي إِمَامَ مُحَمَّدٍ السَّنَدِ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِقَوِي يَعْنِي إِمَامَ مُحَمَّدٍ السَّنَدِ وَبِمَعْنَى خُودِ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه
 كِه آيَادِ وَسْتِ مِيدَارِي بِنِ رَافِزِوَدَارِي كُفْتُ وَنَشْتَه كِه هَرِ آيَادِ مَسْتِ تَوَزُوْدِ بَانِيكَ
 كَشْتِ إِيْنِ مَحْبُوبِ تَرَاوَاكَرِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ
 إِيْسَ آوَرِوَدَاكَ نَرَمِ بَاخَاكَ سَرِخِ إِيْسَ كُفْتُ إِمَامَ سَلَمَةَ بَرْدِ كَمْبَانَ بُوَدِيسْ كُنَاكَاهَ وَآلِهِ
 خُودِ كُفْتُ ثَابِتِ كِه رَاوِي جَدِيدِ سَتِ كِه بُوَدِيسْ كِه مَرِينِ كُفْتُ إِمَامَ مُحَمَّدٍ السَّنَدِ
 وَنَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ
 آدَه كُفْتُ إِيْسَ مَحْبُوبِ تَرَاوَاكَرِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ
 نَجَابِ سَلَمَةَ اَوَزَابِ جَمْعِ عِبَادَتِ ثُمَّ نَأْتِي كُفَّاءَ مِنْ تَرَابِ أَحْمَدَ وَبِرَاورِ وَبِقَوِي يَعْنِي إِمَامَ مُحَمَّدٍ
 السَّنَدِ وَبِمَعْنَى خُودِ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه مَوَكِل بَارَانَ الزَّيَادَةِ وَكَارِ
 رَاوِي كُفْتُ إِمَامَ مُحَمَّدٍ السَّنَدِ وَبِمَعْنَى خُودِ الزَّيَادَةِ وَكَارِ خُورَاسْتَ بَانِيكَ نَشْتَه
 وَآلِهِ هَقِي عَنْ إِمَامِ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْتَمَعْتُ يَوْمًا بِالْحَصِينِ قَوَضْتُ فِي حُجْرَةٍ ثُمَّ خَافْتُ
 مَتَى الْفَاتَةُ فَادْعَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْتَمَعْتُ نَهْرًا
 مِنَ الدَّمُوعِ فَقَالَ أَنَا نِي جَبْرِئِيلُ فَأَخْبِرْنِي أَنَّ أَمَّتِي نَفْسُ الْإِسْمِ

هَذَا وَأَنَا فِي جَبْرِئِيلٍ مِنْ بَيْتِهِ مِنْ مُرْبِدَةٍ حَمْرَاءَ وَبِرَاءَ وَحَاكِمَ
وَبَقِيَ الزَّامُ الْفَضْلُ خَيْرُ حَارِثَ كَلَفَتْ أُمُّ الْفَضْلِ كَمَا أَوْرَدَ مَرْزِي وَنَزَلَ بِغَيْرِ خَدَا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسِينِ مَا وَنَشَانِيْدِمِ أَوْرَادُ كِنَارِ أَخْضَرَتْ بَارَكِيَا رَهْ الْفَاقِ
اِفْتَادَ لَدُنْ مِنَ التَّفَاقِي بِأَخْضَرَتْ اِپْسِ نَاكَاهِ هِرْدُ وَشِيمِ بَغِيْبِرِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ مِيْرَخِيْتِ اِشْكِ بَارِ اِپْسِ فَرَسُوْدُ كَمَا اَمْدَهْنِ جَبْرِئِيلِ وَخَدَا مَرَا كَمَا هِرْدُ اِنِيْ هِيْتِ
مِنْ خَوَابِ كَشْتِ اَيْنِ فَرْزَنْدِ مَرَاوِدِ مَرَا خَلَكِ اَزْ خَاكِ سِرْخِ مَقْتُلِ اَوْ وَ اَخْرَجَ
اِبْنُ رَاهُوْبِيَهْ وَ اَلْبَيْهَقِي وَ اَبُو نَعِيْمٍ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَصْحَمَ ذَاتَ يَوْمٍ وَاسْتَقِظَ وَهُوَ
خَائِرٌ وَفِي يَدَيْهِ تَرَبُّبٌ حَمْرَاءُ يُقَالُ لَهَا قُلْتُ مَا هَذِهِ التَّرَبُّبَةُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
قَالَ اخْبَرْنِي جَبْرِئِيلُ اِنَّ هَذَا يَعْنِي الْحَسِيْنَ يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَهَذَا
تَرَبُّبُهَا وَبِهَا وَرَدَ وَاسْتَقْبَلَ بِنِ رَاهُوْبِيَهْ وَبَقِيَ اَبُو نَعِيْمٍ اَزَامُ الْمُوْنِيْنَ اُمِّ سَلَمَةَ كَمَا هِرْدُ
بَغِيْبِرِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَهْلُوْ خَوَابِيْدِ مَرْزِي اِپْسِ بِيْدِ اِرْكَشْتِ دُجَالِيْكَهْ
اَنْدُ وَاكِيْنِ وَغَمْنَاكِ بُوْدَهْ وَدُرُوسْتِ أَخْضَرَتْ خَالِيْ سِرْخِ بُوْدَهْ كَمَا زِيْرُ بَا لَامِيْكُ
اَمَّا اِنْفَرَمُ كَمَا اَيْنِ چِخَاكِ سَتَايِ بَغِيْبِرِ خَدَا فَرَسُوْدُ كَمَا خَبَرَادِ مَرَا جَبْرِئِيلِ كَمَا حَقِيْقِيْ اَيْنِ
فَرْزَنْدِ لَعْنِيْ حَسِيْنِ كَشْتِ شُوْدُ بَزِيْنِ عِرَاقِ دَا اَيْنِ خَاكِ اَنْ مَقَامِ سَتِ وَ اَخْرَجَ
اَلْبَيْهَقِي وَ اَبُو نَعِيْمٍ عَنْ اَنَسٍ قَالَ اسْتَاذَنْ مَلِكُ الْمَطَرِ رَبَّنَا اَنْ
يَاْتِي رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاَذِنَ لَهُ فَدْخَلَ الْحَسِيْنَ
فَجَلَّ يَفْعُ عَلٰى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
اَلْمَلِكُ اَتُحِبُّهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ
قَالَ فَاِنَّ اُمَّتَكَ تَفْسُدُ وَاِنْ سَمِعْتَ اَرْبَابَكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ
فِيْهِ قَضَبَ بِيْدِهِ فَاَرَاةُ تَرَاكَ اَحْمَرًا فَخَدَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ فَصَرَّتْهُ

فِي تَوْبَتِهَا وَلَكِنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَوْبَلَاةٍ وَبِرَأْدِ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 كه گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید نزد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس اجازت داد و او را پس در آن حال در آمد نزد
 پس هوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت آن فرشته آیات
 سیداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آری گفت آن فرشته
 تحقیق است تو بکش این را و اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که در آن کشته شود
 پس نزد دست خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس گرفت آن را و سلمه
 و بست آنرا در پارچه خود را وی گوید که بودیم ماکه می شنیدیم که تحقیق او یعنی
 حسین کشته شود و در کربلا و أَخْرَجَ أَبُو بَعْلَمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهَا قَالَتْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ فِي بَيْتِي فَذَلَّ حَبِيبُ اللَّهِ
 فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ دَاوُدُ إِلَى
 الْحُسَيْنِ وَأَنَا هَذَا بِذَرْبٍ فَسَمَّيْتُهَا قَتْلُ بَيْتِ كَرْبِ بِلَاءٍ قَالَ يَا أُمَّ
 سَلَمَةَ إِذَا اخْتَلَتْ هَذِهِ الذُّرْبَةُ دَاوُدُ فَأَعْلَمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ
 فَجَعَلْتُهَا فِي قَارُودَةٍ وَبِرَأْدِ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَبِرَأْدِ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 حسین بازی میکردند در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد
 هر آینه است تو بکش پس ترا که اینست بعد از تو اشاره کرد بسوی حسین و آورد
 خاکی را پس شنید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس فرمود که بوی کربلا
 است و فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدان که پس
 من یعنی حسین هر آینه کشته شود پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه
 پوشیده همانند بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روز یکشنبه
 کشته شد آن خاک آن کشت و در بعضی ابیات بجای لفظ خاک لفظ سنگ نیزه

حسین
 کشته شد
 در روز یکشنبه
 و در بعضی
 ابیات بجای
 لفظ خاک
 لفظ سنگ
 نیزه

و بار شده چنانچه مروی است که چون حصات مقتل حسین را جبریل با آنحضرت
 صلوات الله علیه و آله وسلم آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند و ذکریه ازین سنگدیز
 خون جاری شود بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون وز عا شورا
 من آن شیشه را کشادم دیدم که از آن سنگدیزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه
 منقول است که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گویند ما ندیم
 که میگفت شاعر ایها القاتلون جهلاً حسیناً به البشر و بالعذاب و التکلیف
 فذا انتم علی لسان داؤد و موسی و حامل النخیل یعنی ای کشتگان
 حسین از روی جبل و نادانی مژده باد شما را بعباد و وزخ و بند و مقید
 بودن بقتل لغت کرده شدید شما بر زبان داؤد و بر زبان موسی و حامل
 انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داؤد و موسی و عیسی علیه السلام
 لعنت کرده اند و أخرج ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کُنَّا
 مَعَ الْحُسَيْنِ بِهَمَّامِي كَرْبَلَاءَ فَنَظَرُ إِلَى شِمْرِ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ
 سَلِّمْ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ يَقَعُ بِلُحْيِي دَمَ أَهْلِ بَيْتِي وَكَأَنَّ شِمْرًا
 أَبْوَصَ وَبَرَّأ وَرَبَّانٍ عَسَاكَرًا مِنْ مُحَمَّدٍ بَنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 كَرِبَلَاءَ وَدَقِطَةُ فَرَاتٍ أُنْدِيسٍ نَظَرَ حُسَيْنٌ بِسُورِي شِمْرِي الْجَوْشَنِ لَيْسَ لَكَ
 رَأْسٌ لَكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَأَنِّي أَنْظُرُ
 إِلَى كَلْبٍ يَقَعُ بِلُحْيِي دَمَ أَهْلِ بَيْتِي وَكَأَنَّ شِمْرًا أَبْوَصَ وَبَرَّأ وَرَبَّانٍ
 عَسَاكَرًا مِنْ مُحَمَّدٍ بَنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ كَرِبَلَاءَ وَدَقِطَةُ
 فَرَاتٍ أُنْدِيسٍ نَظَرَ حُسَيْنٌ بِسُورِي شِمْرِي الْجَوْشَنِ لَيْسَ لَكَ رَأْسٌ لَكَ
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ

فِي الصَّحَابَةِ وَأَبُو نَعِيمٍ مِنْ طَرِيقٍ سَجِّمٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ الْحَارِثِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ نَشِهُدَهُ
 ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ فَخَرَجَ أَنَسُ ابْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ
 فَقُتِلَ بِهَا مَعَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبِرَّاءُ بْنُ السَّكَنِ وَالْأَمْرُ لِعَبْدِ
 وَكَعْبِ الصَّحَابَةِ وَابُو نَعِيمٍ مِنْ طَرِيقٍ سَجِّمٍ أَنَّ ابْنَ الْحَارِثِ كَفَّتْ لَهُ نَشِيدَةٌ مِنْ فِطْرَةٍ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى كَيْفَ تَحْقِيقُ كَرَامَتِ ابْنِ الْحُسَيْنِ كَيْفَ تَكُونُ
 بَرَزِينِي كَمَا أَنَّهُ كَرَبَلَاءُ مِثْلُ نَشِيدَةٍ كَمَا فَضَّرَ شَوْدَازِ شَمَادِرِينَ وَاقْتَدِيسَ بَابِ كَرَبَلَاءَ
 يَارِي كُنْدَ أَوْرَاسِ بِرَّاءِ ابْنِ الْحَارِثِ كَمَا رَأَى ابْنَ الْحَارِثِ هَسْتِ بِرَّاءِ
 لِسِ كَشْتِ شَدَّ وَرَاجَ بَاهِرَ اسْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْفَى مَبَادِ كَرَبَلَاءَ حَيْثُ زَارَاجِ
 أَحَادِثِ لِسِ كَشْتِ ابْنِ كَلَامِ نَحْفَى نِظَامِ الزَّيْبَانِ مَبَادِ صَادِقِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ شَبَدِ نِشَالِ مَضْمُونِشِ بَرَزِينِ وَأَلَزَمَ انْتَادِ لَمَنْدِ ابْنِ الْحَارِثِ نَحْفَى
 وَاجِبِ الْإِقْيَادِ بُوْدِ عَمَلِ نُوْدِ أَخْبَرِ كَيْفَ هَمِي عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كَرَبَلَاءَ
 أَنَّ الْحُسَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهُ
 جَبْرِئِيلُ فِي مَشْرَبَةٍ عَائِشَةُ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ سَتَقْتُلُهُ أَمْتِكَ
 وَإِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِأَرْضٍ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَأَشَارَ جَبْرِئِيلُ
 بِسَيْدِهِ إِلَى الطَّغْيِ بِالْعِرَاقِ فَأَخَذَ تُرْبَةً حَمْرَةً فَأَرَاكَ يَا هَذَا
 وَأَخْرَجَهُ مِنْ طَرِيقٍ انْتَرَعَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ مَوْصُولًا
 وَبِرَّاءُ وَبِهِ ابْنِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كَمَا هَرَبَ ابْنُ الْحُسَيْنِ دَرَّاهُ بِرَّاءُ خَدَّ ابْنِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَزَلُوا آنِ حَضْرَتِ جَبْرِئِيلَ بِرَّاءُ عَائِشَةَ بُوْدِ لِسِ كَشْتِ جَبْرِئِيلَ
 بِأَخْفَضَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَرَبَلَاءَ قَتَلَ كُنْدَ أَوْرَاسِ ابْنِ الْحُسَيْنِ رَأَى مَتَّ

و اگر نخواهی خبر دهم ترا بآن زمین که گشته شود در آن و اشاره کرد و جبرئیل پست
 خود بسوی طفل که موضع است در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک من را
 پس نمود آن خاک را بآن حضرت و بر آورد بهیچ این حدیث را از طریق دیگر
 از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم و آن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه هست پس این حدیث موصول
 است و سند حدیث اول مرسل است که در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نیست و آنچه از ابی جعفر عن الشَّعْبِيِّ قَالَ قَالَ ابْنُ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ
 فَأَخْبَرَنَا الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِي مَسِيرَةٍ لَيْكَلَتَيْنِ
 مِنَ الرِّبْدَةِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرٌ نَبِيَّةً بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 فَأَخْتَارَ الْآخِرَةَ وَلَمْ يُرِدِ الدُّنْيَا وَأَنْتُمْ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَاللَّهُ لَا يَكِلُهَا أَحَدًا
 مِنْكُمْ أَبَدًا أَوْ مَا صَرَفَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ إِلَّا لِلَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَعْمَلُكُمْ فَارْجِعُوا
 كَمَا بِي فَأَعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اسْتَوْدِعْنَاكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ و بر آورد
 بهیچ از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی
 عراق شده پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین مسافت و دو شب از ریزه و نیزه
 بفتح رای محله و بای موحده و ذوال معجمه بای هنوز رسیده موضع است سه منزل
 از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق خدای تعالی اختیار
 داد پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را و نخواست
 دنیا را و شما جگر پاره آن حضرت هستید و قسم بخدا که امانی و متصرف نگردد دنیا را یکی
 از شما گاهی و باز نداشت دنیا را خدا را شما اگر برای چیزی که آن به نیست در حق شما
 پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس در برگرفت ابن عمر امام حسین را و گفت
 که سپردی کرم ترا بخدا که قتل نشهید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدم بدین خبر و انگی

حضرت امام حسین از کعبه بجانب عراق شنید بیتابانه دویده بسافت دوشبانه از بند
ملاتی شده عرض ممالعت از غمیت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم هستید که با وصف تخیر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا
فرموده دهن شریف را بلوث خطام و بنوی نیاوده و از آنجا که نیمه آخری را برای شما
عوض زخارف و بنوی قرار داده اند احدی را ابلهیت نبوت تمتع از متاع دنیا
دنی نخواهد یافت پس مبادید همین است که العطفانی عثمان غمیت فرموده سلوک
طریق حاجت بکامی نموده نماید چون آنحضرت بدت سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
لقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سابق و فاقشیت
ایزدی مناصی بجز رضا بقضای خدا ندارد و عرض این عمر را بسمع قبول نماندیده فسخ نمیت
انتخاب نکرد و این عمر بکام استبداع حضرت امام حسین را در برگرفته و کلمه تاسف
تمتد بر زبان حسرت مانده بخدا سپرد و این نمیدانست که در همین سفر بخط کارگزاران
قضا و قدر امضای احکام تقدیر خوانند کرد و الا از شرف رفاقت خود را کیستویس
بلکه با اختیار معیت محرز سعادت ابدی میگروید و همین عذر از جانب دیگر خوب
مثل عبدالمدین عباس و عبدالمدین جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر آنها قابل قبول
ست و الا انجوان عباس و دیگر اهل بیت رسالت با وصف علم بشهادت الشهدا
در مقام که بلا تقاضا از رفاقت منکام غمیت کوفه امکانی نداشتند و دلیل بر محکمت
که ارشاد می شود و اخرج النحاکم عن ابن عباس رضی الله عنه قال
مَا كُنَّا نَشَاءُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مَكُونُوا فَرُونَ أَنَّ الْمُحْسِنِينَ يُقْتَلُونَ
و بر آورد نام از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهل بیت کثیره
در شکست و کشته شدن و در طاعت که موعنی در زمین کربلاست بدیهی است که
ابن عباس فی و اگر اهل بیت اگر میدانستند که در همین سفر ساقیه از لی کار خو خواهد کرد و

هنگام غریمت از کوفه دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین برادر
 وقت غریمت عراق تنهایی گذاشتند و آخر حج ابو نعیم عن یحیی الخضر فی الله
 سافر مع علی إلى صیدین فکما حاذی بنی کنوی نادى صبرا ابا عبد الله
 بيشق الفرات قلت ماذا قال ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم
 قال حک قتی جبرئیل ان الحسین یقتل ببط الفرات وارا فی قبضة
 عن شریک وبراورد ابو نعیم از یحیی حضری که بتحقیق که او سفر کرد همراه کاتب المیزان
 علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن منوعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا
 جنگ عظیم میان امیر المومنین علی علیه السلام و موایه واقع شد پس هرگاه مقابل
 نینوی شدند اگر چه صبر و کیانی کنی ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نهر فرات
 راوی گوید گفتم چه چیز است یعنی این چه گفتمی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه هر آنکه حسین کشته شود
 بر نهر فرات و نبود و مرستی از خاک آن مکان ازین روایت پیدا است که جناب
 مرتضی کرم الله وجهه را علی نقی حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم از اصبح بن نباته روایت کرد
 چنانکه میفرماید و آخر حج ابو نعیم عن اصبح بن نباته قال اننا سمعنا علی
 رضی الله عنه علی موضع قبر الحسین فقال لهم ما مناخ رکابهم
 و موضع رحالهم و هم را فی دماهم و نسیبه من الی فجل یقتلون
 فی هذه العرصة تنبئهم الله ما و الا کرض و براورد ابو نعیم
 از اصبح بن نباته گفت که آنیم همراه کاتب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حسین
 فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان
 و مکان نختن خون ایشان نوجوانی چند کراکل محضر کشته شوند درین میدان

که بگریه برایشان آسمان در زمین و آخروج الحاکم و صحیحه عن ابن
 رضی الله عنهما قال قال اوسى الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وآله
 وسلم اني قتلت يحيى بن زكريا سبعين ألفاً واني قاتل يابن
 بنيتك سبعين ألفاً وسبعين ألفاً وبراوردن ما که وضیع کمر و این پیش
 را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که وحی فرستاد و صدای تعالی بسوی محمد
 صلی الله علیه و آله وسلم که تحقیق من کشته ام با تقامیحی بن زکریا هفتاد هزار
 را از یهود و تحقیق من خواهم کشت در انتقام فرزندی که هفتاد هزار و هفتاد
 هزار از بنی غنم کشت و حاجت جناب خاتم الانبیا علیه الصلوة و السلام
 که نیست که بعضی از انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته شود
 و بعضی از انتقام خون حضرت سید الشهدا و چندان یعنی یک ملک و پسر
 مقتول گردد و مصداق این خبر اولاد و اقوام و ثانیاً در اوایل دولت
 عباسیه بزبان علی سفاح بظهور آمد و آخروج احمد و الذی هقی عن ابن
 عباس رضی الله عنهما قال رأیت النبی صلی الله علیه وآله
 وسلم فی النّوم ذات یوم نصف النهار اثمت اغریبده
 قار وراه فیها دم فقلت ما هذه قال دم الحسن واهل حبابه
 لم ازل القطه منذ الیوم فأخصی ذلک الوقت فوجدت
 قتل ذلک الیوم وبراوردن احمد و یحیی از ابن عباس گفت که دیدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در روی در خواب بوقت نیم روز ایشان
 موعظاً را کرده در دست مبارک او شیشه که در آن خون است پس گفتم که
 این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که دیدم و بعد از آن ختم
 بر دهنش و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آنوقت را باز و دیدم که تحقیق

شته شد حسین همان روز یعنی روز یکم من این خواب دیده بودم و اخرج الحاکم
 والید همفی عن اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَمَسَلَهُ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَخُجَّيْتُ بِهِ الْمَثْرَابَ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ انْفِاءً وَرَأَوُا حَاكِمَ دِهْنِي اَوَّاهُ
 اُفْتُتُ كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ وَاللهُ سَمِعَ رَأْيَ خُوبِ رَحَالِ اَنْكَه سِرُوشِ
 اَمْ غَضَرْتُ خَالَ كُودَهُ اَوْ دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ وَاللهُ سَمِعَ رَأْيَ خُوبِ رَحَالِ اَنْكَه سِرُوشِ
 بِمَقَامِ قَتْلِ حُسَيْنِ حَاضِرُ بُوْدَمُ بِرَأْيِ طَبِيعِ الْمَسْفَرِ اَخْبَارِ اَوْ اَنْكَه سِرُوشِ
 كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ وَاللهُ سَمِعَ رَأْيَ خُوبِ رَحَالِ اَنْكَه سِرُوشِ
 سَالَتْ تَابَ سَلَى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ سَمِعَ رَأْيَ خُوبِ رَحَالِ اَنْكَه سِرُوشِ
 لَمَّا لَجَّ جَنَابُ سَوَّلِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ رَأَوُا مَعْرَكَةً كَرِهَاً فَيَا سِرُوشِ كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ
 عَتَرْتُ طَاهِرَةً وَقَتْلُ نَوْهَالَانَ كَلْشَرِ سَالَتْ وَبِنَالَتْ خَامَةً كَلْشَرِ سِرُوشِ
 نَبُوتِ وَاَمَامَتْ يَعْنِي اَمَامَ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَقْتُ اَلْبَيْتِ بِرِشْتَرَانِ خَشَاكَ اَلَانَ
 وَنَزُولِ صَاحِبِ بَيْكِرَانَ بِسِرُوشِ زَنَانِ وَبِيْتَانِ بِرُوحِ مَقْدَسِ سِرُوشِ
 كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ رَأَوُا مَعْرَكَةً كَرِهَاً فَيَا سِرُوشِ كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ
 مَوْنِ حُسَيْنِ وَبَارَانَ اَوَّازِ زَمِينِ وَدِشْتَنِ بِدِشْتَنِ وَخَاكَ اَلُودَهُ بُوْدَمُ سِرُوشِ
 اَنْ غَضَرْتُ وَحَاضَرْتُ بِمَنْبَرِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ رَأَوُا مَعْرَكَةً كَرِهَاً فَيَا سِرُوشِ كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ
 مَوْجِبِ بَلَكُهُ اَمَّا زَكْرِيَّا حُسَيْنِ دِرُوشِ اَنْكَه سِرُوشِ رَأَوُا مَعْرَكَةً كَرِهَاً فَيَا سِرُوشِ
 سَيِّدَةِ النِّسَاءِ اَوَّازِ زَمِينِ وَدِشْتَنِ بِدِشْتَنِ وَخَاكَ اَلُودَهُ بُوْدَمُ سِرُوشِ
 مَخَاطِبِ كَرِهَاً سَنُوحِ سَاخِ كَرِهَاً اَجِبْ بَايْدِ كَلْتُ كَمَا دِئِمْتُ بِمَنْبَرِ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ
 مَعَالِمِ اَصْحَى بِشَمِزِ دِيدِهِ وَنَهْ بَكُوشِ شَيْنِدِهِ اَكْرَفِيَامِ قِيَامَتْ سَوَقَتْ بُوْقَتْ فَوَقَتْ
 اَنْ بُوْدَمُ اَنْ بُوْدَمُ اَنْ بُوْدَمُ اَنْ بُوْدَمُ اَنْ بُوْدَمُ اَنْ بُوْدَمُ اَنْ بُوْدَمُ

[illegible]

دختر فوجوان پس آسمان میگرسیت بر او تار و زهای چند باید دانست که روایات
 در باب گریه آسمان از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرد
 که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و آن
 تعبیر منقول است که آسمان جستن گریه نمود و گریه آسمان سرخی او است و گویند
 که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان میسر
 و جهان است بعد قتل حسین حادث شد قبل از آن سرخی نمودی و وجودی آنها
 نداشت و از ابن سعد پیروی است که سرخی شفق بر آفاق آسمان قبل از شهادت
 شاه شمشیران مری و محسوس نبود و ابن حوری گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان
 اینست که چون از غرض غضب خون بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد
 و ذات باری غرامه که منزه از بلغم و لوازم آن است نشانه غضب خود را بذر لویه
 سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل بر خشم و عظمت معصیت
 قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین
 تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بر تپه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها
 و عمارتها هم رنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شواهب از آسمان چندان
 بارید که بیکدگر افتاد و روز قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن
 زمین باقی ماند و هر فوجی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن
 تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از
 آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر
 حسین را که بدار الامانه کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه بان خون روان گردید و
 بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احبار بیت المقدس و احراق زعفران
 در متن رساله بر روایت زهری و ام حبان مذکور است و در روایتی که روز قتل حسین

نوشید آنرا و سیلاب نمیشد و همچنین قاتلان اگر عذاب و کمال مبتلا شده بودند
چنانچه نمیدی ازان اگر خدا خواست و رحمته مذکور شود و باقی از آثار و علامات
نوح جن است آنرا باید شنید و آنچه از ابو نعیم عن حبیب بن ثابت
قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت
النبی صلی الله علیه و آله یخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت
وحدیث که بخیر العبد و بدیه و بیرون آنرا ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت
که شنیدم زنی را از جنان که میگفت چشمتان در آنجا که میگفت که من سرگرد
و کوسید پیغمبر پیشانی او را پس بود برای او نور و روان در خسار بارید و ملامت
بودند از عده گان قریش و بود بدش بدترین جای یعنی حینه نوح میگردد و حسین
و میگفت بران میگفت آنچه بیانش رفت و آنچه از ابو نعیم عن حبیب بن ثابت
حبیب بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح النبی صلی الله علیه و آله
فبصر النبی صلی الله علیه و آله و آله و سلم الا اللیله و ما اری
ابن الا قد قتل یعنی الحسن فقلت عجارتها اخرجی فاسالی فاجبت
انک قد قتل و ان النبی صلی الله علیه و آله و آله و سلم
و من یبکی علی الشهداء بعدی علی رءس نفودهم للنایا
الی مستحبر فی ملک عقیدی و برآورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت
از ام سلمه گفت شنیدم نوح و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا را
علیه السلام گمراشتن می بینم مگر اینکه پس من تحقیق گشته شد یعنی حسین پس
فرمود کثیر خود را که بیرون روی پس پس خبر داد کثیر بانکه تحقیق گشته
حسین و بدینکه حینه نوح میکنند و بخواند آگاه باش ای ختم پس گمراشتن
بمن بگوشتش تمام و گنیت که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گریه می که شد

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم کشتن و سلطنت زبان من و گویند که حضرت
 ائمه بعد و یافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا و غمیشی بر او طار
 ماند و آخر حج ابو نعیم عن مرید بن جابر الحضرمی عن أمیه قال
 سمعت الجحّ تنوح على الحسين وهي تقول شهر النعم حسينا
 هبلا كان حسينا جبلا وبراورد ابو نعیم از مرید بن جابر حضرمی از
 مادر خود گفت که شنیدم که جن را که با او بلند گریه میکرد حسین و میگفت که جز
 مرگ حسین میرسانم غمگین شده بود حسین با جمال و کوه صبر و تقابل پوشیده
 که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کرد و اوصاف حمیده
 و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نه نوحه متعارف و مرسوم
 این دعوت و عمل زبان جاہلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیح
 و حدیث شدید بران واروست و آخر حج ابو نعیم عن مرید بن جابر الحضرمی عن
 أبي قنبل قال لما قتل الحسين احترقوا رأسه وقعدوا في
 أول مرة حلة يشربون الندي فخرج عليهم قلم من حديد
 فكتب سطر ابدى شعرا ترجمه امه قتلت حسينا شفاعته
 يوم الحساب وبراورد ابو نعیم از طریق عبدالسد بن لهیه که محدث مشهور است
 از ابی قنبل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و نوشتند در اول
 سطر می نوشیدند بنید را پس بر آمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر
 از خون آیا اسید میدارند گمراهی که کشتند حسین را شفاعت جدا و بر وجه حساب
 یعنی چون سوارک جناب سید الشهدا را بریده پیش بزدین معاویه بسوی شام
 می بردند همین که در اول سطر می نوشیدند و بخوردن بنید مشغول شدند دیدند که قلم
 آهنی از غیب پدیدار شد و سطر می نوشتی می نوشت مر قوم را بخون نوشت و بعضی گویند

که چون زنان اهل بیت را بر شتران نشاندند و در راه مظلومان را بر نیزه گذاشته به طرف
 شام روان شدند منتظرلی رسیدند و در آنجا پیری بود در نزدیکی آن فرزندش را در
 که بر دیوار آن پیریت فرو بر مر قوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسنده
 این بیت که ام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار از
 مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار
 دیر بنه گافته شد و دست و قلم از آن برون آمده این بیت را از خیزن شیت
 و گویند که چون راهب بجال سیرال اهل بیت و قیوم یافته بر مبارک سید الشهدا
 بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بدگمانی که پس منی خود را کشتند و اهل بیت
 او را ذلیل و خوار کردند و با آن جهالت اشقیای مخاطب شد گفت که ده هزار
 درم از من اینک بگیرد و این سر که بر نیزه سید را یک شب پیش من بگذارد
 نیز دیدم که از لبس حریت آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب بر مبارک
 از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی خود نهاده مشاهد
 انوار خدا در جمال حق نما میگرد و بدیده سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر
 مبارک تا آسمان میرو و طبقات نورپی در پی تابش از آسمان بر سر مبارک
 میروز و بلا خطه این حال مسلمان شد و بقیه عمر خود را در محبت و ولای اهل بیت
 و انقیاد احکام سلام گذرانید و پایفای موعود پر درخت و نه راه در میان گروه
 برختان و او هرگاه آن بدآلان در مبار از صتره کشیده خواستند که میان خود
 قسمت نمایند و دیدند که آن در راهب خاکستر بودند و بر یک طری از آنها ای و لا تحسبن الله
 لحاقاً لعمای القائلون و بر طری دیگر کریمه و سیکم الذین ملکها ای شقیات بختان
 قی بود بر آباب بصیرت و صاحب معرفت پوشیده و نهان نبوده باشد که همیشه آثار
 عجبیه مشاهد غریبه که بیانش برنت بر مان ساطع و حجت قاطع بر عظمت و اقو کر بلا

و تهادت سید الشهدا است لیکن مرگ عجب تر از آن متصور نیست بگوش
 حق میوش باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلان بران می شود و خروج بنی تمسک
 عَنْ الْمَرْهَالِ بْنِ مَرْوَةَ قَالَ أَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ حِينَ خُرُوجِهِ
 بَدَ مَشْقُوقٌ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّأْسِ رَجُلٌ يَقْرَأُ مُؤَمَّرَةً الْكُفَّهِ حَتَّى تَلْعَمَ
 قَوْلُهُ تَعَالَى أَذْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكُفِّهِ وَالزَّيْنِ كَانُوا أَهْلَ
 الْإِيمَانِ عَجَبًا فَانْطَلَقَ اللَّهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرْبٍ فَقَالَ عَجَبٌ مِنْ لَدُنْكَ
 فَتَلَّى وَحَمَلِي وَبِرَّادٍ مِنْ عَسَاكِرِ الزَّيْنَالِ بْنِ عَمْرِو كَفْتُكَ مِنْ بَخَاؤِ دِمَائِهِ
 وَفَتَيْتُكَ بِرَأْسِهِ شَاهِدَ بَرِيْزِهِ وَنَ بَشِيقِ بُوْدَمِ وَبِشِيسِ سَرْمَاكِ مَرْدِيْ خِيُوْدَمِ
 اذْهَبْ رَاثَا نَكَهَ سَحِيْدٍ بَيْنَ آيَةٍ كَيْفَ مَعْنَى آتٍ اَيْنِسْتِ آيَا نَكَهَ اَشْتِيْ كَيْفَ اَصْحَابِ
 كَفْتُ وَتَمِمْ اَزْ اَعْجُوْبِ نَشَا نَمَائِ قَدَرْتِ مَابُوْدَمِ لَيْسَ كُوْيَا كَرُوْدَمِ اَيْتَعَالِيْ سَلْمَاكِ
 بِرَزْبَانِ نِيْرُفَصِيْحِ لَيْسَ كَفْتُ عَجِيْبِ تَرَا زَيْنِ كَشْتِ شَدْنِ مَنْ دِرْ نِيْرُفَصِيْحِ بِرُوْدَمِ
 شَدْنِ سَمَرَسْتِ اَبُوْ شِيْدِهِ نَمَانْدِ كَقَصْدِ اَصْحَابِ كَفْتُ كَه تَا شَهْ صَدُوْدِ نَسَالِ بَغَا
 اَصْحَابِ فَنَنْدِ وَچُونِ مِيْدَارِ شَدْنِ كِيْرُوْزِيَا پَارِهِ اَزَانِ مَقْدَارِ خَوَابِ خُوْرِيَا شَدْنِ
 هَرْ جَنْدِ شَتْمِ كِيْرُ عَجَابِ قَدَرْتِ اَلْهِيْ سَتِ چَا نَخِ تَقَا صِيْلِ اَيْنِ قَصْدِ وَتَقَا سِيْرِ قُرْآنِ
 وَكُتُبِ اَوَا رِيْحِ بِيَا مِيْ خُوْدَمِ كُوْرَسْتِ لِيْكِنْ قُتْلِ شَاهِ شَهِيْدَانِ وَحَلِ سَرْمَاكِ بِرِ
 نِيْرُفَصِيْحِ تَرَا زَيْنِ سَتِ نِيْ نِيْ كِيْ جَمَاعَتِ يَزِيْدِيَانِ مَابُوْدَمِ تَقْوَهُ بَكْلَمِ شَهَادِ
 وَاقْلَمِ نِيْوَتِ خَاتَمِ الرِّسَالَةِ وَاتِّحَالِ رِسْمِ اسْمِ اِسْلَامِ طَبِيعِ خَامِ طَامِ دِنِيْوِيْ
 تَقْبَلِ فَرَزَنْدِ رِيْمُولِ وَجَا كُوْشْتِ بُوْلِ بِرُوْدَمِ نَسْتِ دُوْوِيَانِ رِسَالَتِ رَا بَا مَالِ اَوَا
 وَآفَاتِ مِيَا فَنَنْدِ سِرْ سِرْ دَارِ نُوْجُوَانِ اَبَسْتِ رَا بِنِغِ وَخِيْرِ بَرِيْدِهِ لِيْسِيْرُوْشِيْدِنِ
 دَسْتُوَرَاتِ اَبَرِيْزِهِ عَصْمَتِ وَطَهَارَتِ دِلِيْ پَرْدِ بِرِشْتِ شَتْرَانِ نَشَانِيْدِهِ شَهْرِ
 كَرُوْدَمِ دِرْ دِيْكَارِ دَسْتِ بِيْدَا دَانِ بِيْدَا دَانِ هَرْ جِيْ اَبَسْتِ قَتْلِ اَبَلِ بِيْتِ نِيْوَتِ

بیان ششم از ان بزبان قلم گذشته و با اینمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
 مؤمن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعترفاً بالاولی الابصار ان هذا الشیء عجیب و غریب
 و در بیان حال قاتلان خیال ان مال بر کسانیکه تصنیف کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده
 باشد که هر کس که میباشد قتل و سیر و شریک قاتلان و راضی و خورسند و شهادت
 شاه شهیدان گردیده قطع نظر از عذاب و کمال اخروی که مستحق و سزاوار آنست و این
 دارنا پدیدار بسیاری کرد و از خود رسید چنانچه از زهری منقول است که هر سیکه در
 معرکه کربلا بمعرض مقابل حضرت سیدالشهدا بودی و دیدن عذاب کشیدن سزا
 اعمال بد از دنیا رفت بعضی بقتل میرسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را رسوب
 گشت و بعضی را واداند که فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی تشنگی
 مردند و بعضی دیگر عقوبات مبتلا گشتند و مردی است که جماعتی با هم گرد
 میزدند که بچکس از دشمنان جانشین ندیدیم که بدون ابتلا و مصیبت و بلا از
 دنیا رفته باشد که پیر مردی از انان جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی
 بودم و هنوز مصیبتی پیرامون حال گشت درین سخن بود که برای راست گرد
 فکلیه چراغ از جای خود برخاست شعله چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش
 افتاد که در جماعت سیکشت و سیکفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خوشین را
 بدریا انداخت چون این آتش افروخته قدر الی بود آب دریا پکارتش خاصیت غریب
 گرفته چنان او را سوخت که وجودش عطش بنم شد و از تندی رویت کرده اند
 که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دگر هم شریک مجلس بودند که میان کلام کرده
 معرکه کربلا بزبانها رفت گفتند که هر که شریک قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا
 شده بر زمین برانی که امیر مجلس بودی میا با گفت که من حاضر معرکه کربلا بودم و
 هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف با انجام نرسیده بود که شعله از چراغ حست

و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت راوی گوید بخدا که من چشم خود را دیدم
 که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی است که مروی از لشکریان ابن زیاد
 که حسین را با فتراک بسته بود شترهای در نکو منظری داشت بعد از نیکه دیدن
 روی او تیره و تاریک تر از قبر گشت گفتندش تو که خوبترین مردم و حسن و جمال
 بودی چه شد که رویت باین روز سیاه نشست گفت از روزیکه حسین را فتراک
 بسته ام دو کس هر روزه می آیند و هر دو باز و گرفته کشان کشان بسرتش می آیند
 و او از گون بران می آورند و باز می آرند ازین روز و رویش سیاه و حالش تیره
 است آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا مانده و بگرای وادی حرم شد و از واده
 منقول است که پیر مردان حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از واده
 پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که این
 تا باز و چیده در دست مبارکش شمشیری بود کشیده و در ویر و آنحضرت فرشت
 چهرین گسترده ده تا قافلان حسین را نوح ساخته بر سر آن فرشت انداخته اند
 همین که نظر آنجناب بران پیر افتاد نفوس کرد و میلی باز خون در چشم کشید که کور
 شد و گویند شخصی در شام ز قتل حسین بود که رویش همچو روی خنجر شده و بگرای
 مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که خیری بگجوی عبدالله که شتر علی
 است زده بود و برضی مبتلا گشت که جانب ویش حرارتی و پس لشت برود
 پیدا شد که هر چند رو بروی او بادین بران یکش بدند و عقاب و نور آتش می افتند
 همچنان و او یلای می کرد و آنقدر تشنگی می داشت که سب و سب و آب می خورد و فریاد
 اعطش از کلام و دمان او بلند بود آخر تشنگش شوق شد و بهمان عقوبت برود
 اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه گریا بودند اما خواص پس از حال
 یزید پدید و این زیاد منبع فساد و این فساد و شمر بد بیکر و نظای ایشان مجمل است

چشم خود را دیدم
 که گویا انگشت سوخته افتاده بود
 و نیز مروی است که مروی از لشکریان ابن زیاد
 که حسین را با فتراک بسته بود شترهای در نکو منظری داشت
 بعد از نیکه دیدن روی او تیره و تاریک تر از قبر گشت
 گفتندش تو که خوبترین مردم و حسن و جمال بودی
 چه شد که رویت باین روز سیاه نشست
 گفت از روزیکه حسین را فتراک بسته ام
 دو کس هر روزه می آیند و هر دو باز و گرفته کشان کشان
 بسرتش می آیند و او از گون بران می آورند و باز می آرند
 ازین روز و رویش سیاه و حالش تیره است
 آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا مانده و بگرای وادی حرم شد
 و از واده منقول است که پیر مردان حاضرین مقتل حسین
 بود چون نابینا گشت از واده پرسیدند گفت که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که این
 تا باز و چیده در دست مبارکش شمشیری بود کشیده
 و در ویر و آنحضرت فرشت چهرین گسترده ده تا قافلان
 حسین را نوح ساخته بر سر آن فرشت انداخته اند
 همین که نظر آنجناب بران پیر افتاد نفوس کرد و میلی
 باز خون در چشم کشید که کور شد و گویند شخصی
 در شام ز قتل حسین بود که رویش همچو روی خنجر شده
 و بگرای مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که خیری
 بگجوی عبدالله که شتر علی است زده بود و برضی مبتلا
 گشت که جانب ویش حرارتی و پس لشت برود پیدا شد
 که هر چند رو بروی او بادین بران یکش بدند و عقاب و نور
 آتش می افتند همچنان و او یلای می کرد و آنقدر تشنگی
 می داشت که سب و سب و آب می خورد و فریاد اعطش از کلام
 و دمان او بلند بود آخر تشنگش شوق شد و بهمان عقوبت
 برود اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه گریا
 بودند اما خواص پس از حال یزید پدید و این زیاد منبع
 فساد و این فساد و شمر بد بیکر و نظای ایشان مجمل است

که نیرید علییه مایه حقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سر آید اختیار
 قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ شرعی اعلاش
 احتمال آن سهل است باز تکالیف فعال شنیعی مبتلا کرد که صورت عذاب الهی ثانی
 تکلیف از ناصیه حال آن بدال منودار بود منجمله آن تخریب مدینه منوره است
 که از دست بیدادش تاسه و عوام و خواص عسکه آن بلده طایفه از قتل و غارت
 امان نیافتند و مقصد کس از صحابه کشته شدند و خانه ام المومنین حضرت
 اسمیه تا راج نمودند و تاسه روز نماز یان مشرف بنماز و مسجد نبوی کشتند
 و سنگ و گریه بر بنبر منیف و مسجد شریف جاداشتند و دیگر اعمال فتنه که قلم از
 تحریرش بحال خودی لرز و نرید یان و مسجد نبوی که مورد جنود ملائکه شده
 بود و بظهور آوردند و از آن جمله هتک حرمت کعبه منظمه که از سنگ منجیق نمایان
 صحن حرم محترم برگشت و ستونهای مسجد شکست و لباس کعبه اسوختند و پرده
 که بر در کعبه کشیده بود آنرا همیه تنویر با ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس
 و اهل بیت الله در اید و هلسان ^{چوب بوی} نند و از آنجمله هتک حرمت و اباحت نه سیار مشرف
 از قبیل زن و لواطت و شرب خمر و تریج برادر با خواهر و پشال آن که لواط از
 بر تانید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود و شرح است
 المختصر آن شور و خجست سه سال و هفت ماه با بملامت همین عقوبات از باد شاهی خود
 دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حص که شهری از بلاد شام است و اصل چشم
 و سنین عمرش بسی و ده سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل کعبه از دنیا
 بر رفت و از اتفاقات است که روزیکه هتک حرمت کعبه از جور دعدی پدید بظهور آمد
 همان و از آن شقی ذخیره خسران را نوشته راه عاقبت کرده رحمت اقامت خوش
 از دنیا بد و رخ کشید و چون نریزد بن معاویه و معاویه پسر نریز را که در جاست خوش

ولی محمد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر بنبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و لغت سرور انبیا علیه الصلوٰۃ و التسلیم گفت که
خلافت آئین مضبوط خدا و حق خلفای با صفاست حدیث معاویه بن ابی سفیان
از راه خلافت با علی مرتضی که احق و الیق خلافت بود نزاع و جدال کرد بعد از
پدرم که میگوید الهیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نسبت دیگر
استحکام حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جانشان بمرد و کشت
و بال دارین بطمع حکومت چند روزه همراه خود بر و بعد ازین ناز را اگر گریست گفت
که من میدانم که محاربه حسین بسیار بد بود که پدرم نمود باز گشت او بسوی جنت
که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تیغ بیدیه طیبه برده است
و هتک حرمت خانه کعبه را و داشت من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد بنی
هر کسی را که راضی شود اسیر گردانید من عقیدت خود را از گردن مسلمانان آویزدم
پس از منبر فرو آمد و بغرلت نشسته در خانه خود را بر روی خلعت بست بعد از
بجوار حرم حق پیوست اما حال خسران آل بن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بد
در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و ثمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه
کشت و رویت که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران در خواست فرمان
داد که که بمانند و لشکر ابن سعد و شریک قتال حسین بن علی بودند یک یک اسیر شدند
و هر چند چنانچه کس را نشان دادند همه را گردن زده بدار کشید و مختار علامه را
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت
کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که ایلیا از حکومت رنجی اعمال
آن دست برداشته چگونه بانه شهادت فرقت حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و کرم
تا مسلم بن سعد بریند و پیشش را نیز کشتند و ثمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای

اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد پسر حکم داد که بقیه مردان که شریک ابن سعد
 معمر که کربلا بودند هر کرا یا بیک بشیاء چون آمدند و نهند که مختار در صد و قصاص
 حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر
 که دستیاب می شد می کشتند و تنش می سوختند و خانه او را غارت میکردند چون
 خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول هر دو دست و پای او را
 بریدند بعد از آن بدار کشیدند پسر تنش با تنش سوختند و چنان دیگران را
 که از لشکریان ابن سعد یافتند بقتل کشتند القاصه چون مختار از قتل ابن سعد
 و عمر و خولی بن یزید علیهم السلام الغاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد و در بند
 قتل ابن زیاد افتاد و چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله
 ابن زیاد فرستاده همین که ابراهیم بمصر رسید وصل و صل شد ابن زیاد بکنار دریا
 که بمفاصل پنج فرسنگ از موصل واقع است لشکر کشیده بنای بمقابله انداخت تا
 آنکه صبح محارب از طرفین بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر تمام
 را که همراه ابن زیاد بودند شکست داد چون فوج ابن زیاد بهریت خورده رو بفرار نهاد
 لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را
 که یا بند زنده بگذرانند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و این
 هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آنرا پیش مختار بگفت
 فرستاد چون ملبرن زیاد بکوفه رسید مختار بزم خود آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدو
 جلوس نموده فرمود که بر این زیاد حاضر کن بعد چون سرش حاضر کردند گفت که نیست
 سر ابن زیاد ای مردم کوفه ببینید که خصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و آنرا
 مفتاح النجا منقول است که در دانه مختار افتاد هر کس از مردم شام بقتل رسیدند
 و این دانه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بکشتن از موکر کربلا افتاد

و نیز کوا ایست صحاح مروی است که هرگاه سربازان او را پیش مختار جانشین کردند
 ناگاه ماری درآمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد رفت و اندکی قرار
 گرفته از دلمان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که مار بدینسان سوار
 آمد و رفتی کرد با کله ابن زیاد و ابن سعد و ثمر فز الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس
 بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن النخعی و عبد الله بن قیس
 و حکم بن لیث و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید یعقوبت ما مبتلاست که
 بقتل رسیدند و تنهای اینها را زیر سم اسبان گذشتند و اسبان را بر آنها
 دو انداختند چندانکه استخوانها ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیدنی نبود
 که در کتب تاریخ اختلاف است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و ثمر و غیره قبل از قتل ابن
 است و در بعضی بعد از آن و کیفما کان منتقم حقیقه حسب وعده که بیانش در ضمن
 اخبار و انچه که بلا بر روایت حاکم مقدم شد ساری اجمال فتنه حسین را از دست مختار
 بکنار آنها نهاد کوشش او ازلی نهایت کار نظم و ناصیه اعتقاد مختار کرده چنانچه
 حال بدآتش در کتب تاریخ مسطور است و هرگاه مختار بکوفه و اطراف و جوانب آن
 مسلط شد داعیه مجاریه با عبد الله بن زبیر در سرش جا کرد و عبد الله بر او در مختار
 و قوت یافته مصعب بن زبیر بر او خود را بمجاریه مختار نامزد کرد چون مصعب بن
 بصره بمجاریه مختار روان شد میانه مصعب مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح
 نصیب مصعب گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید همین که مصعب بن زبیر
 بکوفه و نواحی آن استیلا یافت عبد الله بکنج مصعب پناه گشته
 و قتال گرم ساخت و فحش اب شد و مصعب بن زبیر و ابن ابراهیم بن مالک استیلا
 رسید از ابن عمر بنی بنی نقول است که با عبد الله گفت که من اولاً حسین را
 بدار الاماره و بری ابن زیاد و دیدم بعد از آن سربازان زیاد را پیش مختار و بعد از آن

سر قندار را در حضور مصعب بعد از آن سر مصعب را بجلال قوی بنی سیر از بنی ابراهیم
 پناه میجویم که بدیگاریست که بازگشت سرای ریدسان با نیامی شود و ملک
 با صفای این سخن از مجلس برخاست گفت که بنای این قصر مبارک را
 از پادرازند مجله هرگاه عبد الملک بر ضعیف نظریافت و مضروب گشته شده
 که در دواخی آن در تصرف او درآمد خواست که سپاه برای قتال عبد الدین
 بکند و در اول راه میچسب اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال در آن
 حرام است چگونه محاربه می آید روزی حجاج پیش عبد الملک حاضر شد گفت که
 سخن دوش بخواب دیده ام که سلیمن زیر را از تنش بریده ام عبد الملک داشت
 که حجاج راضی بفرمیت مکه برای مقاتله این زیر است فوج خود را پای نام حجاج
 کرده مکه فرستاد حجاج که هلاش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر
 جمع ساخته متوجه بیت کعبه شده زائر قتال را با این زیر به قتال آورد و
 کمر ستاخی با بسته دهن محافظت آداب کعبه را یکسر از دست اعتقاد گذاشت
 تا آنکه تمامی حرم محترم زبکین بخون گشته گران گردید و عبد الدین زیر شربت
 شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان و شامی
 و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و نام از راه دوام و استمرار یافت و آنچه تفسیر
 سور که انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت
 امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار راه است ملک و سلطنت بنی امیه است
 بطور آمدن است و رور و قانع که ترتیب آن محفوظ خواهد ماند و حواله بقلم نمود
 و بعد از این آنچه جلوه شده و گرفت بخوف الطناب کلام طایف از بیانش بجا فرستاد
 الحمد لله که کتاب منضبط در بیان شهادت حضرت عیسی که تالیف فیض شاه اسلام است تمام حرم منافع
 در مطبع مطبوعه الطبایع گردید

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

سِرًّا لَّهُمَا دُتَيْنِ

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

کَمَا أُعْطِيَ يُؤْتَسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الشُّكْرُ عَظِيمٌ
 بیسے یونس علیہ السلام و اور حضرت بڑی شکر گزار تھے بیسے
 نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ زَيْدَ لَهُ كَمَالَاتٌ أُخْرَى مِنْ أَنْوَاعِ
 نوح علیہ السلام و بلکہ ان سے زیادہ حضرت میں اور کمالات بھی چنانچہ ولایت
 الْوَلَايَاتِ وَالْحُبُوبِيَّةِ الْمَطْلُوقَةِ وَالْأَصْطِفَاءِ الْمَطْلُوقِ
 و انصرفت ہر قسم کی اور سب طرح کی محبوبے و اور سب کاموں کی مقبول
 وَالرُّؤُوبَةِ وَالْقُرْبِ الْأَتَمِّ وَالشَّفَاعَةِ الْعُظْمَى وَالْجَهَادِ
 اور دیدار الہی و اور نہایت خدا کی نزدیکی اور شفاعت کبیرے و اور کافروں کی
 أَعْدَاءِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَمَالَاتِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيمِ
 جہاد و سوائے اس کے اور کمالات بیسے علم بیشتر و
 وَالْعِرْفَانِ الْأَتَمِّ وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا وَالْإِجْتِهَادِ وَالْإِحْتِسَانِ
 اور پہلی رسد کا عرفان و اور حقے فیصل کرنا و اور فتویٰ دینا و اور اجتہاد و اور احتساب و
 وَالْقِرَاءَةِ وَغَيْرِهَا لَكِنْ بَقِيَ كَمَالٌ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ بِنَفْسِهِ وَهُوَ
 اور قراءت و غیرہ و لیکن آپ میں ایک کمال باقی رہا تھا کہ حضرت کی ذات میں حاصل نہ تھائی
 الشَّهَادَةُ وَالشُّرْطَةُ عَدَمُ حُصُولِهَا لَهُ بِنَفْسِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 شہادت اور آپ کی ذات میں اس کی حاصل نہ ہوئی تھا۔ یہ نہیں کہ اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وَسَلَّمُ أَكَلُوا اسْتَشْهَدُوا فِي الْحَرْبِ لَا ذِي ذَلِكَ إِلَى كَسْرِ
 و سلم جنگ میں شہید ہوئے تو شہادت اسلام کی
 شَوْكَةِ الْإِسْلَامِ وَخِلَالِ الدِّينِ فِي نَظَرِ الْعَوَامِّ وَلَوْ
 ٹوٹ جائے اور دین میں عوام کی نزدیکی خلافت و اور
 اسْتَشْهَدَ عَلَيْهِ وَسِرَّكُمْ وَقَعْلُكُمْ خَلْفَانِ لَا يَشْتَهَرُ
 لاکھان و جی کہ شہید ہو جائے جسے جو بعض تفسیر میں و اور

ولایت
 اور سب طرح کی
 محبوبے
 اور کافروں کی
 جہاد
 سوائے اس کے
 اور کمالات
 بیسے علم
 بیشتر
 اور پہلی رسد کا
 عرفان
 اور حقے فیصل
 کرنا
 اور فتویٰ دینا
 اور اجتہاد
 اور احتساب
 اور قراءت
 و غیرہ
 لیکن آپ میں
 ایک کمال
 باقی رہا تھا
 کہ حضرت کی
 ذات میں
 حاصل نہ
 تھائی
 شہادت
 اور آپ کی
 ذات میں
 اس کی
 حاصل
 نہ ہوئی
 تھا
 یہ نہیں
 کہ اگر
 آنحضرت
 صلی اللہ
 علیہ
 و سلم
 جنگ میں
 شہید
 ہوئے
 تو شہادت
 اسلام کی
 شَوْكَةِ
 الْإِسْلَامِ
 وَخِلَالِ
 الدِّينِ
 فِي
 نَظَرِ
 الْعَوَامِّ
 وَلَوْ
 اسْتَشْهَدَ
 عَلَيْهِ
 وَسِرَّكُمْ
 وَقَعْلُكُمْ
 خَلْفَانِ
 لَا يَشْتَهَرُ

و عوام کی ایسا خیال ہی تھا کہ اگر وہ بھی جی نہیں تو کافروں کی مانند ہی ہوتے جانی جانی ۱۱۱

لَمْ يَشْهَدْ بِلَوْلَا شَهِادَةُ لَّأَن تَمَامُ الشَّهَادَةِ أَنْ

مشہور نہ ہوتے بلکہ پوری شہادت ہی نہ ہوتے اس واسطے کہ پوری شہادت اس کا نام لگانا کہ

يُقْتَلُ الرَّجُلُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْكُرْبَةِ وَأَنْ يُعْقِرَ جَوَادُهُ وَيُلْقَى

آدمے مارا جادی مسافری اور سخت بین اور اس کی گھڑی کی کوہن کا کی جاوین اور

جُشْتُهُ مَطْرُوحًا وَيُقْتَلُ حَوْلَهُ جَمْعُ كَثِيرٍ مِّنْ أَحِبَّةٍ

ان کی لاش میدان میں پڑی ہوئی اور اس کی گردا گرد بہت لوگ با عزت

أَهْلِيَّائِهِ وَقَارِبِيهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤْسَرَ نِسَاؤُهُ

اور قریبوں کی جانیں اور مال اس کا لوٹا جادی اور اس کی بیویاں اور بیٹے لڑکے

وَأَيُّامُهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي ذَارِ اللَّهِ فَانْقَضَتْ حُكْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى

قیامین گرفتار ہوں اور یہ سب مصیبتیں صحت اللہ کی ہستی میں اور اس کی کائنات میں چلا

أَنْ يُلْحَقَ هَذَا التَّكْمَالُ الْعَظِيمُ بِسَائِرِ كَمَالِهِ بَعْدَ وَقَاتِهِ وَ

کہ مجاوی یہ بڑا کمال حضرت کے کمال میں بعد آپ کی وفات کی اور

انْقِضَاءِ أَيَّامِ خِلَافَتِهِ الَّتِي تَبَانِي الْمَغْلُوبِيَّةَ وَالْمَظْلُومِيَّةَ

بعد گذرنی ایام خلافت کے کہ دینا اور مظلومی اور اس کی سانس میں

وَرَجَاءِ مَنْ أَهْلَ بَيْتِهِ بَلِّاقَرِبِ قَارِبِهِ وَأَعْرَاقُ كَلَامِهِ وَمَنْ

بواسطے بعضی دون اہلیت کے بلکہ بواسطی اس شخص کی جو بہت ہی قریب ہو حضرت کی قریب بلکہ اہلیت غرض مولا علی علیہ السلام اور

يَكُونُ فِي حُكْمِ آبَائِهِ حَتَّى يُلْحَقَ حَالُهُمْ بِحَالِهِ وَيُنْدَرِجَ

بمنزل آپ کے بیٹوں کی سو تاکہ مجاوی اوکا حال حضرت کے حال میں اور اصل ہو

كَمَالُهُمْ فِي كَمَالِهِ فَتُجْمَعُ عَنْكَ رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى بَعْدَ انْقِضَاءِ

در کمال انصاف کی مدد سے جو مغلوب ہوئی عنایت اللہ

أَيَّامِ الْخِلَافَةِ إِلَى هَذَا الْحَاقِ فَاسْتَبَابَتْ لِحُسْنِهَا

دون خلافت کے یہ حسن کمال کمالی پر توانا بستانا حسین

عليه السلام مناب جدهما عليه افضل الصلوات

علیہا السلام کو نانا کے مقام پر اونپر برتر درجہ اور

النَّحِيمَاتِ وَجَعَلَتْهُمَا رَأَيْنِ لِمَا لَحِظْتِهِ وَخَالِ بْنِ إِجْمَالِهِ وَ

رحمت اور دونوں کو دنیا ہی بنائی پر نئی کمال محمدی کی اور دوسری تہری جہان مصطفوی کی

لَمَّا كَانَتْ الشَّهَادَةُ عَلَى قِسْمَيْنِ شَهَادَةُ سِرٍّ وَشَهَادَةُ عَلَانٍ

چونکہ شہادت دو قسم پر تھی ایک تو عہدات پوشیدہ اور دوسری بات آشکارا ہے۔

قُسِمَتْ عَلَيْهِمْ أَمْوَاحُهُمْ السَّبْطُ الْكَبِيرُ الْقِسْمُ الْأَوَّلُ وَثَمَانِي

دو فون پر بٹ گئی تو مخصوص ہوی بڑی صاحبزادی **واسطی** کی واسطی او جو

كَانَ أَمْرُهَا مُسْتَوْرًا لَمْ يَظْهَرْ هَذَا كَرِي فِي الْوَحْيِ وَأَمْرُهُمْ أَمْرُهُمْ

وہ امر سچے تھا۔ جبریل علیہ السلام نے کبھی لوگوں کو گمراہ نہیں کیا اور جب شہادت

عِنْدَ الْقَوْرِ اَيْضًا حَتَّى وَقَعَتْ عَلَى يَدَيَّ زَوْجَتَهُ وَ

وایع ہوئے تو ہی بے بہری رہا یہاں تک کہ پھر غفلت ہوئی۔

الرَّوْحَةُ مِنْ عِلَاقِ الْحَبَّةِ دُونَ الْعَدَاوَةِ وَكُلُّ ذَلِكَ

حالاتِ غیبی بی حد و انتہا کی ہیں۔ یہ کہ حکومت کی اور یہ سب

اور اسے اطمینان حاصل کیا کہ اللہ تعالیٰ نے اسے سچا نبی بنا کر بھیجا ہے۔

وای ای بیابان است چنانکه علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

صلی اللہ علیہ وسلم و لا امیر المؤمنین رضی اللہ تعالیٰ

[illegible]

عینہ ولا غیر ہما واختص السبط الأصغر بالقسم
عندہ فی (۱) اور نہ کسی اور فی (۲) مخصوص ہوئی جو فی صاحبزادی (۳) و در ہر قسم شہادت دہی

[illegible]

انٹارنی و لمٹاگان مبنی میر علی شہرہ والا اعلان
 واپس اور جو بننا اوسکی شہرت اور اعلان بہتے

ل و حى مين نربان جبريل عليه السلام و غيره

فرشتوں پر اوسکا نکور بیاہر پنا شہادت کی مکان کا **و** اور اوسکا نام **و** اور پنا شہادت کی وقت کا

استبانتہ سے ماہمہ تخری علوم ہوا بہرا و کا شہر بہت ہوا اور بر ملا ذکر کیا

ایک المومنین کرم اللہ وجہہ نے صفین کی سفیر میں **ف** بہر حجب

شہادت کا واقع ہوا تو اسکا شہر اسطرح بد ہوا کہ ملے

وگئی اور آسمان سے خون برسا اور آواز فیبی سی مر گئے سب کئی

وَرَجُلٌ رَجُلٌ وَصَوَابُ السَّبْرِ حَافِظٌ وَحَبِيبٌ

مِنْهُ اَنْ يَكُونَ فِيكُمْ كَاذِبًا

رسایوں کا گہنا فاصلوں کے نقہوں میں علیٰ بذالقیاس اور یہی شہرت کی حساب

هـ لِيُطْلِعَ الْحَاضِرُونَ وَالْغَائِبُونَ عَلَى وَفْوِ عَهْدِهِ

وَقَدْ كَفَرَ يَكْفُرُ

یہ دانی اس کے لئے ہے اور نہ کور ہو ان مصائب درونہا کا

أمته إلى يوم القيمة فقد بلغت نهاية الشهر

وہابیوں کی ایک نیا جماعت برآمد ہوئی ہے جس کا نام ہے پوپا، سریکا، سیرہ اور یہی

۱- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۲- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۳- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۴- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۵- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۶- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۷- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۸- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۹- کتب و اسناد خطی و چاپی
 ۱۰- کتب و اسناد خطی و چاپی

لِی الْمَلَائِکَ عَلَی الْأَسْفَلِ وَالْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجَنِّ وَالْإِنْسِ

عالم بالا اور عالم خاک میں اور عالم غیب اور عالم شہادت میں اور جن اور آدمیوں میں

وَالْبَاطِنِ وَالصَّامِتِ ذَاتِ الْمَهْدِ هَذِهِ الْمَقْدَمَةُ فَلَنْدُرُ

اور گویا اور خاموش ہیں جب تمہید اس مقدمہ کی ہو چکے تو ہم لازم ہوا کرتے ہیں

مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَا مَهَّدْنَا مِنَ الْمَقْدَمَةِ

جو علاقہ کہتا ہے اس بات سے مع اشارہ وادھوں مضامین کی جو تمہید میں مذکور ہو چکا ہے

فَنَقُولُ أَمَّا كُنُ الشَّيْطَانِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

سو ہم کہتے ہیں کہ ہونا دونوں صاحبزادوں کے بیٹے جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے

فَلَهُ وَجْهَانِ الْأَوَّلُ أَنَّ ابْنَ الْبَيْتِ لِكُلِّ حَكْمٍ الْأَبْنِ وَهَذَا أَيْضًا

اس دعویٰ کی دو دلیلین ہیں اول یہ کہ نواسہ بجائی بیٹے کے ہونے ہی اور اسی جہت سے

عَلَيْسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنِي إِسْمَاعِيلَ كِلَايَ وَابْنِ إِسْرَائِيلَ وَالثَّانِي الشَّيْطَانِ فَعَسَى

ہوئے علیہ السلام بنی اسماعیل کیلای اور دوسری بنی اسرائیل کی کہ حضرت علیؑ کو بھی کہا گیا

ثَبَتَ بِطَرِيقٍ مُتَعَدِّدَةٍ أَنَّ الشَّيْطَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا

چنانچہ بہت - وایتوں سے ثابت ہوا ہے کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ دونوں

ابْنَايَ وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ عَنْ

میرے بیٹے میں اور روایت کی آمدنی اپنی کتاب مسند میں ابو اسحق سبعی سے اس نے

هَازِنُ بْنُ هَازِنٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي كَرَمٍ اللَّهُ وَجْهَهُ

ہانی بن ہازی سے اس نے امیر المؤمنین علیؑ سے کہہ کر اللہ وجہہ

قَالَ مَا وَلَدَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ

کہ جب پیدا ہوا ہے امام حسنؑ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے کہا میں نے رسول اللہ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رُوْنِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قَالَتْ

صلی اللہ علیہ وسلم اور فرمایا دکھلاؤ میری بیٹی کو کیا نام رکھا ہے تمہاری بیٹی نے

خاتونِ نبیؐ کا نام رکھا ہے
ابو اسحق سبعی سے اس نے
امیر المؤمنین علیؑ سے
کہہ کر اللہ وجہہ
قَالَ مَا وَلَدَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ
کہ جب پیدا ہوا ہے امام حسنؑ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے کہا میں نے رسول اللہ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رُوْنِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قَالَتْ
صلی اللہ علیہ وسلم اور فرمایا دکھلاؤ میری بیٹی کو کیا نام رکھا ہے تمہاری بیٹی نے

سَمِيَّةٌ بِمَا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وَلِيَ الْحُسَيْنَ قَالَ اَللّٰهُ

حرب حضرت نے فرمایا بلکہ اسکا نام حسن ہی بہر جب پیدا ہوا امام حسین علیہ السلام حضرت نے فرمایا بلکہ

اَبْنِي مَا سَمِيْتُمُوهُ قُلْتُ خَرَبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَيْنٌ فَلَمَّا وَلِيَ

سیری سیتے کو کیا نام رکھا ہی نہیں مینی عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت نے بلکہ اسکا نام حسین ہی بہر جب پیدا ہوا

الثَّالِثُ قَالَ اَرُونِي اَبْنِي مَا سَمِيْتُمُوهُ قُلْتُ خَرَبًا قَالَ بَلْ

تیسری صاحبزادی حضرت نے فرمایا دیکھو میری بیٹی کو کیا نام رکھا میں نے عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت نے بلکہ

هُوَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ قَالَ لِي سَمِيْتُمْ بِاسْمَاءٍ وَلَدَ هَارُونَ شَيْئًا

اسکا نام محمد ہی بہر حضرت نے ارشاد کیا کہ مینی اسکا نام رکھے ہیں اولاد ہارون علیہ السلام کی ناموں پر مبنی ہے

وَشَيْئًا وَمُشِيرًا وَخَرَجَهُ الطَّبْرَانِي فِي التَّكْوِيْنِ وَاللَّادِقَطْنِي

اور شیعہ اور مشیر اور اسی کو روایت کیا طبرانی نے اپنی مجموعہ کبیر میں اور دار قطنی نے

وَالْاَكْفَرَادِ وَالْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ وَابْنُ عَسَاكَرٍ كُلُّهُمْ عَنْ عَمْرِو

ابن اسلاف افراد میں اور حاکم اور بیہقی اور ابن عساکر نے سب نے حضرت علی

كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ وَخَرَجَ الْبَغَوِيُّ وَالطَّبْرَانِي عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ

کرم اللہ وجہہ سے اور روایت کیا محمد بن ابی بکر بغوی اور طبرانی نے ایسی ہی مطلب کے سلمان رضی

اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ مِثْلَهُ وَفِي الْقَامُوْسِ شَيْءٌ كَقَبْتُمْ وَشَيْئٌ

اللہ تعالیٰ عنہ سے اور قاموس میں شے ایسی شے کہ قبتم کی دوزخ پر اور شے

كَقَبْتُمْ وَمُشِيرٌ كَمُحَرِّشٍ بَنَاءُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

کقبتم کی دوزخ پر اور مشیر محدث کے وزن پر سب سے ہیں ہارون علیہ السلام کے

اَمَّا كَوْنُهُمَا فَرَأَيْنَا لَمَّا حَضَرَتْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ

امّا کہ ہونا حسین کا آئینہ واسطہ بر روی جمال محمدی علیہ السلام کے

وَالْمُهَيَّنِ الْاَوَّلُ مِنْ جِهَةِ السِّيَادَةِ الْمَطْلُوقَةِ فَقَدْ اُخْرِجَ

والمہین الاول سے ثابت ہی اول بیعت سیادت مطلقہ سے چنانچہ روایت کی

دو ذہال سے ثابت ہی اول بیعت سیادت مطلقہ سے چنانچہ روایت کی

کے جسے چاہیں

حضرت علی بن ابی طالب سے روایت ہے کہ جب امام حسین علیہ السلام کو دنیا میں لایا گیا تو آپ نے فرمایا کہ اس کا نام حسین رکھا جائے گا۔ یہ روایت صحیح ہے۔

ابن ابی شیبہ نے روایت کیا ہے کہ جب امام حسین علیہ السلام کو دنیا میں لایا گیا تو آپ نے فرمایا کہ اس کا نام حسین رکھا جائے گا۔ یہ روایت صحیح ہے۔

ابن ابی شیبہ نے روایت کیا ہے کہ جب امام حسین علیہ السلام کو دنیا میں لایا گیا تو آپ نے فرمایا کہ اس کا نام حسین رکھا جائے گا۔ یہ روایت صحیح ہے۔

اور حضرت علی بن ابی طالب سے روایت ہے کہ جب امام حسین علیہ السلام کو دنیا میں لایا گیا تو آپ نے فرمایا کہ اس کا نام حسین رکھا جائے گا۔ یہ روایت صحیح ہے۔

ابن ابی شیبہ نے روایت کیا ہے کہ جب امام حسین علیہ السلام کو دنیا میں لایا گیا تو آپ نے فرمایا کہ اس کا نام حسین رکھا جائے گا۔ یہ روایت صحیح ہے۔

النَّسَائِيُّ وَاللُّؤْبَانِيُّ وَالضَّيَّاءُ عَنْ خُذْفَةَ وَابْنِ أَبِي عَزْزٍ

نسائی اور رویانی اور ضیائی مقدسی فی حذیفہ نسائی اور ابوعزیز

أَبْنِ سَعِيدٍ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَدِيٍّ عَنْ ابْنِ

ابی سعید سے اور ابن ماجہ سے عبد اللہ بن عمر سے اور ابن عدی سے عبد اللہ بن

مَسْعُودٍ وَابْنُ نُمَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُمَرَ

مسعودی اور روایت کی ابو نعیم فی علی مرتضیٰ اور طبرانی فی المعجم کبیر میں عمر فاروق سے

وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءُ وَاسْمَاءُ بِنْتُ زَيْدٍ وَمَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ وَ

اور جابر اور براء اور اسماء بنت زید اور مالک بن حویرث سے اور

الذَّيْلِيُّ عَنْ أَنَسٍ وَابْنِ عَسَاكِرٍ عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ

ذیل فی انس سے اور روایت کی ابن عساکر نے حضرت عائشہ صدیقہ اور عبد اللہ بن عمر اور عبد اللہ

عَبَّاسٍ وَابْنِ رُمَثَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

عباس اور ابی رمتہ سی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَزَادَ ابْنُ

حسن اور حسین سردار ہیں بہتے جوانوں کے اور ابن

مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبْرَانِيِّ وَأَبُوهُمَا

ماجہ وغیرہ فی اتنی روایت یاد کی کہ ان دونوں بہتر ہیں ان دونوں سے اور طبرانی فی معجم بزرگ یا ہی کہ ان دونوں

أَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ وَابْنُ حَبَّانٍ وَغَيْرُهُمَا إِلَّا ابْنَ

افضل سے اور حاکم اور ابن حبان وغیرہ فی اتنی روایت اور ابی زیادہ کی ہی سوای دو

الْحَالَةِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَبُحَيْرِيُّ ابْنِ زَكْرِيَّا وَمِنْ مُتَقَرِّعَاتِ

خلاتی بہا یونکی عیسیٰ بن مریم اور یحییٰ بن زکریا اور ابن زبیر بخیری ہونیکا

هَذِهِ الزَّائِتَةُ كَوْنُ مَحَبَّةٍ مَحَبَّتَةٍ مِنْ بَعْضِهِمَا لِبَعْضِهِمْ صَلَّى

انچ اتر سے کہ محبتیں بعینہ محبت رسول خدا فی اور عبادت انکی گویا حضرت علی رضی اللہ

بہترین حدیث
سیدنا
صلی اللہ علیہ وسلم
فرماتے ہیں
ان دونوں
سید ہیں
جہنم کے
افضل
ان دونوں
سے

عليه وآله وسلم كما وقع في رواية ابن عساکر وغيره عن ابن

علیہ وآلہ وسلم کی عداوت ہی چنانچہ روایت کی اس عساکر وغیرہ نے عبدالمعین

عَبَّاسٍ مُزَاحِمٍ مَا فَقَدَ أَحَبُّنِي وَمَنْ الْبُغْضُ مَا فَقَدَ الْبُغْضُ

عباس سی کہ حضرت فی فرمایا جسینی حسین سی محبت رکھی تو اسکی مجھ سی رکھی اور جسینی ادن سی عداوت رکھی مجھ سی

وَالثَّانِي مِنْ جِهَةٍ مُشَابِهَةِ الصُّورَةِ فَإِنَّهُمَا كَانَا كَالصُّوْرَيْنِ

۱۰ اور دوسری وجہ . مشابہت ظاہری ہی محسوس کہ حسنین حضرت کی دو تصویر پر مبنی

لَهُ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا فَقَدْ خَرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ كَيْسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ

ظاہر میں **۲** چنانچہ روایت کی بخاری میں انس سے کہ نہ تھا

أَحَدُ شَبَابَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

کوئی مشابہ تر ساتھ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے حسن بن علی

عليه السلام وقال في الحسين ايضاً كان اشبههم برسول

علیہا السلام سے اور حسین بن علیؑ کے سب سے زیادہ مشابہت رسول

لِلَّهِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَرَّى هَذَا الْحَدِيثُ مَفْصَلًا لِلتَّرْجُومَةِ

اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کی وصی اور اس حدیث کو ترمذی نے مفصل

عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحْبِهِ قَالِ الْحَسَنُ أَشْبَهَ رَسُولِ

جناب امیرِ کرم اللہ وجہہ سی بہت صمیم فقل کیا ہے کہ حضرت امیرِ نیر فرمایا کہ حسن بہت مشابہ ہیں حضرت

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے چہ جاتی سے سرتک اور حسین ۔۔

أَشْبَهَ بِالشَّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا كَانَ اسْقَلَ مِنْ ذَلِكَ

بہت مشابہ ہیں حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی سینی سے قدم تک وہی

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ

اور کہ انت کہ ارادہ کرنے کے لئے کہ حضرت عمر سے صلے اللہ علیہ وسلم نے احسنین کو اڑھائی

وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي وَحَبَّ هَيْئَتَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَاسْمَهُمَا

اور فرمایا کہ جو مجھ کو دوست رکھے گا اور ان دونوں کو دوست رکھے گا اور ان کے نام

كَانَ مَعِيَ فِي دَرْجَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ مُشْتَرِكٌ

دوست رکھے گا تو وہ شخص میری ساتھ ہوگا روز قیامت میں اور کہا یہہ حدیث مشترک ہے

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَجَّ الْحَسَنَ وَخَمْسَ عَشَرَ

اور روایت کی امام جعفر صادق فی ابیہما پانچ عمر باقری کہ امام حسن علیہ السلام فی پندرہ

حَجَّةً مَاشِيًا وَنَجَاشِيَةً ثَقَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ مِنْ مَالِهِ

حج بربادہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چل جاتی تھی اور وہ مال

لِللَّهِ عَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ لِلَّهِ مَالَهُ ثَلَاثَ عَرَّانٍ حَتَّى أَتَى كَانُ يُعْطَرُ

خدا کی راہ میں دئی والا اور تین بار آدھا مال راہ خدا میں تقسیم کیا یہاں تک کہ ایک دئی والا

تَعْلَاؤُكُمْ مُسْكٌ تَعْلَاؤُكُمْ يُعْطَى خُفَاؤُكُمْ مُسْكٌ خُفَاؤُكُمْ كَانُوا

جوئے ایک رکھا ایک سوزہ دیا ایک رکھا اور

وَفَاتُهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَنَةً تِسْعَ وَارْبَعِينَ عَشْرًا

وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اوچاس ہجری میں

أَرْحَمَ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ رَيْبَعٍ الْأَوَّلِ أَوْ فِي آخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ

بروایت تیسے اوّل ربیع الاول کو یا آخر صفر میں اور یہی

الشَّهْرُ لَوْ سَبَبَ مَوْتَهُ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتُ الْأَشْعَثِ

شہور ہے اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہ ہوا کہ آپ کی ہم جعدہ بنت اشعث

بْنُ قَيْسٍ سَمَتْهُ بِأَغْوَاةٍ بَيْنَ بَنِي مُعَاوِيَةَ وَكَانَ بَيْنَهُمَا

بن قیس نے زہر دیا آپ کو باغواہی یزید بن معاویہ کے اور یزید بن

خُزَيْمٍ كَمَا أَنَّ يَزِيدَ جَوَّافَعَكَ فَخَرَضَ لِحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

س بات پر اس کی ہمارے کاح کا وعدہ کیا تھا پر اس نے یزید بن معاویہ کی رضا کے لئے

والتحسين فقال من احبني واحب هيتين واباهما واسمهما
اور فرمایا کہ جو مجھ کو دوست رکھے گا اور ان دونوں کو دوست رکھے گا اور ان کے نام
كان معي في درجتي يوم القيامة وقال هذا حديث مشترك
دوست رکھے گا تو وہ شخص میری ساتھ ہوگا روز قیامت میں اور کہا یہہ حدیث مشترک ہے
وقال جعفر بن محمد عن أبيه قال حج الحسن وخمس عشرة
اور روایت کی امام جعفر صادق فی ابیہما پانچ عمر باقری کہ امام حسن علیہ السلام فی پندرہ
حجة ماشيا ونجاشية ثقاد بين يدي وخرج من ماله
حج بربادہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چل جاتی تھی اور وہ مال
للله عرتين وقاسم لله ماله ثلاث عرآن حتى أتى كان يعطر
خدا کی راہ میں دئی والا اور تین بار آدھا مال راہ خدا میں تقسیم کیا یہاں تک کہ ایک دئی والا
تعلؤكم مسك تعلؤكم يعطى خفؤكم مسك خفؤكم كانوا
جوئے ایک رکھا ایک سوزہ دیا ایک رکھا اور
وفاته رضي الله تعالى عنه سنة تسع وأربعين عسرا
وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اوچاس ہجری میں
أرحم الأقوال في أول ربيع الأول أو في آخر صفر وهو
بروایت تیسے اوّل ربیع الاول کو یا آخر صفر میں اور یہی
الشهر لو سبب موته أن زوجته جعدة بنت الأشعث
شہور ہے اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہ ہوا کہ آپ کی ہم جعدہ بنت اشعث
بن قيس سمته بأغواة بين بني معاوية وكان بينهما
بن قیس نے زہر دیا آپ کو باغواہی یزید بن معاویہ کے اور یزید بن
خزيم كما أن يزيد جفافك فخرض لحسن رضي الله تعالى
س بات پر اس کی ہمارے کاح کا وعدہ کیا تھا پر اس نے یزید بن معاویہ کی رضا کے لئے

عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَكَانَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةَ إِلَى نَزِيدٍ تَسْأَلُهُ
 عَنْهُ چالیس روز پہر انتقال ہوا بعد اسی جعدہ نے نزید پلید کو پیغام بھیجا کہ
 الْوَفَاءُ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ لَا تَأْلَمُ لَنْ تَكُنْ نَرْضَاكَ لِلْحَسَنِ أَفَرَضَاكَ
 ابنا وعده پورا کری تو نزید فی جواب یکرا ہمیشہ راضی کہ تو حسن پاس ہی رہا اپنی جان کی دہلی
 لَا نَفْسِنَا فَصَارَتْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ
 ہم کتب رضی ہوئی سو ہوئی وہ کہتے اون لوگوں سی جنہوں دین و دنیا دونوں پر یادگاری اور یہ
 الْحُسَيْنُ الْمُبِينُ وَكَانَ مَرْضُهُ الْأَسْهَالَ الْكَثِيرَ وَتَقَطَّعَ
 نقصان بہتہ صریح اور آپ کی بیماری یہ تھ جلاور تریاں مکرے مکرے ہو کر نہ
 الْأَمْعَاءُ وَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 کھڑی نہیں اور جب آپ کی وفات ہوئی لگی تو جناب امام حسین رضی اللہ تعالیٰ
 عَنْهُ فَقَالَ أَيُّ أَخِي مِنْ صَاحِبِكَ قَالَ شَرُّ بَدِّ قَتْلِهِ قَالَ نَعَمْ
 عنہ فی آکی پوچھا کہ اسی بہائی میری تیری پاس کون تھا جس نے میری حرکت کی امام حسین فی فرمایا کہ تم کو مارا چاہتے ہیں حسین کی لگا کہ
 قَالَ لَكِنْ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي أَظُنُّ اللَّهُ أَشَدَّ لَهُ نِقْمَةً وَإِنْ
امام حسین فی فرمایا کہ اگر ہی قاتل میرا جو میری گمان میں ہی تو اللہ بڑا سخت بدلا لینی والا ہی
 يَكُنْهُ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَقْتُلَ لِي بِرَبِّائِكَ قَالَ لَقَدْ سَقَيْتُ الشَّمَّ
 نہیں جیسے میرا گمان ہی تو میں نہیں چاہتا کہ تم کیلئے کو مار دیر ہی اعلیٰ بعد اسی امام حسین نے لہ لایا کہ مجھ کو کتے باز رہ
 مَرَارًا وَمَا سَقَيْتُ مَرَّةً أَشَدَّ مِنْ هَذِهِ وَكَانَ عَمْرُ الشَّرِيفِ
 پلایا ہی پر ایسا سخت کہتے نہیں پلایا اور بھی عسر شریف آپ کی
 خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرَ لَا أَقَامَا وَقَدْ وُلِدَ
 اس آری بنیائیں شش برس کے بعد و اور آپ پید ا ہوئے
 لِللَّهِ مِنْ شُعْبَانَ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ عَلَى الْهَيْمِ
 پندرہ مہینہ شعبان سنہ نہیں ہجری ہجری بموجب روایت صحیح کی

عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَكَانَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةَ إِلَى نَزِيدٍ تَسْأَلُهُ عَنْهُ
 الْوَفَاءُ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ لَا تَأْلَمُ لَنْ تَكُنْ نَرْضَاكَ لِلْحَسَنِ أَفَرَضَاكَ
 ابنا وعده پورا کری تو نزید فی جواب یکرا ہمیشہ راضی کہ تو حسن پاس ہی رہا اپنی جان کی دہلی
 لَا نَفْسِنَا فَصَارَتْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ
 ہم کتب رضی ہوئی سو ہوئی وہ کہتے اون لوگوں سی جنہوں دین و دنیا دونوں پر یادگاری اور یہ
 الْحُسَيْنُ الْمُبِينُ وَكَانَ مَرْضُهُ الْأَسْهَالَ الْكَثِيرَ وَتَقَطَّعَ
 نقصان بہتہ صریح اور آپ کی بیماری یہ تھ جلاور تریاں مکرے مکرے ہو کر نہ
 الْأَمْعَاءُ وَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 کھڑی نہیں اور جب آپ کی وفات ہوئی لگی تو جناب امام حسین رضی اللہ تعالیٰ
 عَنْهُ فَقَالَ أَيُّ أَخِي مِنْ صَاحِبِكَ قَالَ شَرُّ بَدِّ قَتْلِهِ قَالَ نَعَمْ
 عنہ فی آکی پوچھا کہ اسی بہائی میری تیری پاس کون تھا جس نے میری حرکت کی امام حسین فی فرمایا کہ تم کو مارا چاہتے ہیں حسین کی لگا کہ
 قَالَ لَكِنْ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي أَظُنُّ اللَّهُ أَشَدَّ لَهُ نِقْمَةً وَإِنْ
امام حسین فی فرمایا کہ اگر ہی قاتل میرا جو میری گمان میں ہی تو اللہ بڑا سخت بدلا لینی والا ہی
 يَكُنْهُ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَقْتُلَ لِي بِرَبِّائِكَ قَالَ لَقَدْ سَقَيْتُ الشَّمَّ
 نہیں جیسے میرا گمان ہی تو میں نہیں چاہتا کہ تم کیلئے کو مار دیر ہی اعلیٰ بعد اسی امام حسین نے لہ لایا کہ مجھ کو کتے باز رہ
 مَرَارًا وَمَا سَقَيْتُ مَرَّةً أَشَدَّ مِنْ هَذِهِ وَكَانَ عَمْرُ الشَّرِيفِ
 پلایا ہی پر ایسا سخت کہتے نہیں پلایا اور بھی عسر شریف آپ کی
 خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرَ لَا أَقَامَا وَقَدْ وُلِدَ
 اس آری بنیائیں شش برس کے بعد و اور آپ پید ا ہوئے
 لِلَّهِ مِنْ شُعْبَانَ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ عَلَى الْهَيْمِ
 پندرہ مہینہ شعبان سنہ نہیں ہجری ہجری بموجب روایت صحیح کی

وَقِيلَ فِي رَمْضَانَ هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ وَالشَّرِيعَةِ الَّتِي

اور بعضی روایت میں آیا ہے کہ رمضان میں پیدا ہوئی یہ ماجرا شہادت خفی کا تھا جو

بڑی صاحبزادی کو مخصوص ہوتی ہے۔ پر شہادت ظاہری جو مخصوص

الْبَيْتِ رَحِمَهُ اللَّهُ : طَالَتْ مَعْنَاهُ مِنْ أَكْثَرِ الْوَقَائِعِ

انخص بها السبب الأصغر الذي هو

الْمَشْهُورَةِ وَسَدِّ شَمِّهَا كَوْنُهَا جَهَنَّمُ وَسَيِّمُهَا أَنْ

مشہور ہونے کا سبب یہ بھی کہ اس کے نام ہی شہادت ظاہری اور سبب شہادت کا یہ ہے

كَمَا تَمَّاكَ يَزِيدُ - وَتَسْلُطُنَ وَذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ ثَمَانِينَ

کرمجین پیدمالک اور بادشاہ بنا
سنہ ساکنہ ہجری ۱۰۸۰ رجب

بدر مشق کتب عالی الاقالییم لاجاء البیعه و کتاب

شہر دمشق میں تھا۔ سنی امامی کبھی سب ملکوں میں بیعت لینے کی واسطی اور لکھا

عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيَّةِ بْنِ عَقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ بِالْبَيْعَةِ

عالم کو جو دیکھتے ہیں تمہا لیغ ولید بن عقبہ کہ بیعت یوسے

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِتْرَافُكَ يَارَبَّ الْعَالَمِينَ

الحسين عليه السلام ومامنه حسين عليه السلام

بِغَيْثٍ لَا تُكَادُ أَنْ يَبْرُكَ فِيهَا سِوَاكَ رِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سِوَاكَ رِيًّا حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي

اور کوج کیا

الْكُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رَيْبَ خَلَوْنِ مِنْ شُعْبَانَ فَلَمْ يَخْلُ

امام حسینؑ کی طرف سے جو ہتھی تاریخ

وَأَقَامَ بِهَا وَلَسَاوَ بَنِي الْخَبْرِ إِلَى أَهْلِ كَوْفَةِ اتَّفَقَ مِنْهُمْ

اور وہاں سہری اور چب پھہ خبر کو سفے والوں کو پہنچے تو ایک کیا اونہیں سی بہتہ اگر وہ ہو

Handwritten notes:

(ۛ) بوجہ شکر الہی
 عشرت کے چیم
 ولایت علیہ بیعت
 رمضان شریف
 کے ثبات ہونی
 ہائی ماہِ اخترِ شریف
 حضرت امام حسین
 علیہ السلام کا
 جسٹان
 (ۛ) کو خواہ اید یا سرسلین
 اور مصلحت ہر کی
 بنظم بدو می لازم
 ہائی کہ اعتقاد اور
 آہی اور اجتناب
 منہیات اور بدعات
 کو اختیار کیا کرے
 اور انہیں کی کوئی
 پہ چلی و نہ راجیا اور
 آمد فاسقوں اور
 فاجروں سی الیابی
 بزار ہون کی جیسی
 نیکوید سے ۱۲

كثير وكتبوا الي الحسين عليه السلام وكتبوا اليه

اور لکھا جناب امام حسین علیہ السلام کو کہ آپ آج کے ہمارے

يبدلون لي بالقيام بين ايديهم بانفسهم واموالهم

پاس نہرین ہم مدد کو جان اور مال سے حاضر ہیں

والتغول في ذلك وتنازعنا فيه نحو مائة وخمسين

اور بہت مبالغہ اسمیں کیا اور تار بند یا خطوں کا آپ کی طرف قریب ڈیرہ سو

كبابا من كل طائفة وجماعة فسير اليهم ابن عمه مسلم

خاکے ہر ایک قسمہ قد اور گردہ کی طرف سے ہمدردانہ کیا امام فی النکاح عبادی بیانی مسلم

بن عقيل وحضرم على نصرته وجماعته فلما وصل مسلم

بن عقیل کو اور انکو تاکید کی مسلم کی مدد اور حمایت پر جب پہنچے مسلم

الكوفة فنزل في دار المختار بن عبيد وباع الحسين على

کوفہ میں اوتری گھر میں مختار بن عبید کی اور بیعت کی امام حسین کی

يد به خلق كثير اكثر من اثنى عشر الفا فاطم علي

مسلم کی ہاتھ پر بہت خلق نے زیادہ بارہ ہزار آدمیوں سے و ہر ایک کی خبر ہوئی

ذلك النعمان بن بشير ولى الكوفة من جانب يزيد و

نعمان بن بشیر کو جو کوفہ کی حاکم سے یزید کی طرف سے اور

كان صحابيا فهدد الناس على ذلك لكن ائقنى بمجر دالتهن

تھے وہ صحابی سود ہوا کہ لوگوں کو اس بیعت سے لیکن فقط دھمکی پر مالا

ولم يتعرض لاحد فكتب مسلم وبن يزيد الحضرة وعمازة

اور کیا تعرض نہ کیا تو لکھ دیا مسلمان بن یزید حضرت سے اور عمارہ

بن لويد بن عقيب الى ابن يزيد بن جابر عن امر مسلم وميل

بن ولید بن عقبہ سے یزید کو خبر مسلم کی حال کی اور روع

بیان شہادت حضرت مسلم علیہ السلام

و

اور ایک روایت

بن شہابہ ہزار

اور ایک روایت

بن عباس ہزار

اور ایک روایت

بن عباس ہزار

نحوہ بیان

و

نعمان کا سب سے

غلام ہوا اور

فَاتَّقِ الْبَنَاتِ بْنِ عُرْوَةَ فَحَبَسَهُ وَحَبَسَ جَمِيعَ رُسُلِ الْكُوفَةِ

سودہ پر کالای بانی بن عروہ کو بہرہ اور کوفہ کی سب ریسوں کو لے کر

عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَأَتَى الْخَبْرَ مُسْلِمًا فَنَادَى بِشِعَارِهِ فَاجْتَمَعَ

ابنی پاس ایک محل میں اور جب مسلم کو خبر پہنچی تو پکارا مسلم نے اپنی گروہ کو سو جمع ہو گئی

مَعَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا وَحَاطُوا حَوْلَ الْقَصْرِ فَأَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ

اوس کے ساتھ چالیس ہزار اور گھیر لیا اونہوں نے اوس محل کو گھیر لیا عبید اللہ بن

الْأَسَدُ أَيْ مَرْءُ رُسُلِ الْكُوفَةِ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ عَشَاءٌ لَهُمْ

ز یا دنی قیدی ریسوں کو لے کر تا سبھادین اپنے لوگوں کو

وَبَرَدٌ وَهُمْ عَنْ رِفَاقَةِ مُسْلِمٍ فَكَلَّمُوهُمْ فَتَفَرَّقُوا كُلُّهُمْ

اور پھر سے اونکو رفاقت سے مسلم کے چنانچہ اونکے سبھاخی سے تفرق ہو گئے سب لوگ

وَأَمْسَى مُسْلِمٌ فِي خَمْسٍ مِائَةٍ فَلَمَّا انْخَلَطَ الظُّلُومُ ذَهَبَ

اور شام تک پندرہ گئی مسلم کی فقط پانچ سو آدھے جب اندھیرا ہوا تو چھپت ہوئی

أُولَئِكَ لِيَضَافَ بَقِيَّةُ مُسْلِمٍ وَوَحْدَةً فَرَدَّ فِي الظَّرْبِ بَقِيَّةَ قَاتِي

وہ سب اور مسلم کیلے رہ گئی تو ستر دو ہوئے راہ میں

مَنْزِلِ امْرَأَةٍ فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْ وَأَدْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا

ایک عورت کی گھر پر اور اوس سے پانی مانگا سو اوس نے پانی پلا یا اور پھیرا کہا مسلم کو ابی گھر میں

وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَنْطَلَقَ فَأَخْبَرَ مُحَمَّدَ

اور تھا بیٹا اوس عورت کا چیلہ محمد بن اشعث کا اوسنی جا کر ابی میان کو خبر دی

وَأَخْبَرَ مُحَمَّدَ عَبْدَ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ عُمَرَ وَبَنَ حُرَیْشَ

اور اوسنی عبید اللہ بن زیاد سے یہ حال کہا پھر بھیجا عبید اللہ بن زیاد بنی عمر بن حریش

صَاحِبَ الشَّرْطِ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ فَحَاطُوا بِالْأَدَارِ فَخَرَجَ

کوئی گئی کو تو اہل کو اور محمد بن اشعث کو سو اوسنی جا کر گھیر لیا کہہ کر تو نکلے

فَاتَّقِ الْبَنَاتِ بْنِ عُرْوَةَ فَحَبَسَهُ وَحَبَسَ جَمِيعَ رُسُلِ الْكُوفَةِ
سودہ پر کالای بانی بن عروہ کو بہرہ اور کوفہ کی سب ریسوں کو لے کر
عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَأَتَى الْخَبْرَ مُسْلِمًا فَنَادَى بِشِعَارِهِ فَاجْتَمَعَ
ابنی پاس ایک محل میں اور جب مسلم کو خبر پہنچی تو پکارا مسلم نے اپنی گروہ کو سو جمع ہو گئی
مَعَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا وَحَاطُوا حَوْلَ الْقَصْرِ فَأَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ
اوس کے ساتھ چالیس ہزار اور گھیر لیا اونہوں نے اوس محل کو گھیر لیا عبید اللہ بن
الْأَسَدُ أَيْ مَرْءُ رُسُلِ الْكُوفَةِ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ عَشَاءٌ لَهُمْ
ز یا دنی قیدی ریسوں کو لے کر تا سبھادین اپنے لوگوں کو
وَبَرَدٌ وَهُمْ عَنْ رِفَاقَةِ مُسْلِمٍ فَكَلَّمُوهُمْ فَتَفَرَّقُوا كُلُّهُمْ
اور پھر سے اونکو رفاقت سے مسلم کے چنانچہ اونکے سبھاخی سے تفرق ہو گئے سب لوگ
وَأَمْسَى مُسْلِمٌ فِي خَمْسٍ مِائَةٍ فَلَمَّا انْخَلَطَ الظُّلُومُ ذَهَبَ
اور شام تک پندرہ گئی مسلم کی فقط پانچ سو آدھے جب اندھیرا ہوا تو چھپت ہوئی
أُولَئِكَ لِيَضَافَ بَقِيَّةُ مُسْلِمٍ وَوَحْدَةً فَرَدَّ فِي الظَّرْبِ بَقِيَّةَ قَاتِي
وہ سب اور مسلم کیلے رہ گئی تو ستر دو ہوئے راہ میں
مَنْزِلِ امْرَأَةٍ فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْ وَأَدْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا
ایک عورت کی گھر پر اور اوس سے پانی مانگا سو اوس نے پانی پلا یا اور پھیرا کہا مسلم کو ابی گھر میں
وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَنْطَلَقَ فَأَخْبَرَ مُحَمَّدَ
اور تھا بیٹا اوس عورت کا چیلہ محمد بن اشعث کا اوسنی جا کر ابی میان کو خبر دی
وَأَخْبَرَ مُحَمَّدَ عَبْدَ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ عُمَرَ وَبَنَ حُرَیْشَ
اور اوسنی عبید اللہ بن زیاد سے یہ حال کہا پھر بھیجا عبید اللہ بن زیاد بنی عمر بن حریش
صَاحِبَ الشَّرْطِ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ فَحَاطُوا بِالْأَدَارِ فَخَرَجَ
کوئی گئی کو تو اہل کو اور محمد بن اشعث کو سو اوسنی جا کر گھیر لیا کہہ کر تو نکلے

ابی گھر میں

کبریا در آستانه ظهور
ایسی تجلی عیسی
شهادت و دربار
که ای صفی
همی برین منور
سماں خفا کلاهی
سجده ای بی
انعم من
دورین فانی
دورین فانی

[illegible]

وَيَا يَعُو الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تَيَقَّنَ أَنَّ الْقَوْمَ مُقَاتِلُوهُ

اور بیت کی ہے **و** ہر جیب امام کو یقین ہوا کہ لوگ آپ کی ہمت کی

أَمْرَ أَصْحَابِهِ فَأَخْفَرُوا خِفْرَهُ شَبِيهَةً بِالْخَنْدَقِ حُلَّ الْعَسْكَرِ

حکم دیا اپنی یاروں کو تو انہوں نے کہو داسکے ہلور خندق گرد شہر کے

وَجَعَلُوا الْمَاجَهَةَ وَاحِدَةً يَكُونُ الْقِتَالُ مِنْهَا وَرَكِبَ عَسْكَرُ

اور اسکا صرف ایک دروازہ رکھ کر اس سے ہر کے زمین **و** اور سوار ہوا لشکر

أَبْنُ سَعْدٍ وَاحِدٌ قُوَا الْحُسَيْنِ وَزَجَعُوا وَأَقْتَتَلُوا لَمْ يَزَلْ

ابن سعد کا اور زلفہ کیا گرد امام حسین کی اور جو کم کے قتل کرنا شروع کیا **و**

يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدًا بَعْدَ

اور شہید ہوتی تکی امام حسین علیہ السلام کی گھروالی اور ساتھی ایک دوسری کی بعد

وَاحِدًا إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفِ عَلَى حُسَيْنٍ رَجُلًا فَعِنْدَ

بہان تک کہ شہید ہو گئے اون میں زیادہ ہجاس آدمیوں ہی بہر

ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَنْ مُغِيثٌ يُعِيشُنَا

تو چلا ادبھی امام حسین علیہ السلام کو کیا کوئی فریادرس ہی ہی کرانے کی سلامتی

لَوْ جَاهُ اللَّهِ أَمَا مَنْ ذَا بِيذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

کوئی ہی بجائے والا کہ بجادے حرم رسول اللہ صلی اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَادَّابَا الْحَرَمِ بْنِ يَزِيدَ الرَّاسِخِي الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ

علیہ وسلم کو **و** سو بہر سبک ناگمان جریزیدہ یا ہی جسکا ذکر آگے ہو چکا

فَقَدْ أَقْبَلَ عَلَى فَرَسِهِ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا أَبْنَا رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ

آگے بڑھ کی آیا اپنی گھوڑی پر سوار امام حسین علیہ السلام کی پاس **و** اور کہتی تھی کہ ای فرزند رسول اللہ میرے پہلے

مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ وَأَنَا الْآنَ فِي حَرْبٍ فَأَمْرِي أَنْ أَلْكَ

نکلا تھا آپ ہی لڑنے کو اور اب میں اس وقت ہی آپ کی گروہ کی آگیا سو مجھ کا جارت دیکھی کر میں

وہی امام حسین علیہ السلام کی ہمت کی ہر جیب امام کو یقین ہوا کہ لوگ آپ کی ہمت کی اور سوار ہوا لشکر ابن سعد کا اور زلفہ کیا گرد امام حسین کی اور جو کم کے قتل کرنا شروع کیا اور شہید ہوتی تکی امام حسین علیہ السلام کی گھروالی اور ساتھی ایک دوسری کی بعد بہان تک کہ شہید ہو گئے اون میں زیادہ ہجاس آدمیوں ہی بہر ذلک صاحب الحسین علیہ السلام اما من مغیث یعیشنا تو چلا ادبھی امام حسین علیہ السلام کو کیا کوئی فریادرس ہی ہی کرانے کی سلامتی لوجہ اللہ اما من ذاب یذب عن حرم رسول اللہ صلی علیہ وسلم فادابا الحرم بن یزید الراسخی الذی تقدم ذکرہ علیہ وسلم کو سو بہر سبک ناگمان جریزیدہ یا ہی جسکا ذکر آگے ہو چکا قد اقبل علی فرسہ الیہ وقال یا ابنا رسول اللہ انی کنت اول من خرج علیک وانا الان فی حرب فامرئ ان الکن نکلا تھا آپ ہی لڑنے کو اور اب میں اس وقت ہی آپ کی گروہ کی آگیا سو مجھ کا جارت دیکھی کر میں

مَقْتُولًا فِي نَصْرِهِ لَعَلَّ أَتْلَ شَفَاعَةِ جَدِّهِ وَغَدَاثَتِهِ كَرَّمَ

مارا جانے آپ کی مدد میں شاید اس جانثار سی تمہاری تانگی شفاعت قیامت میں بخوبی نصیب ہو سکے گی

عَلَى عَشْرَةِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى قُتِلَ وَقُتِلَ

عمر بن سعد پر پھر خوب لڑتا رہا اور سرگردید این سی بہانہ تک وہ آپ پر مارا

مَعَهُ أَخُوهُ وَأَبْنَاهُ وَمَوْلَاهُ أَيْضًا فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ

اوسکے ساتھ اوسکا بھائی اور بیٹا اور غلام سب شہید ہوئے پھر غصہ لڑائی ہوئی بہانہ تک مدی گئی ہر اسے

الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْرِهِمْ وَوَلَدَهُ وَأَخُوهُ وَبَنُو عَمِّهِ

امام حسین علیہ السلام کی اسب کے سب اور اس کے صاحبزادی اور بھائی اور چچیری بھائی

وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَبَارَزَ بِنَفْسِهِ وَسَيْفِهِ مُضَلَّتْ فِي يَدِهِ فَلَمْ

اور آپ تنہا رہ گئے پھر خود مقابل آئی اور تلخی تلوار آپ کے ہاتھ میں نہ رہی

يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيُقْتَلُ مَرَّةً بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ الْكَثِيرُ فَاشْتَحَتْهُ

لڑنے رہے اور جو صفی ٹھٹھاتا اوسکو آہٹائی تھی بہانہ تک کھڑا اور زمین سے بہت لوگوں کو پھونچ کر ڈالا

الْجُرْحُ حَانَ وَالشَّهَامُ تَأْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأَقْبَلَ الشَّعْرُ

زخموں میں اور سر پر ریشی لگے چاروں طرف سے اور سامنے آیا شعر

ذَوِ الْجَوْشَنِ السَّكُونِي فِي كَثِيَّتِهِ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ

ذی الجوشن سکونی اپنی قوم کے ساتھ سوجھتا ہو گیا درمیان ہام اور درمیان جمیہ

حَرَمَهُ فَصَاحَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَحَّكُمْ بِأَشْيَعَاءَ

اہل بیت کی پھر لٹکاری امام حسین علیہ السلام کہ خرابی ہو تمہاری ای کردہ

الشَّيْطَانِ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ فَمَا أَسْمُؤُكُمْ نَنْعَرُ ضُؤْنَ الْحَرَمِ فَإِنَّ

شیطان میں سے لڑتا ہوں تمکو گہر والوں سے کیا کام

النِّسَاءُ لَمْ يُقَاتِلَنَّكُمْ فَقَالَ الشَّعْرُ لَا صَحَابَةَ كَفُّوا عَنِ النَّسَاءِ

بیہان انہ سے نہیں لڑیں و ایسے لشکر تھی اپنی لوگوں سی کسانہ باؤ عورتوں کی طرف

سکون بالفتح نام
قبیلہ است ازین صلیح

ذی الجوشن سکونی
یعنی سید کا نام دی
ایک بیہوش و سگندنی
تم متعرف ہوئی ہو
کہاؤ

وَأَقْبَضُوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ فَمَا لَوْ بِاللَّسَّامِ وَالرَّكَّاسِ حَتَّى

لو اسی شخص کو سو وہ غلام پھر پڑی امام پیر اور تیرا ویرا لیکر اسی کا

سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ شَهِيدًا وَحَرَّ رَأْسَهُ نَضْرَبُ خَرِشَةٍ

گر پڑے آنحضرت زمین پر شہید ہو کر اور سر مبارک کو کاٹنی کا نعر بن خورش

فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى اقْطَاعِ رَأْسِهِ فَانْزَلَ حَوْلي بْنِ يَزِيدٍ فَقَطَعَ

ساکناٹ سکا نب اور ترا خولی بن یزید تو اوسنی کا

رَأْسَهُ وَفِي رِوَايَةٍ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَحْطِبُوا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مَا نَذَرْتُ

اور ایک روایت میں یوں ہے کہ کہا شمر ملعون فلا بھی سانبھوں کو کبھی تن اب کیا راہ دیکھتی ہو

بِالرَّجُلِ وَقَدْ اشْتَنَّتْهُ الْجَمَلُ حَاتٍ فَقَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اب تو چور چور کیا ہی اس شخص کو دشمنوں نے پھر کھینچی ہی تار بنگیا امام حسین علیہ السلام پیر اور

الرَّحْمَةُ حَتَّى وَصَلَ سَهْمُ شِقِيٍّ مِنْ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى حَنَكِ

نیز ونگا بہان تک کہ بار ہو گیا ایک غلام کا شہید تالو مبارک سے

فَسَقَطَ عَنِ الْفَرْسِ فَضْرَبَ شِمْرٌ عَلَى وَجْهِهِ فَادْرَكَ سِنَانُ

پھر گر پڑی آنحضرت گھوڑی سے اور اسی حال میں تلوار ماری شمر زار دنی چہرہ مبارک پر پھر او سر سنان

بْنِ أَنَسٍ السَّخَعِيُّ فَمِنْهُمُ مَرْحُومٌ وَنَزَلَ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ

بن انس السخعی نے نیزہ امارا اور اور ترا خولی بن یزید

لِيَقْطَعَ رَأْسَهُ فَأَرْتَعَدَتْ يَدَا فَنَزَلَ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ

سر کاٹنے کو سو کا پنی لے اوسکے ہاتھ پھر اور ترا اوسکا بھائی شبل بن یزید

فَقَطَعَ رَأْسَهُ وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ حَوْلي ثُمَّ دَخَلُوا عَلَى الْحَمِ

اوسنی کا تار مبارک کو اور حوالہ کیا اپنے بھائی خولی کو بعد اسی کہیں پڑی ال بیت کی خیمہ میں

وَأَسْرَوَاتِي عَشْرَةَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمِنْ كَالِ هَاشِمٍ

اور قید کر لیے بارہ لڑکے بنی ہاشم سے اور جنہی بیڈیان تہین

وَأَسْرَوَاتِي عَشْرَةَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمِنْ كَالِ هَاشِمٍ

اور قید کر لیے بارہ لڑکے بنی ہاشم سے اور جنہی بیڈیان تہین

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

عَاشُورَاءَ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ مِنَ الْحِجْرِ وَلَيْتَ يَوْمُهُ
 محرم سنہ ایک سو چھتین میں اور جب آپ کی عمر تھی
 سِتِّينَ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَخَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَخَمْسَةَ أَكْثَامٍ
 چھپن برس اور پانچ مہینے اور پانچ دن کی
 وَأَمَّا الشَّقِيُّ فَبُرْزِلَ بِالْإِسْلَامِ الْمَكْرَمِ فَلَمَّا رَفَعَ مَسْكَا
 اور ابن زیاد بدھاد کی عمر سی سو مبارک کو پہنچا کوفی کی گیلون میں
 الْكُوفَةِ ثُمَّ أَرْسَلَهُ مَعَ رَسُولِ سَائِعِ الشَّهَادَةِ وَسَبَّيَا
 پھر پہنچ دیا سر مبارک اور شہیدوں کی سرون کی ساتھ
 أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى بَنِي مُعَاوِيَةَ مَعَ شَمْرِ ذِي الْجَوْشَنِ
 اہل بیت کے قیدیوں کو یزید بن معاویہ پاس ساتھ شمر ذی الجوشن کی
 وَكَانَ يَدُ مَشْقُوتٍ وَجَّهَ ذُرِّيَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 شہر دمشق میں پھر روانہ کیا یزید بنی اہل بیت اور سر مبارک حسین علیہ السلام کو
 وَرَأْسَهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْمَدِينَةِ إِنَّ اللَّهَ وَالْأَكْبَرِ
 ساتھ امام زین العابدین کی مدینہ کی طرف ہم سب سے بڑی کوفی اور ہم سب سے بڑی
 رَاجِعُونَ وَأَمَّا أَخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 پھر جانا پر جسے دینا ہم سب سے بڑا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بِهَذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَالِكَةِ مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ بِوَايِدَةِ جَبْرِئِيلَ
 اس واقعہ سے ہوا اس کے واسطے سے جبرئیل
 وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشَاهِيرُ مُتَوَاتِرَةٌ مِنْ ذَلِكَ مَا خَرَجَ مِنْ
 وغیرہ فرشتوں کے سوسہ سو اور متواتر ہی ازاجلہ وہ حدیث ہی کہ روایت کی ابن
 سَعَادٍ وَالْأَكْبَرِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ
 سعد اور طبرانی حضرت عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ تین سال سے اللہ

وہاں سے لکھا ہے کہ اس واقعہ کے وقت آپ کی عمر سی سو مبارک تھی اور جب آپ کی عمر تھی
 چھپن برس اور پانچ مہینے اور پانچ دن کی
 اور ابن زیاد بدھاد کی عمر سی سو مبارک کو پہنچا کوفی کی گیلون میں
 پھر پہنچ دیا سر مبارک اور شہیدوں کی سرون کی ساتھ
 اہل بیت کے قیدیوں کو یزید بن معاویہ پاس ساتھ شمر ذی الجوشن کی
 شہر دمشق میں پھر روانہ کیا یزید بنی اہل بیت اور سر مبارک حسین علیہ السلام کو
 ساتھ امام زین العابدین کی مدینہ کی طرف ہم سب سے بڑی کوفی اور ہم سب سے بڑی
 پھر جانا پر جسے دینا ہم سب سے بڑا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 اس واقعہ سے ہوا اس کے واسطے سے جبرئیل
 وغیرہ فرشتوں کے سوسہ سو اور متواتر ہی ازاجلہ وہ حدیث ہی کہ روایت کی ابن
 سعد اور طبرانی حضرت عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ تین سال سے اللہ

وہاں سے لکھا ہے کہ اس واقعہ کے وقت آپ کی عمر سی سو مبارک تھی اور جب آپ کی عمر تھی
 چھپن برس اور پانچ مہینے اور پانچ دن کی
 اور ابن زیاد بدھاد کی عمر سی سو مبارک کو پہنچا کوفی کی گیلون میں
 پھر پہنچ دیا سر مبارک اور شہیدوں کی سرون کی ساتھ
 اہل بیت کے قیدیوں کو یزید بن معاویہ پاس ساتھ شمر ذی الجوشن کی
 شہر دمشق میں پھر روانہ کیا یزید بنی اہل بیت اور سر مبارک حسین علیہ السلام کو
 ساتھ امام زین العابدین کی مدینہ کی طرف ہم سب سے بڑی کوفی اور ہم سب سے بڑی
 پھر جانا پر جسے دینا ہم سب سے بڑا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 اس واقعہ سے ہوا اس کے واسطے سے جبرئیل
 وغیرہ فرشتوں کے سوسہ سو اور متواتر ہی ازاجلہ وہ حدیث ہی کہ روایت کی ابن
 سعد اور طبرانی حضرت عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ تین سال سے اللہ

عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ فَأَذِنَ لَهُ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علیه وآلہ وسلم کو اس کو اجازت ہوئی اور اس وقت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فِي يَدَيْهِ مُسَلِّمَةً فَقَالَ يَا أُمِّ سَلَمَةَ احْفَظِي عَلَيْهِ الْبَابَ

حضرت ام سلمہؓ کی گہری ہنسی سو فرمایا رسول خداؐ فی ام سلمہؓ دروازہ سے خبردار رہو

لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَبْنَاهُ عَلَى الْبَابِ إِذْ دَخَلَ مَسْجِدُهُ عَلَيْهِ

کوئی نہ آئی باؤی پہنچی آئینہ میں کہ وہ دروازہ پر لگا بیان تہیں لکایک اگر امام حسینؑ

السَّلَامُ فَاقْتَحَمَ فَوَثَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

السلام بزور اندر چلے گئے پھر کودنے لگی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وَسَلَّمَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ يَلْشِمُهُ

وسلم پر سو رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اؤٹو گودن لکھو

وَيُقْبِلُهُ فَقَالَ لِمَ أَتَيْتُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لِمَ أَتَيْتُهُ سَتَقْتُلُ

چومنے لگی تب کہا آنحضرت سی خوشی فی آپؐ نکویا کرتی ہیں منہ بیا بیان فرشتی فی کہا آپؐ کی امت غفر لکھو مار ڈالی گی

وَأَنْ شِئْتَ لَرَبِّكَ لِمَكَانَ الَّذِي يُقْبَلُ بِهِ فَارَاهُ وَجَّهًا مُسْتَبِينًا

اور آپؐ چاہیں تو آپؐ کو وہ مکان دے دوں جہاں بہہ ماری جائیں گی سو آپؐ کو لای گی وہاں درواری بالو

أَوْ تَرَاهُ أَحْسَرَ فَأَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَدْ تَلَاكَ كَمَا

یا مٹی سرخ پہر اوس بالو کو خوشی سے مسلمہؓ نے اپنے کپڑے میں لیا ثابت فی کہا ہم

نَقُولُ إِنَّهَا كَرِهَتْ بِلَاكُ الْوَلَدِ خُرُوجَ إِذَا بَرَأَتْ مِنْ صُحْبِي وَفِي رَوَايَةٍ

کہا کرتی تھی کہ وہ زمین کر لکھیں اور اسی کو روایت کیا ہی ابو حاتمؒ نے اپنے صحیح میں اور امام

ابْنُ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْتَبِينِ كَمَا تَمَّ نَاوِلِي كَمَا مَنَّ رَبُّ الْعَمْرِ وَالْخُرُوجِ

احمد کی بیٹی فی کتاب زیادۃ المستبینینؒ میں روایت کی کہ حضرتؐ فرمایا رسول خداؐ نے میری بیٹیؓ کی بیٹیؓ کو روایت کی

الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَكَمِ نَقَلَتْ دَخَلَ عَلَى

الحاکم اور بیہقی نے ام الفضلؓ سے روایت کی کہ وہ بیٹیؓ نے حاکمؓ کی بیٹیؓ سے روایت کی

سیدہ سائیدہ کرمہ
بہار النبیؐ مدنی
بالو ہوا حق
حرفہ

شکری راوی
کوانش روایتی
سیدہ لکھنوی
بیوی بختی

بازہ شکر
چندین

فَقَالَ الْمَلِكُ أَتُحِبُّهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَعْمَلُ

سو پوچھا اس کو تھی کہ آپ اس لڑکی کو کیا کرتے ہیں فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میں اس کے لیے

فَأَرَأَيْتُمْ تَقْتُلُهُ وَإِنْ شِئْتُ لَأَمْرُئًا مَلَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ

آپ کی امت اس کو قتل کر دیتی اور اگر آپ چاہیں تو میں آپ کو دو ملکوں میں سے ایک میں مارا جا دیتا

فَضْرَبَ بِيَدِهِ فَأَرَاهُ تِرَاوِلًا أَخْرَجَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ وَصَحْبُهَا

بہر اس نے اپنا ہاتھ مارا اور حضرت کو مٹی سے دو ملکوں میں سے ایک میں لیا مٹی کو حضرت ام سلمہ نے بہرائی پھری میں پونے پانچ گانہ کی

فَكَانَ لَكُمْ أَنْ يَقْتُلَ كَرْمًا بَلَدًا وَأَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ

اس نے کہا ہم سنار کی بیٹی کو حسین شہید ہون کی کر ملازم اور روایت کی ابو نعیم نے کہ حضرت ام سلمہ نے کہا کہ

كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يُلْعَبَانِ فِي بَيْتِي فَزَلَّ جَدُّي بَيْتَهُمَا فَقَالَ

حسن اور حسین میری گہرین کھیلنے سے پہر اوتری جبریل سو گئی گی

يَا مُحَمَّدُ لِمَ أَمْتًا تَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ وَأَوْعَى إِلَى الْحُسَيْنِ

یا محمد آپ کی امت شہید کر گئی آپ کی اس بیٹی کو آپ کی بعد اور اشارہ کیا طرف حسین کی

وَأَنَّهُ بَيْتُهُ فَشْتَمْتُمْ مَكَتُمْ قَالَ يَحْيَى كَرِبَ وَبَلَدٌ وَقَالَ يَا أُمُّ سَلَمَةَ إِذَا

اور دی آپ کو تہوڑی مٹی سو حضرت نے اس کو بوجھا پہر فرمایا حسین بواقی ہی سج اوڑھ لیا اور فرمایا اب اس مسئلہ جب

تَحُولَ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَمَا عَلَيَّ أَنْ ابْنِي قَدْ قُتِلَ فَجَعَلَتْ يَدَايَ قَارُورَةً

ہو جادی یہہ سے خون تو اب جو کچھ میرا بیٹا شہید ہوا بہر میں اس میں کوئی شے نہیں بکریا

وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ

اور روایت کی ابن عساکر نے امام حسن کی پوتے محمد بن عمرو بن حسن بن علی نے کہا اذنبون مج کو جتنی سائلہ ام میں کی

بَنَتْ لِي كَرْمًا فَخَفَرْتُ فِي الشَّجَرِ الَّذِي فِي الْحَوْشِ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ

کر ملا کے دو تہون پر وہ پہر دیکھا امام نے شہر دی کچھ شے کو سو فرمایا سچا ہی اللہ اور

رَسُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ لِي أَنْظَرُ عَلَى

رسول اللہ نے فرمایا جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا کہ گویا میں دیکھا ہوں

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا جس میں میں نے اپنے لیے ایک گڑھ بنایا تھا

ذَلِكَ الْوَقْتُ فَوَجَدْتُ قَدْ قُتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَأَسْرَحَ الْحَاكِمُ

وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اور بیوقوفی ام سید سے کہا انہوں نے کہیں ان کا صاحب نہیں ہے۔

وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَخَيَّتَهُ الثَّرَابَ فَقُلْتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

و سلم کو خواب میں کہ آپ کا سر اور دایرہی حال نمود ہی میں نہ کی جائے حال ہی یا رسول

اللہ قال شہدنا قتل الحسین انفا و اخرج البیہقی و ابو نعیم

عَنْ بَصْرَةَ الْأَنْزَلِيَّةِ قَالَتْ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ مُطَرِّفُ السَّيِّدِ أَذْكَافًا صَجَّ

بصره اردیه سی کما جب تمید ہونی حسین و نویرسا آسمان سی لون پر حب جی ہی

وَحِبَابُكَ حَرَّ النَّارِ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَنَا مِلَّةٌ دَمًا وَ اخْرَجَ الْبَيْتَ لِقَائِهِ

تو ہماری منشی اور کچھڑی اور تمام برتن ہماری لبالب ہی عن سہی اور روایت کی سی ہے

أَبُو نُعَيْمٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ يَوْمَ قِتْلِ الْحُسَيْنِ لَمْ يَقْعَبْ شَيْءٌ

ابو نعیم فی رہبری سے کہا کہ یہی بلجو جبرہ بھی ہے کہ بن ہاشم سے بھی میں جو بھی کہ اوس کا یا

مِنْ أَنْجَارٍ بَيْنَ الْمُقَدَّرِ لِأَوْجَدَ تَحْنَدُ دُعُوبِطَوَاتٍ رَحِمَ الْبَيْتِ

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَالٍ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَظْلَمَ عَلَيْنَا ثَلَاثُ أَوْ لَمْ يَمْشُرْ

ام جان سی کہا جس دن شہید ہوئی حسین علیہ السلام اندر آراہم ہم پر بین ان اور

مِنَّا أَحَدٌ مَّنْ لَا عَفْوَ لَهُمْ شَيْئًا يَجْعَلُهُ عَلَى وَجْهِهِ الْأَخْذُ قَوْلًا

یَعْلَمُ بِحُجْرَةِ الْمُقَدَّرِ الْأَوْجَدِ تَجَنَّدَ عَيْطُ الْخَمْرِ الْبَاهِقِ

آؤ تہا یا تہتر بیت المقدس کا کھلا اوسے پہنچے حون تارہ سرح **ق** اور روایت کی یہی ہے

۱. **مقدمه:** در این مقاله، به بررسی نقشه‌های ذهنی و نقشه‌های مفهومی در یادگیری و تفکر می‌پردازیم. این نقشه‌ها به ما کمک می‌کنند تا اطلاعات را به صورت منظم و مرتبط با هم درآوریم و به درک عمیق‌تری از موضوعات پیچیده برسیم.

جہیل کہاکے پڑنے لگی یزید کی لشکر و اسے لکھی اونٹن شکر حسین بنی جسد بن ہمدانی حسین بن سرفراز کا انکو

اور بکایا سو وہ ایسے کمزور ہونی بیٹے اندر این کا پہل پہر انکو کوئے نہ کہا کا

اور روایت کی بیعت اور ابو نعیم نے سفیان سے کہا یوں نقل کیا مجھے میری دادی نے

کہ دیکھا میں نے دُور سے کہ وہ کسے ترا کہہ (۱) اور دکھا میں نے گشتِ عمر (۲) و سہمہ آگِ سہری (۳)

حِينَ قِيلَ لِحُسَيْنٍ لَا حَرَمَ الْبَيْتِ الْكَبِيرِ لَكَ يَا بَنِي مَسِيرَةَ الْخَلْدِ

حَظِّي قَالَتْ كُنْتُمْ أَتَامُوا الْحُسَيْنَ جَارِيَةً شَانَهُ الْوَلَدِ الشَّيْخِ

وَقَدْ كَفَرَ يَكْفُرُ

روایا گیا امام ہر وہ اور روایت کی البویم فی کہ سنا سفیان نے اپنی آدمی سی کہ اوسنی کہا

و آدمی جو قتل حسینؑ میں شریک نہ ہو سوائے ایک کا اتنا بڑا گناہ تھا کہ تناسل کر انہی کرسی باندھ

فمنها ما لا آخر كما في سبيل الشاوية يؤيد حتى يأتي على آخرها

أَبُو رُوَيْ وَاخْرَجَ أَبُو نَعْرِ عَنْ حَبِيبٍ ثَابِتٌ قَالَ سَمِعْتُ جَدَّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روقی نہی حسین پر بہ بزرگرف + شعر + اوس میں کو بنے را چو ماہتا + ہاتھ

اللہ تعالیٰ کی عطا کردہ نعمتوں اور جہانوں کی عطا کردہ نعمتوں کی طرف توجہ دینا چاہیے۔

بَرْنَقَ فِي الْخُدُودِ * ابُوَاهُ فِي عَلِيَا قَرْنَيْشٍ * وَجَدَهُ حَيْدَ الْخُرُودِ * وَانْجَرَا

بہک کیا ہی اوسکی چہری پر + اوسکی ما باپ تہی قریش کی جان + اوسکا نانا جہان سی بہتر + اور روایت

أَبُو نَعِيمٍ مِنْ طَرَفِ نَوْحٍ حَسَيْنٍ * ثَابِتٌ عَنْهُ سَلَةُ قَالَتْ مَا سَمِعْتُ نَوْحَ

ابو نعیم نے طریق سبب بن ثابت سے کہ حضرت ام سلمہ نے اپنے مین کی نہیں سنا روایا

الْحَسَنِ مِنْذُ قَبْلِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهٌ وَكَأَيُّ

جنون کا جب سے انتقال ہوا یغیر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا اگر آج رات تو مین کی جانا

ابْنِي لَا أَقْدَقُ قَتْلَ تَعْنِي الْحُسَيْنَ فَقَالَتْ لِحَارِ يَنْهَا الْخُرُوجَ فَاسْتَعَارَ

کہ میرا بیٹا حسین شہید ہوا + بہرکہ حضرت ام سلمہ کی اپنی لونڈی سی و گہرین کر بوجہ تو

فَاخْبَرَكَ أَنْتَ قَدْ قَتِلَ وَإِذَا الْجَنَّةُ تُنَوَّرُ * شَعْرٌ * لَا يَأْخُذُ قَابِلُهُمَا

بہر معلوم ہوا کہ حسین شہید ہوئی اور جن جہنم کی روشنی کی + شعر + ہوسکی چٹا رولی تو ای

بِهَؤُلَاءِ * زُرْ بَيْنَكَ عَلَى الشَّهَادَةِ بَعْدِي * عَلَى رَهْطٍ تَقْوَاهُمْ

چشم + کون روئے پر شہید و ن کو + پاس ظالم کے + بیعتی

الْمَنَاءُ يَأْخُذُ الْمُتَجَبِّرُ فِي مَلِكٍ عَمْدِي * وَانْجَرَا أَبُو نَعِيمٍ عَنْ فَرِيدَةٍ

لائی + موت ای دایہ ان + عزیزوں کو + اور روایت کی ابو نعیم نے مزید

بُنْ جَابِرُ الْخَضِرِيِّ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ سَمِعْتُ الْحَسَنَ يُنَوِّرُ عَلَى الْحُسَيْنِ

بن جابر خضر سے اوسنے اپنی ماسی کہ اوسنی کہا سنا مین کی جان کو روئی حسین پر

وَهِيَ تَقُولُ * شَعْرٌ * أَنْعَى حُسَيْنًا هَبَالًا * كَانَ حُسَيْنًا جَبَالًا

اور وہ کہتے تھے + شعر + ہونی شہید سنا و ن تمہید + ہر قدر + حسین کو رضا اور حسن کے بھر

وَانْجَرَا أَبُو عَسَاكَرٍ عَنِ الْمَنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ أَنَا وَاللَّهِ إِنْ بَكَتِ

اور روایت کی ابن عساکر نے منہال بن عمرو سے کہا کہ مین کی واللہ دیکھا سر مبارک

الْحُسَيْنَ حِينَ جُمِلَ وَأَنَا بَدِ مَشَقَّ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّسَائِرِ حُلَّ بَقَرَا

حسین کو کہ اوسکو ملے جانی ہی تہ ذہر اور مین شہر و شہر تہ ذہر + دلی سر مبارک کی ایک شخص پر ہر ہر

سُورَةُ الْكَافِرِ حَقُّ بَلَّغْ قَوْلَ تَعَالَى الْمُحْسِنُ أَنْ أَصْحَابَ الْكَافِرِ

سورۃ کہف جب اس آیت پر پہنچا کہ کیا تو نے جانا کہ اصحاب کہف

وَالَّذِينَ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا نَقُصُّ إِلَيْكَ نَسَبَهُ لَوِ اسْمٌ لِسَانٍ ذَرِيرٍ

وہر ہم ہمارے نشانیوں قدرت سی اعجوبہ تھی تو گویا کرد با اللہ فی سہ مبارک کو بزبان فصیح

فَقَالَ الْعَجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلًا وَحَيَاةً وَأَخْبَرَهُ أَبُو نُعَيْدٍ

رکھنا مبارک فی کعبہ ترہی اصحاب کعبہ کی قصہ قتل میرجا اور اودھانی لئی نہ ہوا اور سو پتہ لکھی

مِنْ طَرِيقِ بَرْطِيعَةٍ عَنْ أَبِي قُنَيْبِلٍ قَالَ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ أَجْرًا

طریقہ ابن ابیعدس سے اوسنی الی قبل سی کہا کہ جب شہید ہوئی حسینؑ اور سر مبارک کو

رأسه وقعدوا في أول مرحله يشربون اللبن فخرج عليهم

شکر شام کی طرف روانہ ہوئی اور پہلی منزل پر بیٹھی مینی تھی خرمے کا شیرہ کہ اتنی میں منو دہو غیب سے

آمین خلدی و کتاب سطر ایدم شد

اوسنے لکھا خون سے یہ شعر

نَزَجُوا مَا قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ *

میرے قاتل کیا فردای قیامت میں +

وَبِالْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ يُؤْمِنُ

اینکه در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد از دنیا رها شود و به خداوند برسد باید که از دنیا دوری کند و از خداوند نزدیک شود.

ہزاران ہزار شکر پروردگار کہ باہتمام سرابا عصیان محمد مصطفیٰ خان ولد حاجی محمد روشن کمان اور محمد
 کترین امت خیر البشر سعد الدین حیدر کی طبع مصطفائی میں کہ بیت اسطفت لکھنؤ کی محلہ محمود گڑ
 میں قریب اکبری دروازی کی واقعہ ہی مہینی جمادی الاولیٰ ۱۲۵۷ ہجری میں اختتام کو پہنچا جنہیں
 رسالہ شریف سرشہادتین تصنیف افضل المتکلمین اشرف المناخرین مولانا شاہ عبد الغفر دہلوی
 قدس اللہ سرہ الغریز کا ساتھ ترجمہ مشمول عنایت ازلی مولوی خرم علی بھوشی کی گہر جان کی تحمیل
 عبارت متن کی کم ہی بان موافق شرح تحریر الشہادتین تالیف عارف باللہ مولانا شاہ سلامت
 کی ترجمہ کر دیا اور واسطی توضیح مطالب رسالہ کی عوام کی سہجہ کی موافق عبارت شرح اور صواعق مجتہد کی
 زبان اردو میں ترجمہ کر کے بطریق فائدہ کی حاشیہ پر لکھ دی اور اس رسالہ کو بجم اسکی کہ
 مسخ ہو گیا تھا کرسی باندہ کی پیر درجہ صحت کو پہنچایا اور جسم اللہ اقر الصلوات لم یستف
 قائمہ جب یزید پلید قتل امام حسین ۱۲ اور ہتک حرمت اہلبیت نبوی سی فانی ہو اتوا غرور
 سی اور کی شکوات اور قساوت اور زیادہ ہوئی چنانچہ زنا اور لو طت اور بھائی کا بہن سی پکارا اور
 وغیرہ منہیات شرعیہ کو پہنچی اپنی عہدین علانیہ رواج دیا اور مسلم بن عقبہ کو بارہ ہزار یا بیس ہزار آمینوں
 کی ساتھ واسطی ناخت تاراج مدینہ منورہ کی پہنچا یقین دن تک اوس شہر ظہر کے پہنچی والی
 قتل اور لوت میں گرفتار رہی اور بہات سو صحابی قریشی صاحب جاہت اور عوام الناس لڑکی
 ملاکی دس ہزار آدمیوں سی زیادہ شہید کی اور لڑکوں کو بندی کر لیا اور عورتوں کو لشکر والوں پہ
 مباح کر دیا اور ام المؤمنین حضرت ام سلمہ کا گھر لوت لیا اور مسجد نبوی کی ستونوں میں گھوڑی
 باندھی چنانچہ گھوڑوں فی منبر اور قبر شریف کی درمیان کا مکان پیشاب اور یسید سی بھکی کیا اور میں
 دن تک مسجد شریف میں لوگ نماز سی شرف نہیں نہی نقطہ سعید بن حبیب دیوانہ بکی وہاں حاضر رہی
 اور کیا کیا کچھ اعمال قبیح کہ اوس مسجد مقدس اور شہر مظہر میں یزید والوں فی نہیں کہی کہ بان قارلی
 اوسکی تفصیل سے عاجز رہی اور متجنیق سے کعبہ مغظہ کو سنگسار کیا کہ صخر میں محترم کا پتھر
 سی پھر گیا اور ستون مسجد احرام کی ٹوٹ گئی اور باس خانہ کعبہ کو جلادیا اور دروازہ کعبہ پر لگو

اور تار کی تورید کی جلا دیا کہتی دن بیت اللہ بی لباس اور وہاں کی رہنمی والی نہایت ایذا اور ہراس میں
 آئی بالجماعہ وہ بد بخت تین برس اور سات مہینے تخت حکومت پر سلطنت کر کے پندرہویں سید ماولیٰ بنتہ
 چوسٹہم بخیری بن جسدن اوس پلید کی حکم سی کعبہ کی بحر متی ہوئی اوسی دن شہر حصص میں شام کی
 شہر دن میں سنی اور تالیس برس کی عمر میں کوہل جہنم ہوا قافلہ جب مختار بن ابی عبید
 ثقیفی عہد ملک کی سلطنت میں کوفہ پر غالب ہوا پہلی اپنی خواص خاص کو عمر بن سعد کی بلانی کو بجا
 ابن سعد کا مٹیا حصص نامی حاضر ہوا مختار فی پوچھا کہ تیرا پ کہاں ہی اوسی کہا خانہ نشین ہی مختار فی
 کہا کہ اب کیونکر حکومت ری سی دست بردار ہوگی کہہ میں بیٹھا امام حسینؑ کی قتل کی دن کیون خانہ نشینی
 نہ اختیار کی ہمد اوسکی حکم دیا کہ عمر بن سعد اور اوسکی بیٹی اور شمر کی دن مارین اور اوسکی سر وں کو
 حضرت محمد بن حنفیہ پاس بھیج دیا پھر حکم عام دیا کہ جو کوئی معرکہ کرے یا میں شریک عمر بن سعد کا ہنسا
 اوسکو جہان پاؤ مار ڈالا اور اوسکی لاش کو جلا دیا اور اوسکا گہ لوٹ لیا جب خلیفہ بنی ہاشم کو
 قید کر کے مختار پاس لائی اوسی پہلی اوسکی چارون ہاتھ پر کاٹ ڈالی پھر اوسکو سولی چڑھا یا
 پھر اوسکی بدن کو آگ میں جلا دیا اسی طرح سی ہر ایک لشکر ابن سعد کو طرح طرح کی عذاب سی مارا
 صواعق محرقہ میں لکھا ہی مختار فی چہ ہزار کوئی والون کو جو شریک امام حسینؑ کی قتل میں تھی طرح
 سی عذاب کر کے مارا قافلہ جب مختار ابن سعد اور شمر اور خولی بن یزید اور اوسکی ہمارا ہونکو
 قتل کر چکا عبید اللہ بن زیاد کی فکر میں ہوا اور ابن زیاد وں دنوں موصول میں جا رہا تھا او
 اوسکے ہاتھ میں سوار اور پیادہ ہی چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر کو فوج ہمراہ کر کے
 ابن زیاد کی مقابلہ کو بھیجا جب ابراہیم سرحد موصول پہنچا ابن زیاد فی دریا کنارے پہنچ کر کوٹ
 موصول اسی اوس سے مقابلہ کیا صبح سی شام تک خوب لڑائی ہوئی قریب شام کی ابراہیم کی فوج نے
 لشکر ابن زیاد کو شکست دی جب ابن زیاد کی ہمارا ہی ہاگی ابراہیم فی حکم کیا کہ جس کی فوج مخالفت
 پاویں نہ دے نہ چھوڑیں چنانچہ بہتوں کو مار ڈالا اور ابن زیاد بھی مارا گیا ابن زیاد کا سر کاٹ کر

لشکر والوں نے ابراہیم باس حاضر کیا ابراہیم نے مختار باس کو فی مین بجوایا ایک سرباز نے کہا
 کو فی مین پہنچا مختار نے والا مارا کو فی مین محفل کو آراستہ کر کے کو فی والوں کو جمع کیا اور سوقت منام کیا
 ابن زیاد بد نہاد کا منگو کی کہا ای اہل کوفہ مکہ کو خون ناحق امام حسین علیہ السلام نے ابن زیاد کو
 زندہ چھوڑا تاریخ کی کتابوں میں لکھا ہے کہ مختار نے لڑائی میں ستر ہزار اہل شام ماری گئی اور یہ
 واقعہ شہنہ ہجری میں چہرے برس واقعہ کہلائی بعد عاشوری کی دن واقع ہوا قاتلہ زندہ تری کی گھر چہرے
 مین وارد ہی کہ حساب بن زیاد اور اوسکی سرداروں کی سر مختار باس لاکھ رکھی گئی یکایک ایک
 سانپ بڑا سا غلام ہو کر لوگ اوسی دیکھ کی ہٹ گئی سانپ سب سروں مین سی عید اللہ ابن زیاد
 کی سر باس کی اوسکی نینتی مین گہسا اور تھوڑی دیر پھر کی اوسکی منہ سی نکلا پھر اوسکی منہ مین گہسا اور پھر
 سی نکلا اس طرح تین بار سانپ فی آمد و رفت کی پھر غائب ہو گیا اتحاد اصل ابن زیاد اور ابن سعد اشمر
 ذی الجوشن اور قیس بن شعث کندی اور خولی بن یزید اور سخنان بن النخعی اور عبد اللہ بن قیس اور یزید بن مالک
 لے رہی تھی اشیاء طرح کی عقوبتوں سی قتل ہوئی اور اونکی لاشوں کو اس طرح کھوڑوں کی سمونہ پھینک دیا
 کہ بڑیاں چور چور ہو کر خاک سی برابر جو مین پڑا تاریخ والوں کو اس امر مین اختلاف ہی کہ اس اشمر
 وغیرہ ابن زیاد سی پہلی ماری گئی یا سچی ہرنج سی جو حاکم کی حدیث مین وعدہ منقہم حقیقی کا گذر کہ
 امام حسین علیہ السلام کی عوض ستر ہزار اور ستر ہزار شقی ماری جاوے گی سو محقق ہوا آخر مختار کی
 عقیدہ مین فساد آیا اور اوسکو ہمہ خط ہوا کہ اوسکی طرف وحی آتی ہی اور حضرت محمد بن الحنفیہ وہی ہندی
 مین آوے جب قبضہ اوسکا کو فی اور اوسکی اطراف اور جوانب پر خوب ہو گیا تو اوسکو داعیہ لڑنے کا
 عبد اللہ بن زبیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی ساتھ پیدا ہوا جب عبد اللہ بن زبیر کو یہ حال معلوم ہوا
 اونہوں نے بی بی ہانی مصعب بن زبیر کو جو بصرہ کی حاکم تھی اوسکی مقابلہ کی واسطی معین کیا
 جب مصعب بصرہ سی لڑائی کی ارادہ پر روانہ ہوئی تو مصعب اور مختار مین خوب ال او قتال
 ہوا آخر الام فتح مصعب بن زبیر کو نصیب ہوئی اور مختار اس معرکہ مین مارا گیا اور مصعب بن
 زبیر کوفہ پر قابض ہوئے آخر کو عبد الملک مصعب بن زبیر پر چڑھ آیا اور مصعب بن زبیر

لکھنؤ ہر اسم کے مالک ہشتہر کو شہر میں قتل کیا فائدہ عبد الملک بن مسعود یعنی سے
 کہایت ہی کہ عجیب اتفاق بھی کہ مینی دار الامارت کو فی بین پہلی امام حسین علیہ السلام کا سر مبارک
 دیکھا کہ عید اللہ بن زیاد کی سامنے دانی طرٹ ایک سہر پر رکھا تھا پھر وہ بن ابن زیاد کا سر دیکھا
 کہ انکی محنت کے رکھا تھا پھر وہ بن مختار کا سر دیکھا کہ مصعب بن زبیر کے سامنے
 رکھا تھا پھر وہ بن مصعب بن زبیر کا سر دیکھا کہ عبد الملک کی رو برو رکھا تھا ابن مردیشی
 فی کہا جب سینہ پہمال عبد الملک کی آگی بیان کیا وہ کہنی گا خدا شجوکو بیان پانچواں سہر دیکھا
 اور اس دار الامارت کی نشانی ڈکڑ کو وقت اوسی کہو دوا والا قصہ کوتاہ جب عبد الملک فی
 مصعب بن زبیر پر فتح پائی چاہا کہ فوج عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ کو کی مین بھیجے لوگوں فی عذر
 کیا کہ حرم محترم میں جدال اور قتال حرام ہی وہاں جا کر کیوں کر ڈین آخر ایک دن حجاج بن یوسف
 عبد الملک کی سامنے آگی بیان کیا کہ مینی خواب میں دیکھا ہی کہ عبد اللہ بن زبیر کا سر مینی کاٹ لیا
 عبد الملک فی جانا کہ حجاج کی جانی کو عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ میں تیار ہی اوسے بھید ایک کہ
 حجاج کی پای نام کر کی مکہ مغلہ کے طرف روانہ کیا حجاج اصل طائف کا رہنے والا تھا اوسے
 وہاں آکے اور فوج جمع کر کے متوجہ مکہ کا ہوا اور وہاں سرگرم قتال اور جدال کا ہوا
 اور بالکل آداب مکہ معظمہ اور حرم محترم کی چوڑ کی نہایت بی ادبیوں اور گستاخوں پر کرمانہ
 یہاں تک کہ تمام حرم محترم کو شہیدوں کی خون سی رنگ بن گیا اور عبد اللہ بن زبیر کو ہے
 شہید بہتر یا ہتر ہجری میں شہید کیا بعد اوسکی سولی چڑھ کر پھر سولی سے اتر دیا کی یہودیوں
 قبروں میں لٹا دیا بعد اسی کر فہاں مرحلہ کی حکومت مروانیوں کی شام اور عراق اور حجاز میں
 ہجرت گم ہو جب سلطنت اوہلی تراسی برس چار مہینی رہی ۱۰ تحریک الشہادۃ میں اور صومالیہ



